

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رحیم پور (ازغدی)، حسن، ۱۳۴۲  
علی (علیه السلام) و شهر بی آرمان / حسن رحیم پور (ازغدی) - تهران: «طرح فردا»، ۱۳۸۸  
۱۵۲ ص. - (مجموعه گفتارهای «طرحی برای فردا» سیره و سنت؛ ۱۱)  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
کتابنامه به صورت زیر نویس  
۱. علی بن ابیطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قیل از هجرت - ۴۰ ق.ب.عنوان.  
رده بندی کنگره ۸۳ ع ۳۴ ر/۳۵ / BP۲۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱  
چاپ اول (چاپ یازدهم مکرر): بهار ۱۳۸۸  
شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۴۹-۱۳-۲  
ش ک: ۱۶۳۵۲  
ISBN 978-600-5249-13-2

## علی (علیه السلام) و شهر بی آرمان

حسن رحیم پور (ازغدی)

نوبت چاپ: چاپ یازدهم

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

ناشر: طرح فردا- تهران

نشانی: تهران / میدان فاطمی / خیابان زرتشت / پلاک ۱۰۶ / طبقه پنجم

شماره تماس: ۰۹۱۵ ۵۵۷۱۹۸۲ و ۸۱۹۵۵۶۷۴ -۰۲۱

تلفاکس: ۸۱۹۵۵۶۷۴ -۰۲۱



علی (علیہ السلام) و شہر بی آرمان

حسن رحیم پور (آزغدی)





## به نام حق که حقیقت هموست

### ◆ کلمه‌ی اول ◆

آنچه در دست دارید (مجموعه گفتار «طرحی برای فردا») دیدگاه‌های استاد حسن رحیم‌پور ازغدی را بازتاب می‌دهد. این مجموعه، که غالباً برگرفته از سخنرانی‌های ایشان و یا تقریرات دانشجویی برخی شاگردان می‌باشد، محصول نشست‌های آزاد یا آموزشی، همایش‌ها و مصاحبه‌ها و حلقه‌های نقد و بررسی از سال ۶۳ تا امروز است.

بخش اندکی از این جلسات پیش‌تر در شماری از رسانه‌های دیداری و شنیداری یا نوشتاری، منتشر شده و بخش عمده‌تر آن به تدریج و برای نخستین بار انتشار می‌یابد. این سلسله مباحث، چنان که ملاحظه خواهید فرمود، از تنوع بسیاری برخوردار است که ظرف دو تا سه دهه، به لحاظ موضوع در عرصه‌ی وسیعی از ملتقای مفاهیم علوم انسانی (سیاست، اقتصاد، حقوق، تعلیم و تربیت، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ، هنر و ادبیات) و فلسفه‌های مُصاف- به مفهوم جدید کلمه- با معارف اسلامی و علوم حوزوی (فقه، اصول، کلام، فلسفه، تفسیر و حدیث) ارائه گشته و بدین علت است که برای تفکیک آسان‌تر مباحث و احترام به حق انتخاب خواننده، گرایش اصلی موضوع هر مجلد، بر روی جلد آن ثبت شده است.

مجموعه مباحث «طرحی برای فردا» شامل چند گروه می‌باشد:

۱- غالب مجلدات، محصول سخنرانی‌ها و همایش‌هایی است که در جمع اساتید و دانشجویان دانشگاه‌ها و فضایی حوزه‌های علمیه در موضوعات متنوع معرفتی و با محوریت اندیشه‌ی اسلامی ایراد شده است.

۲- بخشی نیز محصول همایش‌های خارج از کشور است که عمدتاً در دانشگاه‌های گوناگون برگزار شده است.

۳- بحث‌های تخصصی‌تری نیز در «حلقه‌های نقد و بررسی» و جمع‌های محدودتری از اساتید و پژوهش‌گران یا گروه‌های پژوهش دانشجویی و یا کلاس‌های درس جریان داشته و بخشی از آنها، که حاوی نقد اندیشه یا مکتبی و گاه نقد مقاله یا کتاب خاصی بوده، اینک به تدریج منتشر می‌گردد. در این سلسله از انتشارات البته سعی می‌شود نام آن افراد یا کتاب‌های خاص- حتی الامکان- حذف شده و الغای خصوصیت شود تا بحث‌ها جنبه شخصی یا موردی نیابد و کفّه معرفتی و عمومی آن بر جنبه شخصی‌اش بچربد.

۴- موارد اندکی، پیاده شده سخنرانی‌هایی در محافل عمومی‌تر و مناسبت‌های انقلابی و اسلامی و یا متن مصاحبه‌های منتشر شده و یا نشده است.

۵- نمونه‌هایی نیز که در مقدمه‌ی آن‌ها تصریح خواهد شد، محصول کار قلمی و نوشتاری است.

۶- نمونه‌های متفاوت‌تری وجود دارند که مستقیماً اثر شفاهی یا کتبی ایشان نیست بلکه در واقع، یادداشت‌ها و تقریرات دانشجویی برخی شاگردان و یا محصول جمع‌بندی‌شده‌ی جلسات پرسش و پاسخ و گفت‌وگو با ایشان است و آن‌ها را می‌توان غیرمستقیم، مرتبط با دیدگاه‌ها و از سنخ نظریات ایشان دانست که اینک زمینه انتشار آن‌ها نیز فراهم شده است.

پیش‌تر در برخی از پایگاه‌های مجازی، کتاب‌ها و مجلات گوناگون و غالباً بدون هیچ ویراستاری یا حتی هماهنگی، ده‌ها سخنرانی از ایشان منتشر شده است! این بار با اطلاع مولف محترم، مؤسسه‌ی «طرحی برای فردا» اقدام به انتشار مکتوب آن‌ها می‌کند البته با این توضیح از جانب ایشان برای خوانندگان محترم که این مباحث، غالباً از سنخ کتاب‌های تألیف شده، که در آن به ذکر منبع پرداخته می‌شود و ویراستاری ویژه و نظم و نسقی مناسب کار مکتوب دارد، نبوده است؛ بلکه غالباً متن سخنرانی‌هایی است که پیاده شده و با ویراستاری بسیار مختصری توسط نمونه‌خوانان، در حدّ تبدیل ساختار جملات شفاهی به عبارات کتبی و جابه‌جایی برخی فعل و فاعل‌ها، منتشر می‌شود؛ بنابراین، منطقی است که مطالبه‌ی خواننده‌ی محترم نیز باید در این حدّ باشد.

طبیعی است که بازنگری مفصّل و دقیق این مباحث و ارتقای آن‌ها به سطح مقالات رسمی، کاری زمان‌بر خواهد بود که ایشان آن را به دلیل ضیق وقت نپذیرفته و به انتشار همین مجموعه نیز با کراهت، تن داده است. امید آن که در آینده، چنین مجالی برای بازنگری و ویراستاری دقیق‌تر و تکمیلی این مباحث پیش آید.

مؤسسه‌ی «طرحی برای فردا»، ضمن تشکر از ایشان و خوانندگان محترم، تمایل و آمادگی خود را برای دریافت پیشنهادهای و نقدهای اعلام می‌دارد و امیدوار است که گاهی کوچک در جهت گسترش مفاهیم نظری اسلام و گرم کردن شعله‌های تفکر و ارتقای افکار عمومی برداشته باشد.

گرامی باد همیاری شما

مؤسسه‌ی «طرحی برای فردا»

## فهرست

- ◆—————◆
- ۹.....اشاره.....
- ۹.....جلسه اول: حکومت آرمانی، حکومت شکست خورده نیست (۱۸ رمضان ۷۹).....
- ۴۵.....جلسه دوّم: اقتصاد اسلامی، اقتصاد انسانی (۱۹ رمضان ۷۹).....
- ۷۷.....جلسه سوّم: انقلاب در حکومت، بازگشت به اصول (۲۰ رمضان ۷۹).....
- ۱۱۱.....جلسه چهارم: آزادی، قرائت‌ها، خودی و غیر خودی (۲۱ رمضان ۷۹).....





## اشاره

آنچه در دست دارید متن پیاده شده گفت‌وگویی است که در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۷۹ به مدت چهار شب پس از افطار، به طور زنده از سیما پخش شد.

## ◆ حکومت آرمانی، حکومت شکست خورده نیست ◆

جلسه اول (۱۸ رمضان ۷۹)

ﷻ توفیق یافتیم با میهمان گران قدر و استاد با فضیلت، جناب آقای رحیم‌پور در خصوص مکتب فکری و عملی امام علی بن ابی طالب (ع) در این شب‌های قدر و ایام سوگواری امام (ع) به گفت‌وگو بنشینیم. استدعا می‌کنم برادر عزیز، بحث را آغاز کنند تا سپس سؤالاتی را طرح کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام بر علی بن ابی طالب (ع)، امام بزرگ انسان و معجزه بزرگ اسلام که در ماه مبارک رمضان، در واقع همه ما میهمان

علی بن ابی طالب (ع) هستیم و ایشان نه فقط حجت ما در برابر همه ملل و تمدن‌ها و مذاهب، بلکه حجت خدا بر همه بشریت است.

«**لله** تشکیل جمهوری اسلامی ایران و بیست سال تلاش و مجاهدت و تقدیم شهیدان سرافراز به خداوند سبحان، همان گونه که در بیانات حضرت امام، و در وصیت‌نامه ایشان منعکس است، همه برای تشکیل یک حکومت اسلامی، حکومتی حداقل مشابه حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) صورت گرفته است. به نظر جناب عالی دولت اسلامی در گفتمان حضرت علی (ع) چگونه تعریف شده است؟ حقوق مردم در این جامعه چگونه است؟ ارتباط مردم با یکدیگر و ارتباط دولت با مردم به چه صورت است؟

شاید اشتباهی لفظی بود که فرمودید «حکومتی حداقل شبیه به حکومت علی بن ابی طالب (ع)، در حالی که ما به عنوان یک حداکثر و یک الگوی عقیدتی باید به حکومت علی بن ابی طالب (ع) نگاه کنیم؛ باید الگوهای علوی حکومت همواره پیش چشم هیئت حاکمه و مردم، حاضر باشد. فلسفه علی بن ابی طالب (ع)، یک فلسفه ضد ضربه است. به همه فرهنگ‌ها می‌شود گفت که پیش پای علی بن ابی طالب (ع) بلند شوید و به همه تمدن‌ها می‌شود گفت که از سر راه علی بن ابی طالب (ع) کنار بروید. برای این که اراده علی بن ابی طالب (ع)، اراده معطوف به عدالت بود، نه اراده معطوف به قدرت. این‌ها دو گفتمان است و این درس بزرگ علی بن ابی طالب (ع) به همه حاکمیت‌هاست. شب ۱۹ رمضان، علی بن ابی طالب (ع) را هدف ضربه مستقیم قرار می‌دهند، چون فراتر از ظرفیت کوچک تاریخ بود. ایشان بیش از چهل سال انتظار این لحظه را می‌کشیدند. شب‌های آخر، هر شبی میهمان یکی از

فرزندانشان، حسن(ع)، حسین(ع) یا زینب(س) بودند و با این که عادت به گرسنگی داشتند و هیچ وقت سیر نمی خوردند، مع ذلک در افطار این شبها بیش از دو یا سه لقمه نمی خوردند و وقتی از ایشان می پرسیدند، چرا چیزی میل نمی کنید؟ می فرمودند: «يَأْتِينِي أَمْرُ اللَّهِ وَأَنَا خَمِيسٌ» می خواهم با شکم خالی به دیدار خدا بروم. یا شبی که میهمان حضرت زینب(س) بودند - یکی دو شب قبل از ضربت خوردن - فرمودند: دیگر زیاد نزد شما نخواهم ماند. حضرت زینب(س) پرسیدند: این حرفها چیست که می زنید؟ فرمودند: پیامبر(ص) را دوباره در خواب دیدم و ایشان غبار از صورتم پاک کردند، مرا در آغوش گرفتند و فرمودند: «هَلُمَّ الْيُنَا» علی بشتاب و به نزد ما بیا. ایشان، همواره توقع شهادت را داشتند و باید گفت که حضرت امیر(ع) از این که چرا دیر شهید شده، گله مند بوده است. خود ایشان نقل می کنند که قبل از جنگ احد، پیغمبر(ص) به من وعده شهادت داد. پس از آن نبرد که بسیاری از برادران ما شهید شدند و من مجروح شدم، نزد پیامبر(ص) رفتم و گلابه کردم که شما به من وعده شهادت داده بودید، پس چه شد؟ «تَنَكَّ قُلْتُ لِي يَوْمَ أَحُدٍ حِينَ أَخْرَتُ عَنِي الشَّهَادَةَ وَأَسْتُشْهِدُ مِنْ أَسْتُشْهِدُ...» شما به من وعده شهادت دادید، اما همه شهید شدند و من ماندم. پیامبر(ص) به ایشان می گوید: شهادت پشت سر توست، وقتش که برسد، به سراغ تو نیز خواهد آمد. دست پاچه نباش، نوبت تو هم خواهد رسید. روحیه و صبر تو چه میزان خواهد بود وقتی که محاسنت به خون سر خضاب شود؟ حضرت امیر(ع) در سن بیست و چند سالگی یعنی حدود چهل سال قبل از چنین شبی به پیامبر(ص) عرض می کنند: یا رسول الله «لَيْسَ ذَلِكَ مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ» این جا جای صبر نیست که شما از صبر من می پرسید، بلکه «مِنَ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى

والکرامۃ» است، این جا جای مژدگانگی و بشارت است، نوبت به صبر نمی رسد و من تنها یک سؤال دارم: «أفی سلامۃ من دینی؟» آن لحظه که کشته می شوم آیا دین من و اعتقاداتم درست است و بر سر اصول ایستاده ام یا تجدید نظر کرده ام؟ پیامبر (ص) می فرمایند: نه؛ دین و عقاید تو در لحظه شهادت، درست است. ایشان می گویند: همین برای من کافی است. خوب! همه می دانستند که ایشان از جزئیات زمان و نحوه و مکان شهادتشان خبر دارند. عایشه هم نقل می کند که پیامبر (ص)، علی (ع) را که می دید، گاه ایشان را در آغوش می گرفت و می گفت: پدرم فدای شهید وحید. که به معنای شهید تنهاست و کسی که در غربت به شهادت می رسد و در مرکز حکومت خودش و جامعه اسلامی، تنها و غریب خواهد مرد. امشب من بنا دارم گفتمان علی بن ابی طالب (ع) - گفتمان معطوف به عدالت - را از زبان خود ایشان به بحث بگذارم. بعد از مقدماتی که خواهم گفت، روایاتی را از خود ایشان در حوزه اجتماعیات، عدالت و حقوق مردم و تعریف جامعه اسلامی و دولت اسلامی نقل می کنم که ایشان چگونه می اندیشیدند و چگونه عمل می کردند. زیرا تشکیل یک حکومت دینی، کار بسیار پیچیده ای است. مقام معظم رهبری نیز در حضور کارگزاران نظام فرمودند: ما نظام اسلامی و چهارچوب درستی تشکیل داده ایم، اما هنوز نمی توان گفت که هیئت حاکمه اسلامی داریم، یعنی ما هنوز نمی توانیم بگوییم دولت اسلامی به معنی عام آن شامل سه قوه یعنی هیئت حاکمه اسلامی داریم و بنابراین هنوز نمی شود گفت که کشوری طراز اسلامی و جامعه دینی داریم. البته در مسیر تحقق آن هستیم، ولی تا آن مقصد، فاصله داریم. یا در خطبه های نماز جمعه فرمودند: مردم، مسئولان حکومت را تحت نظارت بگیرند و آن ها را امر به

معروف و نهی از منکر کنند و معنی این امر و نهی هم فقط خواهش و تقاضا نیست، بلکه مطالبه است. یعنی مردم شرعا حق دارند و باید از مسئولان حکومت در قوای سه گانه از بالا تا پایین مطالبه کنند که ما فرزندانمان را به نام علی(ع) و برای عدل علوی، به میدانها و جبههها فرستادیم و بنابراین حق داریم از شما بخواهیم که در شیوه و سلوک حکومتی به سیره علی بن ابی طالب(ع) و یا لاقبل کارگزاران علی بن ابی طالب(ع) تا جایی که می توانید وفادار باشید. اگر مردم از روایاتی که در این شبها نقل خواهم کرد، آگاهی نیابند، نمی توان گفت عشقشان به علی بن ابی طالب(ع) فروکش می کند. نمی شود گفت اگر مردم درباره عشق، چیزی نخوانند یا نشنوند، عاشق هم نمی شوند؛ چنین نیست. ولی برای این که این عشق و محبت علی و آل علی(ع) در ما نهادینه شود، دکترین حکومتی و اجتماعی علی بن ابی طالب(ع) را باید بشنویم سپس خودمان و مسئولان حکومت را محک بزنیم که ما و هیئت حاکمه ما چه قدر شیعه علی(ع) هستیم و هستند؟ تاچه حد با این ملاکها تطبیق می کنیم و چه باید کرد که به این ملاکها نزدیک شویم؟ ما دوستدار اهل بیت(ع) هستیم و محبت علی و آل علی(ع) در همه هست، ولی مثونه این گونه دوستداری، کم است. آن چه اهل بیت(ع) می خواهند، تشیع است و تشیع، فراتر از محبت است. نقل می کنند که بعضی از همشهری های ما خراسانی ها به محضر امام صادق(ع) رفته و ادعا کرده بودند که: آقا، خراسان پر از شیعه است، دلتان گرم باشد. امام(ع) فرمودند: یعنی چه که آنجا پر از شیعه است؟ آیا شما از حال یکدیگر خبر می گیرید؟ به گرسنگانتان می رسید؟ هر ماه، هر هفته و هر روز از هم مطلعید و هوای یکدیگر را دارید؟ ارتباط صمیمی و انسانی

بین شما برقرار هست؟ گفتند: نه، چنین نیستیم. فرمودند: پس نگویند که شیعه ما هستید، بگویند محب و دوستدار ما هستید.

ممکن است کسانی بگویند خواندن این روایات چه ضرورتی دارد؟ عرض می‌کنم که خواندن و شنیدن این روایات عملا و نظرا مهم و مفید است، چون «عمل» در مضمون همین مقولات لفظی پنهان شده است و باید آن را پیدا کرد. مثل مجسمه‌ای که در دل سنگ پنهان است. بعضی می‌گویند سنگ تراش، سنگ را می‌تراشد و تبدیل به مجسمه می‌کند، ولی تعبیر دیگری هم می‌شود کرد که مجسمه، در دل آن سنگ پنهان است و مجسمه‌ساز، اطراف مجسمه را باید بتراشد و آن را از دل سنگ بیرون بکشد و رهاش کند. این روایات، گزاره‌هایی است که هم دل را آتش می‌زند و هم عقل را بیدار می‌کند و هم تخم عمل می‌پاشد و درست است که عشق و نفرتی ایجاد می‌کند، اما عشق و نفرتی انسانی است نه حیوانی، زیرا حماسه را به درون این جهان خالی و مادی، فشار می‌دهد. هم‌چنین ممکن است گفته شود که علی (ع)، معصوم است و اصلا یک استثنای تاریخی است، بله، درست است که امام معصوم (ع) در یک عالم خصوصی و با استدلال‌هایی غیر از استدلال‌های ما زندگی می‌کند و براساس میل و غضب، رفتار نمی‌کند اما وقتی وارد حوزه عمومی شد و حکومت تشکیل داد و امام شد، دیگر با زبان عمومی سخن می‌گوید و خواهیم دید که زبان امیرالمؤمنین (ع)، زبان روشنی است و حکومت دینی هم تعریف روشنی دارد، منتها ایشان خواستند به این احکام عمل کنند که دیگران او را در شرایط جنگی قرار دادند و تضادها به گونه‌ای شد که دیگر به روش مکانیکی سابق، قابل حل نبود. نکته‌ای که می‌خواستیم بگویم همین بود که ما، هم به فهم علی (ع)

احتیاج داریم هم به عشق علی(ع) و بدون فهم علی(ع) نمی‌شود شیعه ایشان شد. محبت هم بدون این فهم، عمیق نخواهد شد. البته در حد انجام بعضی از مناسک و مراسم در شب‌های عاشورا و شب‌های قدر، همه ما مذهبی می‌شویم و این، مثل جمله معترضه‌ای است بین همه جمله‌های زندگی ما، یعنی پراتنزی باز می‌شود و بعد مجدداً به همان سیره عادی زندگی خود برمی‌گردیم. این روایات، احتمال دارد دیگر نگذارد ما به روش‌های قبلی برگردیم.

﴿﴾ پس ما دو نوع گفتمان داریم: یک گفتمان معطوف به عدالت و یک گفتمان معطوف به قدرت، یعنی یک نوع طرز حکومتداری برپایه عدالت است و یک طرز تفکر و حکومتداری برپایه اصالت قدرت. قبل از این که از دید امیرالمؤمنین(ع)، گفتمان معطوف به عدالت را مورد بررسی قرار دهیم، می‌خواستم در ارتباط با گفتمان معطوف به قدرت برای ما صحبت کنید. چون می‌دانیم یکی از راه‌های شناخت هر چیز، این است که ضد آن را بشناسیم.

وقتی از انسان فوق‌العاده‌ای مثل علی بن ابی‌طالب و آل علی(ع) که تربیت شده‌های پیامبر(ص) و اسلام مجسم بودند، سخن می‌گوییم، موی دماغی داریم که ابتدا باید از آن خلاص شویم و آن، همان گفتمانی است که شما فرمودید. یک گفتمان ماتریالیستی خنثی‌آور و خفه‌کننده‌ای در مورد انسان، تاریخ و جامعه وجود دارد که همه با آن فی‌الجمله آشنا هستند و نخبگان جامعه آن را می‌شناسند. فرهنگی است که آشکارا می‌گوید شما از «انسان نمونه»، «جامعه نمونه» و «حکومت نمونه» اصولاً سخن هم نگویند و اوهام

نسازید. فرهنگی که تا شما از انسان صالح، از انسان کامل و الگو و کسی چون علی (ع) حرف می‌زنید، می‌گویند ما احتیاج به «سوپرمن» نداریم و همین که از جامعه صالح و «مدینه فاضله ممکن» می‌خواهید حرفی بزنید، می‌گویند ما احتیاج به «اتوپیا و ایدئولوژی» نداریم و بدون اینها می‌توانیم سر کنیم. این فرهنگ، فرهنگ سرمایه‌داری است، فرهنگ لیبرال سرمایه‌داری که امروز فرهنگ حاکم و هژمونی قدرت و ثروت در دنیاست و به همه منتقدان خودش از دم، «تمامیت‌طلب» و «فاشیست» و لقب‌های این‌چنینی می‌دهد، در حالی که خودش از مارکسیسم، توتالیت‌تر و از فاشیسم، خشن‌تر عمل می‌کند، منتها کانون اصلی جاذبه و دافعه این گفتمان، «منافعش» است نه «عقایدش». خودشان هم به صراحت می‌گویند هیچ ارزشی وجود ندارد که به طور قطعی و مطلق باید از آن دفاع کرد و بشود دفاع کرد. همه چیز به وقتش زیر پای ماست. این گفتمانی است که اصلاً از الگوتراشی برای جامعه و فرد بیزار است و می‌گوید ما از همه اندیشه‌هایی که مبتنی بر رمانتیزم تاریخی و تفسیر احساساتی از جهان و جامعه است، بیزاریم و در دکترین خود، و در بحث‌های آکادمیک در دنیا تصریح می‌کنند که برای تاریخ و جهان و انسان، هیچ غایت شرافتمندانه‌ای وجود ندارد و ما هیچ‌چیز را تلتو کراتیک و غایت‌مدار نمی‌بینیم، و رجز می‌خوانند که نقطه پایان تاریخ هم جامعه طبقاتی سرمایه‌داری و همین تمدن حیوانی است و سعی می‌کنند با رسوخ‌دادن عناصر این ادبیات ماتریالیستی، همه ادیان و انقلاب‌ها و عدالت‌خواهی‌ها را در دنیا مسخره کنند، مسخ نمایند و بعد نسخ کنند. تزشان هم اصالت قدرت و اصالت «لذت، سود و غریزه» است و همین را می‌خواهند به عنوان اصول نهایی تمدن، در قطعنامه گفت‌وگوی تمدن‌ها هم



بگنجانند. ولی این گفتمان، که دقیقا در تقابل با گفتمان علی بن ابی طالب (ع) است، هیچ استدلال تام و تمامی در آستین ندارد و تا کنون ارائه نکرده است و کم کم معلوم می شود که همه داستان‌هایی که اینان در دو سه قرن اخیر در گوش بشر خواندند، دروغ بوده است. باید گفت داستان شما دروغ بود؛ داستان علی بن ابی طالب (ع)، راست بود.

اینان ابتدا دروغی گفتند و بعد دنبال مابه‌ازای آن گشتند. در قرون اخیر، بشر تا مدت‌ها نمی‌دانست افتخار آشنایی با ارباب قدرت و ثروت و چه تمدنی را در مدرنیته پیدا کرده است. اینک کم کم همه متوجه می‌شویم که اگر کسی بخواهد به عنوان یک شرقی با غرب، گفت و گو کند او را با سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای از پنجره زندگی به بیرون پرتاب می‌کنند. اما کم کم مجبور می‌شوند که گاهی گوش کنند و از اسب فاخرشان پایین بیایند و ببینند این غلام‌هایی که زنجیر پاره کرده‌اند چه می‌گویند؟ در واقع، باید گفت در این سال‌ها از زخم‌های کهنه مجدداً خون‌های تازه بیرون می‌زند و جهان اسلام، بیدار شده است و ملتی که بیدار شد، دیگر نمی‌تواند به دنیای پیشین، به دنیای ماقبل هوشیاری باز گردد.

پس جنگ واقعا بین دو گفتمان است؛ گفتمان علوی و گفتمان سرمایه‌داری لیبرال در سطح جهان و دنباله‌اش در ایران. و من فقط یک مقایسه سمبلیک می‌کنم - البته نمی‌خواهم به ساحت مقدس امیرالمؤمنین (ع) جسارت بکنم - برای آن که اجمالا تفاوت این دو گفتمان حکومتی را بشناسید. علی بن ابی طالب (ع) در یکی از سخنرانی‌هایشان فرمودند: «وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشَمَمْتُ وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً» به خدا سوگند در تمام دوران حکومت و مبارزات، من حتی یک دروغ به مردم نگفتم و هیچ چیزی که به مردم مربوط

بود، از آنان پنهان نکردم. این گفتمان علوی است و در برابرش گفتمانی است که آن را فلسفه سیاسی مدرن می‌نامند و پدرش ماکیاولی است. گفتمان ماکیاولیستی، گفتمان سکولار است و قرن شانزده - هفده به بعد را به همین مناسبت، مبدأ فلسفه سیاسی مدرن و سکولار می‌دانند. این آقای ماکیاولی که کتابی به نام شهریار دارد، در دستورالعمل حکومتی خود خطاب به حاکمان مدرن (و این عهدنامه را باید در برابر عهدنامه مالک‌اشتر گذاشت) می‌گوید: این اخلاقی که تاکنون انبیا از آن حرف زدند، اخلاق پیرزن‌هاست؛ اخلاق خصوصی است و به درد حکومت نمی‌خورد. اینکه راست بگویید و دروغ نگوید، خیانت نکنید، خادم مردم باشید، این حرف‌ها بی‌راه است. سپس به شاهان و شهریاران آموزش مناسک ورود به مدرنیتسه می‌دهد که تفکیک دین از حکومت و تفکیک اخلاق از سیاست، اذن دخول در آن است. می‌گوید: در برابر ده فرمان موسی بن عمران (ع) و عیسی بن مریم (ع) که «دروغ نگوید»، «سرقه نکنید»، چه و چه نکنید، من ده فرمان جدیدی آورده‌ام. ده فرمان من خطاب به حکومت‌ها - نه پیرزن‌ها! - است. از جمله این ده فرمان این‌هاست که می‌گوید: «دشمنان را بکش و اگر می‌توانی دوستان را نیز». هم‌چنین می‌گوید: «به حاکمان سفارش می‌کنم که دروغ بگویند و وانمود کنید که راست می‌گویید». آموزشی که دکتربین سکولار می‌دهد، همین است که به مردم، دروغ بگو و وانمود کن که راست می‌گویی، چون تنها با این روش می‌شود حکومت را ادامه داد. اما علی بن ابی‌طالب (ع) می‌گوید: به خدا سوگند من در تمام دوران حکومتم، حتی یک دروغ به مردم نگفتم.

البته گفته باشم که خطرناک‌تر و بدتر از این سکولاریزم نظری، سکولاریزم عملی است، چون چه بسا ممکن است در جامعه ما و در مناسبات ما، دکنترین سکولار حاکم باشد منتها عبارات مذهبی به کار ببریم، یعنی دکور صحنه را مذهب بگیریم ولی پشت صحنه، خودمان به همین مضامین، دچار باشیم.

﴿﴾ در ارتباط با نظام سرمایه‌داری و گفتمان قدرت صحبت کردید. بحث رایجی در حوزه کلان اقتصادی در دنیا و حتی در ایران مطرح است که نسبت میان عدالت و توسعه را مطرح می‌کند. در گفتمان امام علی (علیه السلام) آیا نزاع و تعارضی میان عدالت و توسعه وجود دارد؟

در گفتمان امام علی بن ابی طالب (ع) نزاعی بین عمارت و آبادی با عدالت و تأمین حقوق انسان‌ها وجود ندارد. چون اساساً توسعه در بستر عدالت و در راستای آن تعریف می‌شود. ما به این نتیجه رسیدیم که دعوا بین دو دکنترین در اجتماعات و در امر حکومت است. در دکنترین سرمایه‌داری لیبرال، عدالت واقعاً یک کلمه شاعرانه بیشتر نیست. این را اگر قداما و نظریه پردازان کلاسیک آنان تصریح نمی‌کردند، امروز دیگر ابایی از گفتن این ندارند که اصلاً ما دنبال عدالت نیستیم و دولت را مسئول اجرای عدالت نمی‌دانیم، بلکه دولت تنها مسئول اجرای امنیت اقتصادی است و کاری به عدالت ندارد. حتی عدالت راه، عدالت توزیعی را مورد تمسخر قرار می‌دهند و از گالاتا کسی یا نظم خودجوش بازار و رقابت آزاد سخن می‌گویند یعنی هر کسی، هر کسی را له کرد، کرد. این تئوریزه کردن سرمایه‌داری لجام‌گسیخته است. معنی‌اش این است که اصلاً عدالت، یک شعر و شعار و

یک خرافه بیشتر نیست. این گفتمان درست در نقطه مقابل گفتمان امام علی بن ابی طالب (ع) قرار می گیرد. این ها نه عدل فردی را، به معنای «عدالت اخلاقی» که به مفهوم فضیلت و سایر مفاهیم ارزشی، ارجاع می شود، قبول دارند و نه «عدل کیهانی» و عدالت فلسفی - کلامی را، به این معنا قبول دارند که نظام آفرینش، حکیمانه طراحی شده و مدیریت می شود، چون مفهوم دینی «خیر و شر» را از اساس، منکرند، و نه هم به طور خاص، به عدالت اجتماعی و اقتصادی، معتقدند. اینان در آثار کلاسیک خود می نویسند که عدالت اجتماعی، یک مفهوم اساطیری و مفهوم اتوپیک است، و عدالت اقتصادی را هم با عنوان عدالت توزیعی، مفهومی عوامانه می دانند و می گویند که این رؤیای گدایان است و متعلق به سوسیالیزم تخیلی یا اساطیر مذهبی است، والا عدالت، نه امکان دارد و نه معنی دارد و اصلاً دنبال آن نباید بود. این همان تز سرمایه داری لیبرال است که امروز درست در جبهه مقابل تز علی بن ابی طالب (ع) قرار دارد و گفتمان حاکم بر جهان هم متأسفانه همین است و امروز بر دنیا در واقع، به جای پاپها، کمپانی های سرمایه داری و صهیونیستی با همین ایدئولوژی حکومت می کنند و داخل کشور هم در بعضی مطبوعات و رسانه ها و برخی محافل آکادمیک یا روشنفکری، همین بحث آشکارا تعقیب می شود و حتی در بعضی از محافل حاکمیت هم کسانی هستند که به این دکترین دل بستگی دارند، حال یا از پیش، دل بستگی داشته اند و کم کم در سال های بعد از جنگ و در دهه اخیر رو می کنند، یا قبلاً نداشته اند و این دل بستگی کم کم برایشان پیدا شده است. در هر صورت، این دیدگاه، دیدگاهی غالباً پوزیتیویستی است و مفهوم عدالت را مفهوم انتزاعی و مغلوط می داند. اینان فقط با سوسیالیزم مخالف نیستند، بلکه با

عدالت اسلامی و با سراسر نهج البلاغه هم مخالفند و این تفکر، عدالت را، حتی کلمه عدالت را ضد توسعه می‌داند و علتش هم این است که تعریفشان از توسعه، توسعه رفاه برای طبقات خاص، توسعه برای طبقات سرمایه‌داری در جامعه و نه برای همه مردم است. اما عدالت علی(ع)، به معنای توسعه به نفع همه مردم است و توسعه لیبرال سرمایه‌داری، توسعه به نفع سرمایه‌داران علیه توده محرومان در جامعه و توسعه‌ای است که فاصله‌های طبقاتی و شکاف‌های بزرگ طبقاتی را تثویز و حتی توصیه می‌کند و توسعه را نه در طول عدالت و در جهت عدالت، آن‌گونه که در نهج البلاغه معنی شده است، بلکه در عرض عدالت و در تعارض با عدالت قرار می‌دهد و افکار عمومی را مجبور به انتخاب میان «عدالت یا توسعه» می‌کند. آن وقت می‌پرسند، عدالت، مقدم است یا توسعه؟ این سؤال اصولاً در گفتمان سرمایه‌داری لیبرال مطرح می‌شود ولی در گفتمان علی بن ابی طالب(ع) چنین پرسشی قابل طرح نیست که عدالت، مقدم است یا توسعه؟ «توسعه» در گفتمان امیرالمؤمنین(ع)، غیر از Development در تقریر سرمایه‌داری لیبرال است. در گفتمان دینی، «توسعه» یعنی «رفاه برای همه»، نه رفاه برای سرمایه‌داران و نه رفاه برای کسانی که از رانت‌های حکومتی استفاده می‌کنند. مقام رهبری نیز همین را تعبیر کردند که در واقع، ملهم از نصّ حضرت امیر(ع) است که فرمود: با خدا و با مردم، در باب استفاده خصوصی از امکانات حکومتی انصاف داشته باشید، رانت‌خواری نکنید.

و نیز فرمود: مبادا خویشانت «خَاصَّةَ أَهْلِكَ» فرزندت، دامادت، پسرعمویت، رفیقت «وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوِيٌّ مِنْ رَعِيَّتِكَ» و آنان که در گروه و حزب تو هستند، از رانت‌ها استفاده کنند. پس تقریر لیبرالی و سرمایه‌داری

از توسعه، خلاف دین است. روایت صریح از حضرت امیر(ع) است که فرمود: «لَا عِمَارَةَ مَعَ الْجُورِ»، این تعبیر بلندی است و جواب همین سؤال شماسست، یعنی بدون عدالت، عمارت و توسعه و آبادی در کار نخواهد بود و بیهوده گمان می کنید که توسعه است. بدون عدالت، توسعه به معنی درست و واقعی آن اتفاق نخواهد افتاد.

نکته دیگری که از مبانی تئوریک گفتمان غیرعلوی است، این است که این گفتمان، مدعی است که «زیست جهان» جدیدی به وجود آمده است که در آن، تمام جوامع از جمله جامعه ما باید براساس کاربست فرمول‌های سرمایه‌داری غرب و جهانی، در مکانیزم بازار غرب، ادغام شوند و ما تبدیل به مصرف کننده شویم و وابسته و از رعایای آنان باشیم. و لازمه آن، این است که فرهنگی در جامعه پدید آید که مردم را به سوی مصرف، تجمل، واردات، عیش، لذت و حماقت، سوق دهد. شعارش هم همان شعاری است که در قرن هفده در اروپا مطرح شد که شعار تجارت و مدارا، دارایی و آزادی و منافع فردی با همان وجه افراطی مادی بود که هر نوع ریاضت و قناعت و ایثار و انفاق و انصاف را عین حماقت می‌دانند و می‌گویند کار آدم‌های ابله است. درواقع این همان ایدئولوژی سرمایه‌داری است. نظریه‌پردازان این ایدئولوژی در این «زیست جهان»، دین را، اخلاق را، ارزش‌ها را و همه چیز را قدسیت‌زدایی و سکولاریزه می‌کنند، ولی یک اصل می‌ماند که این‌ها می‌گویند قدسی و خدشه‌ناپذیر است، یعنی همه مقدسات باید تقدس‌زدایی بشوند، جز این اصل، و آن چیست؟ مالکیت خصوصی نامحدود و تجمع ثروت در کانون‌های خاصی که عبارت از سرمایه‌داری جهانی و سرمایه‌داری داخلی است و جای همه مقدسات را در

فرهنگ و گفتمانی که در تقابل با گفتمان علی بن ابی طالب (ع) است، می‌گیرد و مبانی آن عبارت است از دیکتاتوری پول و شهوت، انسان‌های آزاد، دموکراسی در خدمت ثروت، احزاب بعنوان ابزار قدرت، و کارشان هم مشروع‌سازی همه امور نامشروع است، مشکوک کردن همه ارزش‌ها، نسبی کردن همه اخلاقیات، قراردادی کردن همه حسن و قبح‌ها و منسوخ کردن تکالیف، وضعی کردن حقوق، «مسئولیت» را در برابر «حق» نشانیدن و از تقدّم «حق» بر «مسئولیت» سخن گفتن، شخصی کردن اخلاق و خصوصی کردن همه چیز از «صنایع» تا «دین». حتی دین هم باید تبدیل به یک امر خصوصی شود که ربطی به مسائل اجتماعی و حکومتی و امور پابلیک (Public) ندارد - و این در واقع، همان مباح کردن همه حدود است که با تعابیر مختلفی طرح می‌شود. اینان تصریح می‌کنند که انقلابیون و عدالت‌خواهان عالم و کسانی که به دنبال الگوهای علوی هستند، بیهوده مسائل کوچک را بزرگ می‌کنند و می‌خواهند داخل یک لیوان آب، شیرجه بروند، والا روشن است که گسست طبیعی بین جهان مدرن و سنتی - به تعبیر آقایان - به‌وجود آمده است که اقتضا می‌کند مدرن‌ها، سنتی‌ها را بیلند! و اگر سنتی‌ها مقاومت کنند، یاغی هستند و باید دریده شوند. روشنفکران وابسته به این تفکر در داخل نیز همین تبلیغ را می‌کنند و می‌گویند که در این زیست جهان، همه چیز مشکوک است و احتیاج به سوپرمن هم ندارد، قهرمان نمی‌خواهد و صلاح و فساد در آن، معنی ندارد و همه چیز، همه ارزش‌ها، نسبی و فردی و قراردادی است. و دوران گفتمان «سعادت، حقیقت و عدالت» گذشته و جایش را به گفتمان «سود، امنیت و

لذت» داده است که این تعریف «جامعه باز» است چون جامعه فضیلت مدار در نگاه این‌ها، جامعه‌ای بسته است و جامعه غریزه‌مدار، جامعه باز.

لله گاه گفته می‌شود طرز تفکر امام علی (ع)، معطوف به عدالت و یک طرز تفکر ارزشی است. این طرز تفکر چه قدر با شرایط روز ما سازگاری دارد؟ و آیا شکست امیرالمؤمنین (ع) - اگر تعبیر شکست درست باشد - به خاطر همین ارزشی فکر کردن امام (ع) نبود؟ معاویه بیست سال حکومت کرد و پایه‌های حکومتش هم نه بر اساس عدالت که بر اساس فساد و قدرت و زور استوار بود، اما حکومت امام علی (ع) که معطوف به عدالت بود از پا درآمد.

ابتدا نکته‌ای را روشن کنیم. وقتی از حکومت علوی و مدیریت علوی و گفتمان علی در باب حکومت بحث می‌شود، بدان معنی نیست که بدون هیچ اجتهادی، الگوبرداری صورت بگیرد و ثابتات و متغیرات گفتمان امیرالمؤمنین (ع) از یکدیگر تفکیک نشود. همچنین بدان معنی نیست که انتظار می‌رود همه عینا چون علی (ع) و در سطح او حکومت کنند. خود حضرت امیر (ع) فرمود: شما نمی‌توانید من باشید «ولکن أَعینونی» کمک کنید، سعی کنید این الگو پیش چشمتان باشد. این که فرمودید علی (ع) شکست خورد یا پیروز شد؟ من فکر می‌کنم پاسخ این سؤال، بستگی به تعریف شما از موفقیت و شکست دارد. علی (ع) به چه معنا شکست خورد؟ آیا از حیث معنوی و انسانی شکست خورد؟ آیا از بعد تاریخی شکست خورد؟ آقای مطهری قضیه‌ای را نقل می‌کند که در زمان شاه، یکی از آقایان مشکلی داشته و حقی، ناحق شده بود، خودش را به یکی از وزرای آن زمان رساند و برای این که مشککش حل شود، بخشی از عهدنامه مالک‌اشتر



را روی کاغذی نوشته و آورده بود تا شاید آن صاحب منصب را به خود آورد و مشکل مردم را حل کند. یادداشت را به او نشان می‌دهد، آن آقا نگاهی می‌کند و می‌گوید: این چیست؟ او توضیح می‌دهد که عبارتی از امیرالمؤمنین (ع) است در عهدنامه مالک‌اشتر که به مسئولان حکومت آموزش می‌دهد که چگونه به مردم و به حقوق مردم احترام بگذارند. آن صاحب منصب ناراحت می‌شود و به او می‌گوید: برو گوشه‌ای بنشین. سه چهار ساعت می‌گذرد و ارباب رجوع می‌روند، حتی آبدارچی تشکیلات می‌خواهد برود. عاقبت آن آقا می‌گوید: من را چند ساعت این‌جا نشانده‌ای، جوابی بده. آن وزیر می‌پرسد: این نوشته‌ای که به من دادی، آیا علی (ع) خودش به آن عمل کرده یا نکرده است؟ می‌گوید: چرا، عمل کرد. او پاسخ می‌دهد و به همین علت هم شکست خورد! اما آن آقا پاسخ دهان‌کوبی می‌دهد و می‌گوید: تو چرا چهار ساعت من را معطل کردی تا همه بروند، سپس در خلوت، این جمله را به زبان آوردی؟ چرا؟ علی (ع) ۱۳۰۰ و اندی سال است که رفته، ولی تو می‌ترسی حتی جلوی آبدارچی تشکیلات خود، این جمله را بگویی. می‌گذاری همه بروند آنگاه آهسته بیخ گوش من می‌گویی که علی (ع) شکست خورد. حال می‌پرسم آیا به راستی علی (ع) شکست خورد؟ این چه شکستی است که با گذشت ۱۴۰۰ سال هنوز تو و امثال تو که همه کاره حکومت هستید، می‌ترسید نزد چند نفر ارباب رجوع، بگویید که علی (ع) شکست خورد؟ پس علی (ع) از حیث معنوی و انسانی و تربیتی، شکست نخورده است. اینکه گاهی گفته شده که علی (ع) شکست خورد و حکومت او موفق نشد، حرف درستی نیست. حضرت امیر (ع) می‌فرماید: «مَا أَصْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا»: من در حکومت خود، آن‌جا که

اختیار داشتم کاری کردم که دیگر حتی یک انسان گرسنه و بی خانمان نیست. کجا علی (ع) شکست خورد؟ فونکسیون حکومت در دنیا مگر چیست؟ تأمین امنیت و تأمین معاش مردم است. حضرت امیر (ع) این کار را بسیار موفق تر از دیگران به انجام رساند. حکومت علی (ع) حکومت بسیار موفق بود؛ با همین ملاکها و استانداردهای مادی هم بسیار موفق بود. ایشان فرمود که امروز در منطقه تحت حکومت من هیچ کس نیست مگر این که متنعم است، یعنی دیگر آدم گرسنه بی خانمان و «کنار خیابان خواب» در جامعه دینی نداریم. فرمود در قلمروی حکومت من، پایین ترین سطوح زندگی هم مرفه اند: «إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةٌ» یعنی کسانی که سطح زندگی شان از همه پایین تر است، حتی آنها هم در رفاهند. «لِيَأْكُلُ الْبُرَّ وَيَجْلِسَ فِي الظِّلِّ وَيَشْرِبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ» یعنی فقیران هم سایه بالاسر و خانه‌های دارند و از آب گوارا می نوشند و از بهترین گندم و نان می خورند، یعنی در حکومت دینی، دیگر نگذاشتم کسی فقیر، گرسنه و بی خانمان بماند. چگونه می توان این حکومت را شکست خورده دانست؟ اگر شیوه‌های ماکیاولیستی و سکولاریستی را که برای کسب قدرت و حفظ حاکمیت در دنیا اختراع و ابتکار یا کشف می شوند، بتوان موفقیت مادی نامید، مثل حکومت معاویه، این موفقیتها اولاً منحصر به طبقه حاکم یعنی معاویه و دار و دسته اش است، نه به مردم. ثانیاً موقت است، به گونه‌ای که در طول تاریخ دیگر نمی شود اسم آنها را برد، ولی نام مقدس علی (ع) را همیشه و همه جا می شود بر زبان آورد. حال با این استاندارد باید قضاوت کرد که چه کسی شکست خورده و چه کسی پیروز است. بنابراین وقتی از توفیق و شکست، حرف می زنیم، باید بگوییم با کدام استاندارد فکر می کنیم؟ با

استاندارد عقلانی، چه در حوزه مادی و چه در حوزه معنوی، علی بن ابی طالب (ع) پیروز است، برای این که حق و عدالت پیروز است و باطل، عرضی و طفیلی است. باطل به دنبال حق باید بیاید و خود را به حق تشبیه کند تا کارش بگیرد. اما این که حضرت امیر (ع) به همه اهدافش نرسید، حرف درستی است. امیر المؤمنین (ع) به بخش مهمی از اهداف الهی خود نرسید. نمی شود گفت که حکومت علی (ع) شکست خورد، اما می شود گفت که به بخش مهمی از اهدافش نرسید. اما چرا نرسید؟ روشن است. اولاً بین زمانی که علی (ع) باید به قدرت می رسید و آن وقتی که به قدرت رسید ۲/۵ دهه فاصله افتاد. در این حدود ۲۵ سال که رژیم های غیر غدیری بر جامعه اسلامی حکومت کردند، از آن چیزی که پیغمبر (ص)، بنیانگذاری کرده بود و قرار بود با همان جهت به پیش برود، فاصله زیادی گرفتند. علی (ع) این اتفاقات را دیگر نمی توانست جبران کند. علی (ع) مسئول اعمال خودش است، مسئول اعمال دیگران که نیست. ایشان وقتی به حکومت رسید که در آن چند دهه، اتفاقات و تغییرات مهمی پشت سرهم رخ داده و حلقه های واسطه ای برای اتفاقات بعدی شده بود. استحاله های تدریجی - همین تعبیر را باید به صراحت به کار برد - در درون حکومت های دینی بر روی یکدیگر انباشته شده بود. ابتدا به جز خصیصین یعنی امیر المؤمنین (ع) و اصحابشان، کسی متوجه نبود که این زاویه انحرافی که پس از رحلت پیغمبر (ص) باز می شود، ده سال، بیست سال یا سی سال دیگر به کجا خواهد رسید، ولی علی بن ابی طالب (ع) از همان آغاز، عاقبت کار را می دید. حضرت زهرا (س) همان موقع می دانست که چه اتفاقی دارد می افتد، ده روز بعد از رحلت پیغمبر (ص) در مسجد النبی، آن سخنرانی آتشین را کرد، زیرا

می دانست انحرافی در شرف تکوین است که تا ابد، اامت اسلام، چوب این اتفاق را خواهد خورد. آن موقع البته خیلی‌ها متوجه نبودند که این اوضاع، منطقی به کجا خواهد کشید. بعدها وقتی حکومت به علی بن ابی طالب (ع) بازگشت، معلوم بود که ایشان در آن دوره چهار سال و اندی هر چند سعی می کرد نمی توانست حاکمیت اوضاع اقتصادی و فرهنگی جامعه را به آن جا که پیامبر (ص) می خواست، برگرداند و آن را اصلاح کند. مع ذلک، امیرالمؤمنین (ع) اصلاحات زیادی کردند منتها وقتی که از طرف انقلابیون سابق و دوستان خودشان و اصحاب پیغمبر (ص)، سه جنگ داخلی بر ایشان تحمیل شد که جنگ جناح‌ها در داخل حکومت بود، عاقبت ایشان از پا درآمد. خوب معلوم است که این واقعیت را «عدم توفیق حکومت علی» نمی توان نامید. نکته مهمی که انقلاب ما هم ممکن است به آن دچار شود این است که استحاله و فساد در حکومت، یک امر تدریجی است، اصلاً ناگهانی و دفعی اتفاق نمی افتد. «آماده باش» نمی دهد و توپ، در نمی کند. آهسته و گام به گام اتفاق می افتد. انحراف در حاکمیت و در دولتمردان و نخبگان، دهه به دهه، اتفاق می افتد. فسادهایی واقع می شود، سوءاستفاده‌هایی خلاف شرع، خلاف احکام قرآن، خلاف سیره پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین و آل علی (ع) اتفاق می افتد و یک به یک توجیه می شود، مسئول بعدی که می آید آن را توجیه می کند، نفر بعدی هم کار او را توجیه می کند و همین طور قدم به قدم فرو می روند و مدام توجیه می کنند که نمی شود کاری کرد و این فسادها اجتناب ناپذیر است. این اتفاقی بود که در صدر اسلام افتاد و علی و آل علی (ع)، قربانیان اصلی آن بودند. نکته این است که توده مردم، چشمشان به نخبگان است. وقتی نخبگان و آن‌ها که دین و انقلاب را

می‌شناسند، انتقاد نکنند و جلوی انحرافات نایستند، چه می‌شود؟ رهبری در نماز جمعه فرمودند: نهی از منکر، مطالبه از مسئولان حکومت است که شما کجا طبق اسلام، حکومت می‌کنید؟ فلان مسئول قضایی، فلان مسئول در دولت و وزارتخانه، فلان وکیل مجلس، کجا طبق عهدنامه مالک‌اشتر و دکترین امیرالمؤمنین (ع) عمل می‌کنند؟ این‌ها وقتی گفته نشد و روی هم انبار شد، این سکوت‌ها و انحراف‌های تدریجی تکرار می‌شود و آن وقت چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی نهی از منکر نشود، از این توده جوان‌ها و نسل سوّم انقلاب که توقع زیادی نیست. در صدر اسلام هم این‌گونه بود؛ علی بن ابی طالب (ع) وقتی به حاکمیت رسید که نسل دوّم و سوّم نهضت پیغمبر (ص) در صحنه بودند. جوانانی که اصلاً پیغمبر (ص) را ندیده بودند، جنگ بدر و خیبر و احد را ندیده بودند و فقط از بیرون، ناظر اوضاع بودند، خود این‌ها تحلیل روشنی از بسیاری مسائل نداشتند و نمی‌توانستند تشخیص بدهند که به راستی علی (ع) و مخالفان علی (ع)، کدام درست می‌گویند؟ همه، اصحاب پیغمبر (ص) بودند، همه در اسلام و انقلاب، سابقه داشتند، همه از اسلام و قرآن سخن می‌گفتند. برای توده عادی مردم، تشخیص خیلی مشکل بود، به خصوص نسل جدید که به سختی می‌توانستند تشخیص دهند و این مسئله‌ای است که در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی انقلاب، مطرح است و مسئله مختصّ به آن دوران هم نیست. باید همواره مراقب بود تا انحراف بزرگ، اتفاق نیفتد. انحرافات ظاهراً کوچک به تدریج جمع و یک مرتبه آوار می‌شود و دیگر نمی‌توان جلوی آن را گرفت. امروز بیست و سه سال از صدر انقلاب می‌گذرد و بعضی از کسانی که خود در انقلاب، دست داشتند، دیگر زبان صدر اسلام و صدر انقلاب یادشان رفته و با زبان

دیگری حرف می‌زنند. کم کم حرف‌هایی می‌زنند که خود قبلاً مخالف آن بودند. دقت کنید که این اتفاقی است که در آن دوران هم افتاد و دکترین صدر اسلام کم کم زیر سؤال رفت. ائتلاف‌های بسیار زشت سیاسی هم اتفاق افتاد بین کسانی که قبلاً با هم مخالف بودند ولی علیه علی بن ابی طالب (ع) ائتلاف می‌کردند. من راجع به استحاله، تعبیری به کار برده‌ام که این‌جا دوست دارم آن را تکرار کنم. استحاله در انقلاب، بلایی بود که به سر خط امیرالمؤمنین (ع) آمد. استحاله در یک انقلاب وقتی تحقق پیدا می‌کند که ضده انقلاب، دیگر احتیاج به اسلحه‌خانه مستقلی ندارد، بلکه از زرادخانه خود انقلاب، اسلحه تهیه می‌کند، این شروع استحاله است. به قول بچه‌های شیمیایی، استحاله، مثل گاز خردل عمل می‌کند، یعنی وقتی آن را استشمام می‌کنی، ابتدا تنها یک بوی غیرعادی است و شامه شما را کمی آزار می‌دهد، کم کم احساس می‌کنی که گویا می‌شود تحملش کرد، اما چند سال که می‌گذرد می‌بینی با ریه و امعاء و احشای شما کاری کرده که یک گلوله مستقیم آتشین نمی‌توانست بکند، و تو در تمام این مدت به فکر علاجش نبودی و اکنون دیگر علاج ناپذیر است. دشمنانی که در صحنه درگیری مسلحانه و رودررو با انقلاب، شکست می‌خورند، صبر می‌کنند تا انقلاب، آرام بگیرد و بتدریج از داخل، ترک بردارد. در صدر اسلام این اتفاق افتاد و دشمنانی که در دوران نبردهای زمان پیامبر (ص) شکست خوردند، گذاشتند تا انقلاب سرد بشود و بیست و پنج سال بعد که نسل، عوض شد، همان کسانی که از در، بیرون رفته بودند، از پنجره برگشتند.

برای این که مضمون این تحول و تغییر ماهیت تدریجی را بهتر بشناسیم به روایتی سمبلیک و تکان دهنده که مربوط به همین استحاله است اشاره

می‌کنم: استحاله معمولاً بدون آن که خود استحاله شونده، متوجه شود اتفاق می‌افتد؛ اسم، همان اسم است، اما طرز فکر و عقاید و جهت کم‌کم عوض شده است. پوستین، پوستین دوست است ولی داخل آن، به تدریج دشمن جاگرفته است. وقتی خلیفه سوّم به قدرت رسید، دار و دسته اموی‌ها به رهبری ابوسفیان به داخل حاکمیت برگشتند یعنی ابوسفیان که بیست سال قبل رهبر جبهه کفر بود و از پیامبر(ص) شکست خورد و تسلیم شده بود، زمانی که قدرت دوباره به دست بنی‌امیه افتاد، ابوسفیان و دار و دست‌هاش که تظاهر به اسلام کردند، وارد حکومت شدند و علوی‌ها و بنی‌هاشم، علی(ع) و آل پیغمبر(ص) را از صحنه حذف کردند. خوب این‌ها مقدماتی است که بعدها هم به کربلا منجر می‌شود ولی این‌جا به آن نمی‌خواهم پردازم، نکته این است که روایت می‌گوید در دوران خلیفه سوّم، روزی ابوسفیان بر سر قبر شهدای احد آمد - که بیست سال پیش، با آنان جنگیده و از آنان شکست خورده بود - «قالَ أَبُو سُوْفِيَانٍ فِي أَيَّامِ عُثْمَانَ وَقَدْ مَرَّ بِقَبْرِ حَمْزَةَ وَضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ»، ابوسفیان بالای مزار حمزه سیدالشهدا، حاضر شد و چون چشم‌هایش به دلیل پیری نمی‌دید، به شخصی که در کنارش بود گفت: آیا کسی من را نمی‌بیند؟ گفت: نه سپس ابوسفیان از سر کینه، قبر حمزه را با لگد زد و مثلاً به چزاندن حمزه در قبر پرداخت و گفت: شما شهید شدید و رفتید، ولی ما دوباره با چهره دیگری برگشتیم. اسلام در درگیری مستقیم و رودرو با ما پیروز شد و شما قربانی شدید اما پس از بیست سال کجایید که ببینید دوباره قدرت دست ماست؟ بعد هم تئوری حکومتی خود را بیان می‌کند که: «إِنَّ الْأَمْرَ أَلْذَى اجْتَلَدْنَا عَلَيْهِ بِالسَّيْفِ أَمْسَى فِي يَدِ غِلْمَانِنَا الْيَوْمَ يَتَلَعَّبُونَ بِهِ». آن حکومتی که با شمشیر نتوانستیم از شما پس بگیریم و شما ما را در

جنگ‌های صدر اسلام، بدر و... شکست دادید، امروز دوباره به دست بچه‌های ما افتاده و دارند با آن بازی می‌کنند. «يَتَلَعَّبُونَ بِهِ». بعد هم روزی همین ابوسفیان در حضور عثمان و در داخل مرکز حکومت اسلامی، از اطرافیانش می‌پرسد که آیا بیگانه‌ای در جمع ما نیست؟ می‌خواهم چیزی به تو بگویم. می‌گوید: نه. ابوسفیان خطاب به خلیفه می‌گوید: «إِنَّ الْأَمْرَ، أَمْرٌ عَالِمِيَّةٌ» حکومت، حکومت دنیوی است، گول شعارهایی مثل حکومت دینی و این حرف‌ها را نخوری. این‌ها شعارهایی بود که پیغمبر (ص) و اهل بیتش (ع) و یک مشت آدم احساساتی یا قدرت طلب دادند، ما دنبال این حرف‌ها نیستیم، ما دنبال قدرتییم. «إِنَّ الْأَمْرَ، أَمْرٌ عَالِمِيَّةٌ» یعنی حکومت، حکومت دنیوی است «وَالْمُلْكُ، مُلْكُ الْجَاهِلِيَّةِ» روش حاکمیت باید به همان روش قبل از اسلام، به روش جاهلیت برگردد. «فاجعل أوْثَادَ الْأَرْضِ بَنِي أُمِّيَّةٍ» بنی‌امیه را در تمام پست‌های کلیدی، فوراً جایگزین کن و دیگر نگذار این قدرت که به دست ما افتاده، از دست ما خارج شود.

﴿﴾ جناب آقای رحیم‌پور حال وارد بحث توضیح گفتن عدالت محور علوی شویم. این بحث دو محور دارد: یکی مردم و دیگری حکومت. فعلاً با قطع نظر از حکومت، می‌خواهیم به سراغ خود مردم، روابط اقتصادی، روابط اجتماعی مردم با یکدیگر و عدالت اقتصادی برویم. مسئله فقر و غنا در جامعه، مسئله مهمی است. جدا از مسئولیت حکومت در ارتباط با فقرا و اغنیاء، خود مردم بخصوص طبقات ثروتمند چه مسئولیتی دارند؟ می‌خواهیم از نگاه امام علی (ع) این مسئله را مورد بررسی قرار دهیم.



روایاتی را از حضرت امیر(ع) درخصوص تکلیف ثروتمندان جامعه نسبت به فقرا و روابط مردم با یکدیگر طرح می‌کنم تا روشن شود که اساسا در گفتمان علوی، چه تعبیری از سرمایه‌داران بی‌درد که هیچ دغدغه سایر انسان‌ها را ندارند، شده است؟ ابتدا صورت مسئله را با دقت مرور کنیم، چون در این قضیه گاهی مغالطه یا سوء تفاهم‌هایی می‌شود. اولاً باید بین تولید ثروت و مصرف ثروت، تفکیک کنیم. در باب تولید ثروت، اسلام کاملاً مشوق است. امیرالمؤمنین(ع) صددرصد طرفدار کار و تلاش، نظم، برنامه و تولید ثروت هر چه بیشتر البته از راه حلال و با روش مشروع و بدون ظلم به دیگران است، تولید به معنای واقعی، نه دست‌گردان‌ها و دلالی و بازار سیاه و بازی با پول و مشاغل کاذب، بلکه تولید به این معنا که واقعا خدماتی به جامعه داده شود و نیازهای جامعه تأمین شود. پس در باب تولید ثروت، امیرالمؤمنین(ع) صددرصد طرفدار تولید هرچه بیشتر است. تعابیر بسیاری نیز از خود حضرت امیر(ع) علیه تنبلی، مفت‌خوری و فقر رسیده است. از پیامبر(ص) هم نقل شده است که: «مَلْعُونٌ مِّنَ الْقَى كَلَّهَ عَلَى النَّاسِ» آدم مفت‌خوار، ملعون و نفرین شده است و نفرین بر کسی که برای ارتزاق، از دیگران آویزان شده و از مردم بالا می‌رود و بدون اینکه کار کند، می‌خورد، البته آنان که سالمند یا بیمارند یا مشکلی دارند، حسابشان جداست زیرا اینان نمی‌توانند و لذا اغنیا و هم حکومت، وظیفه دارند آن‌ها را تأمین کنند. پس در باب تولید هرگز دعوت به کم‌کاری، بی‌نظمی، بی‌انگیزگی و بی‌برنامگی نشده و این ضد ارزش‌ها تحریم شده است. در حوزه شخصی هم حضرت امیر(ع) در آن دوران بیست و چند سالی که از قدرت، حذف شده بودند علاوه بر این که انسان‌های وارسته‌ای تربیت می‌کردند و مفاهیم و معارف را

نشر می دادند و گاهی هم به انتقاد و نهی از منکر دستگاه می پرداختند، یک کار اصلی ایشان، تولید اقتصادی بود. تولید وسیع کشاورزی داشتند و گاهی غلات تولیدی ایشان به رقمی حدود ۶۰ هزار دینار می رسید که رقم بالایی است. پس از تولید، مقام مصرف است که علی بن ابی طالب (ع) تولیدات خود را بین فقرا تقسیم می کرد و خودش مصرف بسیار کمی داشت. پس تولید ثروت، چه شخصی و چه حکومتی (یعنی تولید وسیع در ابعاد کلان اجتماعی)، یک وظیفه است و زهد و قناعت و توکل، هیچ صدمه ای به تولید و کار و تلاش و نظم نمی زند و تولید باید در حد بالا ادامه پیدا کند. بعضی می گویند، حکومت دینی به دنیا چه کار دارد و آباد کردن دنیای مردم به حکومت دینی چه مربوط است؟ امیرالمؤمنین (ع) به عنوان نمونه، در ابتدای عهدنامه مالک اشتر، چهار وظیفه اصلی برای حکومت می شمرد که اینها را باید فلسفه سیاست و قدرت در اسلام دانست. ایشان مالک را که به شمال آفریقا می فرستند، می فرمایند: این چهار رسالت به عهده تو و وظیفه دینی توست. یکی «عمارَةُ بِلَادُهَا» یعنی آباد کردن سرزمینهای اسلامی و ارتقای سطح زندگی مردم است که تکلیف دینی حکومت است و حکومت، موظف به مبارزه با فقر و فلاکت و بی خانمانی و نکبت در جامعه است. یا در مورد دیگری از ایشان پرسیدند: چنان چه عبادت، وظیفه ماست، آیا آباد کردن زمین هم وظیفه ماست؟ آیا تولید و آباد کردن زمین هم یک تکلیف شرعی است؟ امام (ع) فرمودند: بله، این نیز وظیفه دینی شماست. پرسیدند: با کدام استناد قرآنی؟ فرمود: خداوند می فرماید که خدا شما را آفرید «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»: و شما را به آباد کردن زمین گماشت. یعنی جزء وظایف الهی و شرعی شما این است که زمین را آباد کنید تا سطح زندگی،

سطح رفاه مردم، بالا بیاید. پس این جزء وظایف فردی و حکومتی، هر دو هست. اما مسئله «مصرف»، مسئله دیگری است. در باب مصرف، حمله‌های شدیدى علیه اخلاق سرمایه‌داری، عیاشی و شادخوارانی شده است که جز به مصرف و درآمد بیشتر برای خود نمی‌اندیشند و به حلال و حرام، کاری ندارند و کسب درآمد از طریق ظلم به دیگر انسان‌ها و حق‌کشی‌ها را جایز می‌دانند و در مصرفش هم هیچ دغدغه و باکی ندارند.

این فرهنگ سرمایه‌داری است و زهد و قناعت و توکل هم در مقام مصرف و در مقابله با چنین اخلاقیات و روش‌هایی تکلیف شده است، نه در مقام تولید و به عنوان مانعی در برابر کار و تلاش اقتصادی.

من برای آن که روشن‌تر صحبت کرده باشم به بعضی روایاتی که حضرت امیر(ع) در این باب و ناظر به این گونه سرمایه‌دارها فرموده‌اند، استناد می‌کنم.

این روایات، تنها حکایت عده‌ای گردن‌کلفت و سرمایه‌دار و شادخوار معاصر امیرالمؤمنین(ع) نیست، بلکه شامل کسانی هم می‌شود که همین امروز و در ایران هم چنین رفتار می‌کنند. ما در این مملکت، هزاران هزار خانواده داریم که این‌گونه زندگی می‌کنند و ماهانه میلیون‌ها پول بدون حساب و کتاب، از حرام به دست این‌ها می‌رسد و در مصرفش هم ذره‌ای دغدغه این‌ها را ندارند که چند کیلومتر آن سوتر در همین شهر انسان‌هایی از گرسنگی رنج می‌برند و خانواده‌هایی هستند که پنج شش دختر دم‌بخت دارند، اما نمی‌توانند عروسشان کنند چون پول تهیه ساده‌ترین جهیزیه برای آن‌ها را ندارند. پسران و دخترانی هستند که چون امکان ازدواج ندارند، کارشان به روابط نامشروع کشیده می‌شود. البته نمی‌خواهم بگویم کسی که امکانات

ندارد باید این کار را بکند، خیر، او هم مسئول است. اما این مسئولیت و جرم را به پای این سرمایه‌داران شمال تهران هم می‌نویسند. این سرمایه‌داران باید بدانند که نمی‌توانند شب شهادت امیرالمؤمنین (ع)، سیاه بپوشند و برای علی بن ابی طالب (ع) گریه کنند، چون علی بن ابی طالب (ع) این‌ها را قبول ندارد. کسانی که خانه‌های چندهزارمتری دارند، هر فرزندشان، یکی دو ماشین ده - بیست میلیونی زیر پایشان است، سالی دو سه بار به سفرهای تفریحی خارجی می‌روند، می‌خورند و از فرط خوردن، دارند می‌ترکند، آن هم در همین جامعه‌ای که نه در دهات و شهرهای دورافتاده بلکه در همین تهران، خانواده‌هایی هستند که از گرسنگی، بچه‌هایشان نمی‌توانند درست سرپا بایستند، صرف دلسوزی‌های مقطعی و اشرافی از نوع سکه انداختن پیش‌گدا از سر تظاهر، یا عذاب وجدان موقت هم کافی نیست.

البته بعضی از آن‌ها گاهی ممکن است تحت تأثیر قرار بگیرند و احساساتی بشوند و برای تسکین وجدان خودشان، چیزی هم به کسی بدهند. این قبیل خانواده‌ها با این وضع زندگی می‌کنند و زندگی‌های مرفهی را غالباً از راه حرام، تأمین شده، در راه حرام، خرج می‌کنند و گاهی هم نواله‌ای جلوی فقیری می‌اندازند برای این که قضیه از حیث فرمالیته هم رعایت بشود، بدانند که امیرالمؤمنین (ع) طبق این روایات، تصریح فرمودند که اینان اهل جهنم هستند. پس جایگاه روایات باید روشن شود، چون ممکن است این روایات خوانده و شنیده شوند، اما تطبیقشان با مورد، به ذهن‌ها نیاید. باید تطبیق با مورد کاملاً صورت بگیرد. حضرت امیر (ع) می‌گویند این گونه سرمایه‌دارها مردارخوارند: «أَقْبَلُوا عَلَى جِيْفَةٍ قَدْ اِفْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَى حَبِّهَا» یعنی این دنیا‌داران که خودشان مرده متحرکند، زنده نیستند، قلبشان

مرده است، رو به مرداری کرده‌اند که با خوردن آن رسوا می‌شوند «وَأَصْطَلِحُوا عَلَىٰ حُبِّهَا» اینان بر سر حبّ دنیا با یکدیگر مصالحه می‌کنند و همداستانند «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَىٰ بَصْرَهُ وَآمَرَضَ قَلْبَهُ» لذا به جای این که عاشق خدا باشد، عاشق مال و ثروت هستند و کسی که فریفته چیزی شد، چشمش کور و قلبش بیمار می‌شود «فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ» پس با چشم غیرانسانی به مسائل نگاه می‌کند و با گوش غیرانسانی همه چیز را می‌شنود.

تعبیر دیگر حضرت امیر(ع) این است: آن‌هایی که اموال بسیار زیادی جمع می‌کنند و در راه درستی مصرف نمی‌کنند و آن را به شادخواری و عیاشی صرف می‌کنند، دینشان فاسد می‌شود «كَثْرَةُ الْمَالِ مَفْسَدَةٌ لِلدِّينِ» یعنی تکاثر و تجمیع اموال و مصرف نادرست آن، برای آنان، دین باقی نمی‌گذارد «وَمَقْسَاةٌ لِلْقُلُوبِ» و قساوت دل می‌آورد. این خرپول‌ها قسی‌القلب هستند، چون به مردم و محرومان، ترحم نمی‌کنند. در جای دیگر تعبیر می‌فرماید که اینان دل‌هایشان مرده است، به خنده‌های دروغین چهره‌هایشان ننگرید. حرص، غم و آرزوهای دراز، شبانه‌روز آن‌ها را عذاب می‌دهد، متنها مردم عیب‌هایشان را نمی‌بینند، چون آدم پول‌دار، عیب‌هایش دیده نمی‌شود «مَنْ كَسَاهُ الْغَنَىٰ ثَوْبَهُ خَفِيَ عَنِ الْعُيُوبِ عَيْبُهُ» کسی که ثروتمند است، ثروتش، عیبش را پوشش می‌دهد.

حضرت(ع) می‌فرماید: آن‌ها مست هستند، عقلشان کار نمی‌کند و شعور ندارند. «تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ» یک جایی فرمود: این‌ها اهل تکبر هستند. یک جا هم به آیه قرآن استشهاد کردند که فرمود: «يَا كُلُّونَ كَمَا تَأْكُلُونَ»

«الانعام» اینان می‌خورند، چنان‌چه چهارپایان می‌خورند «وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ» و جایشان در آتش جهنم است.

در جایی فرمود: این‌ها اشتهای سیری‌ناپذیر دارند و در همه نوع شهوترانی، تنوع طلبند. اگر به اینان بگویند در جای دیگری، یک لذت دیگری هم هست، می‌گویند خوب بروم آن را هم تجربه کنم. تابع مکتب «اصالت لذتند».

حضرت (ع) می‌فرماید: «كَثْرَةُ الْمَالِ يُؤْسِي الذُّنُوبَ» اینان گناهانشان را فراموش می‌کنند و کثافتکاری‌هایشان را در خاطرشان هیچ‌وقت نمی‌سپارند، روز به روز برای تجربه لذت‌های بیشتر و جدیدتر، حریص‌تر می‌شوند. هم‌چنین امام (ع) تعبیر می‌کنند که حرص پول، شقاوت است. می‌فرماید: این آدم‌ها بخیل هستند و گاهی اگر بخشش هم می‌کنند از سر تشریفات و یک عمل تجملاتی است. در جایی هم خطاب به اصحابش می‌فرماید: شما فریب این دنیاداران را که هم‌چون سگ، یکدیگر را بر لاشه دنیا می‌جوند، نخورید، نگویند اینان بر سر دنیا با هم دعوا می‌کنند، پس نکند خبری باشد، ما هم برویم. نه خبری نیست. حضرت (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ الدِّينَارَ وَ الدَّرْهَمَ فَهُوَ عَبْدُ الدُّنْيَا» هر کس حبّ پول و ثروت و سرمایه، در دلش است، محال است عبد خدا باشد، بلکه عبد دنیا و بنده ثروت و قدرت است. در فرموده ایشان، این تیپ پول‌پرست، اصولاً مؤمن نیستند و از مسلمان‌ها به شمار نمی‌آیند. در روایت دیگری، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که ثروتمندانی را که در فکر فقرا نیستند، «مسلمان» نخوانید زیرا از اقت من نیستند. امام علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرمایند: دنیا و باد به هر طرف که برود، این‌ها به همان طرف می‌روند، چون دنبال دنیا هستند. «تَعَبَدُوا الدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُدٍ وَ آثَرُهَا

آی‌اشار» این‌ها فقط نسبت به یک چیز تعبد دارند و آن دنیاست، نسبت به خدا و احکام او تعبد ندارند. و از این نوع تعبیرها زیاد است. خود پیامبر(ص) هم فرمودند که در آخرالزمان در امت من، کسانی پیدا می‌شوند که هیچ علاقه‌ای به من ندارند، چون «شَرَّفَهُمُ الدَّرْهَمُ وَ الدِّينَارُ» شرافتشان تنها به پول است و به ارزش و شرافت دیگری بالاتر از آن معتقد نیستند.

﴿تعايير امام علی(ع) در ارتباط با سرمایه‌دارانی که اهل حرام‌خواری هستند، انفاق نمی‌کنند و عیاش و خوش‌گذرانند، تعابیر بسیار تندی است. آیا توجه نداشتن به اینکه کسانی در جامعه هستند که دارند از گرسنگی می‌میرند، به اصل دیانت افراد هم آسیب می‌زند؟﴾

بهترین روش، این است که روایات دیگری را هم عیناً از حضرت امیر(ع) در این باب نقل کنم و قبل از آن، آیاتی از قرآن می‌خوانم که حضرت خودشان به این آیات، استشهاد کرده‌اند. سرمایه‌دارانی که دغدغه حلال و حرام ندارند و از طریق حق‌کشی، پول جمع می‌کنند و خانه‌های چندهزار متری و ماشین‌های آن چنانی و ثروتی به هم می‌زنند و در مصرفش هم به فکر سایر انسان‌ها نیستند، می‌بینند کسانی جلوی چشمشان از گرسنگی پرپر می‌زنند ولی خونسردانه نگاه می‌کنند و می‌خندند و گاهی هم سکه‌ای یا نواله‌ای می‌اندازند، حضرت امیر(ع) صریحاً این‌ها را متهم می‌کند که دین ندارند. بعضی آیات قرآن را که حضرت امیر(ع) به آن اشاره می‌کنند، بخوانم تا تکلیف ما با قرآن و بعد با علی(ع) روشن بشود. خ در قرآن کریم، سوره ماعون، این آیه را همه ما می‌خوانیم و می‌شنویم: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ»

آیا دیدی کسی را که دین را و روز جزا و قیامت را تکذیب می کند و می گوید اصل دین و معاد، همه دروغ است؟ بعد توصیف می کند که اینان چه کسانی اند. «فذلک الذی یدع الیتیم» این ها کسانی اند که یتیم و انسان بی پناه را می بینند ولی از کنارش بی تفاوت عبور می کنند و برایشان این سؤال مطرح نمی شود که آیا من مسئولیتی در برابر این فرد دارم یا ندارم؟ آیه بعدی تکان دهنده تر است: «ولا یحضّ علی طعام المسکین» نمی گوید خودش به فکر فقرا نیست، «لا یحضّ» یعنی چه؟ یعنی جامعه را تحریک نمی کند. یعنی نه تنها خودش باید به فکر طعام مسکین و فقرا و بیچاره ها باشد، بلکه باید داد بزند و دیگران را هم در جامعه تشویق و تحریک کند، چون «تحضیض» به معنی «تحریک» است. می گوید کسی که جامعه را به نفع گرسنگان، تحریک نمی کند و داد نمی زند که آقا، به فکر فقرا و محرومان جامعه باشید، یک عده در این جامعه گرسنه هستند، چه طور این ها را می بینید و در خانه تان آرام می گیرید؟ چنین شخصی ایمان ندارد و منکر قیامت است.

قرآن در توصیف آدمی که قیامت را قبول ندارد می فرماید: او کسی است که به یتیم و به انسان بی پناه رسیدگی نمی کند و به فکر نان فقرا و گرسنگان نیست. کسانی که دغدغه انسان های گرسنه را در جامعه ندارند و فاصله طبقاتی برایشان مهم نیست، این ها مصداق همان «یکذبّ بالدین» هستند. آیه بعد باز تکان دهنده تر است. «فویل للمصلین» وای بر نماز گزاران! یعنی آن «مکذب» ممکن است حتی جزء نماز گزاران هم باشد. یعنی نماز هم ظاهرا بخواند و مثلا مذهبی باشد، اما وای بر نماز گزاران! «الذین هم عن صلاتهم ساهون» کسانی که لبّ نماز را نمی فهمند و فقط ادای نماز را در



می آورند. چون حقیقت نماز و عبودیت، اقتضا می کند که باید به امورات فقرا رسیدگی کرد. سپس می فرماید: «الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ» آن‌ها ریاکارند، «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» و مانع انفاق به فقرا و رسیدگی به محرومان می شوند. اگر قرآن فقط همین یک سوره را داشت و همین یک آیه بود، کافی بود که ادعای حضرت امیر(ع) ثابت بشود، در حالی که آیات و سوره‌های بسیار دیگری هم هست.

خداوند در آیه کریمه دیگری می فرماید: «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»: ثروتمندان، آن‌ها که دستشان به دهانشان می رسد، بدانند که این اموالی که جمع کردند ولو از راه حلال هم به دست آورده باشند حال آن که بسیاری هم از حرام جمع می کنند - باز همه آن در اختیار مطلق آن‌ها نیست. بلکه در اموال آن‌ها حق معلومی است که باید به سائلان و محرومان جامعه، رد کنند. «سائل»، کسی است که احتیاج دارد و عرض احتیاج هم می کند و می گوید: آقا، من محتاجم، مشکل دارم، به من کمک کن. قرآن می فرماید که در این شرایط، مقداری از اموال مازاد بر نیاز شما حق شما نیست، گرچه جزو اموال شماست، اما اگر به محرومان ندهید، شما دزد و سارق و غاصب هستید. این تعبیر در روایات نیز هست که این نوعی سرقت است، چون شرعا مال محرومان است. درست است که داخل اموال شماست ولی به مصرف محرومان باید برسد. کلمه «محروم»، هم غیر از «سائل» است و لذا عطف به «سائل» شده است. سائل، آن محرومی است که تقاضا می کند، اما محروم که در جامعه زیاد است، اشاره به فقر نامرئی است یعنی ممکن است اصلا کسی نفهمد این‌ها فقیرند، آدم‌های با شخصیتی هستند که تکذبی نمی کنند. قرآن می گوید: در اموال شما، تا وقتی در جامعه، در شهر،

انسان «سائل» وجود دارد و یا انسان محروم - گرچه غیرسائل و غیرمقتضی - بخشی از اموال اغنیا، مال اغنیا نیست، بلکه مال محرومان و سائلین است و باید به آنان برسانند تا آنان مصرف کنند، والا خلاف صریح حکم قرآن عمل کرده‌اند. قرآن کریم در جایی دیگر، آدم‌های فاسدی را که منفور خدا و پیغمبر (ص) هستند، مذمت می‌کند، در سوره همزه می‌فرماید: وای بر اینان! «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» وای بر هر طعنه‌زن عیب‌جوی! سپس آن‌ها را توصیف می‌کند: «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» کسانی که مدام پول جمع می‌کنند، ثروت‌اندوزی می‌کنند، می‌شمرند، چرتکه می‌اندازند و چیز دیگری سرشان نمی‌شود. خدا می‌فرماید: وای بر اینان! «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» فکر می‌کند این سرمایه‌ها، او را جاودانه می‌کند. خداوند، خود جواب می‌دهد: «كَلَّا» یعنی هرگز چنین خیالاتی در ذهنتان نباشد. «كَلَّا» یعنی چنین چیزی محال است «لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» این‌ها با سر، به قلب آتش جهنم خواهند افتاد. آیا این قرآن است یا نه؟ نمی‌گویید اگر طرف، خودش خیال می‌کند مذهبی است، او را به جهنم نمی‌فرستیم، بلکه بنحو کلی می‌گوید. طبق فرموده خداوند، اینان که فقط ثروت‌اندوزی می‌کنند و به فقرا نمی‌رسند و مدام پول می‌شمرند و روی هم انبار می‌کنند و به انسان‌های محروم نمی‌رسانند، بدانند که اهل جهنم‌اند. یا این آیه کریمه در سوره بقره می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَوَلَّوْا وَجْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»، از ابرار بودن، به این نیست که شما سرتان را به شرق یا به غرب بگردانید و یک سلسله مناسک مذهبی انجام بدهید. مناسک مذهبی، کافی نیست. پس ملاک، چیست؟ ملاک، فقط آتش نذری دادن و سینه‌زدن و لباس سیاه پوشیدن، نیست. این به صراحت در آیه قرآن گفته شده است. پس چه کسی جزء

ابرار است؟ «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ...» کسی که ایمان می آورد به خدا و قیامت و کتاب و انبیا و سپس چیزی اضافه می کند که بسیار مهم است: «وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» می گوید ملاک دینداری، این است که از اموالت بگذری و به فقرا و محرومان برسی. اگر نگذری، ایمان نداری.

﴿﴾ مشابه آیاتی که گفته شد در قرآن زیاد به چشم می خورد. مثلا همین عبارت «فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلْمَسْأَلِ وَالْمَحْرُومِ» در دو سوره دیگر هم هست. پس نباید گمان کرد که اگر مثلاً نام یک سوره برده می شود، فقط منحصر به همان است. این مضامین مکررا در قرآن آمده است.

بله، نکته مختصر دیگری هم عرض کنم. در روایتی از امام حسن عسگری (ع) در باب فاصله های طبقاتی در جامعه پرسیده شد که بالاخره غنی، غنی است و فقیر هم فقیر. بگوئیم خدا خواسته است که عده ای همیشه و به هر شیوه، غنی باشند و عده ای هم همیشه و به هر دلیل، فقیر بمانند. امام حسن عسگری (ع) فرمودند: بدانید در جوامعی که فاصله های طبقاتی وجود دارد و نابرابری و بی عدالتی است «اغنیائهم یسرقون زاد الفقراء» سرمایه دارهای آن جامعه، روزی فقرا را می دزدند. از این نوع روایات کم هم نیست. قرآن کریم هم به صراحت می فرماید که غنایم و اموال عمومی را باید در جامعه به درستی توزیع کنید و در شهر اسلامی، نباید عده ای از فقر و گرسنگی بمیرند و عده ای از پرخوری بترکند. تعبیر قرآن کریم این است: «كَيْ لَا يَكُونَ دَوْلَةٌ بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» یعنی نباید ثروت فقط بین سرمایه دارها دست به دست شود. اموال عمومی باید درست توزیع شود. حکومت، مسئول

است، ثروتمندان هم مسئولند. برای این که سرمایه و ثروت جامعه فقط در دست یک گروه و مافیای ثروت دست به دست نشود و یک عده‌ای که همه با هم رفیق و قوم و خویش و فامیلند مشغول خوردن باشند و بقیه هم نگاه کنند، مطابق موضع‌گیری صریح قرآن که در ادامه همین آیه می‌فرماید، ثروت در جامعه نباید فقط میان سرمایه‌دارها دست به دست بشود، بلکه باید در جامعه، در قاعده جامعه، مصرف شود تا سطح زندگی همه بالا بیاید و همه بتوانند زندگی کنند و عدالت اقتصادی اجرا شود. سپس قرآن می‌فرماید: «و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» آن چه را رسول‌الله (ص) دستور می‌دهد عمل کنید و از آن چه نهی می‌کند فاصله بگیرید، یعنی این‌ها ملاک دین و دینداری است و این توزیع ثروت، فرمان رسول‌الله و حکم خداست. بعد می‌فرماید: «واتقوا الله» یعنی اگر ثروت فقط در دست یک عده سرمایه‌دار مانده و بقیه محرومند، این جامعه، جامعه‌ای براساس تقوا نیست. بعد از موعظه هم تهدید می‌کند: «ان الله شديد العقاب» یعنی اگر ثروت عمومی را عادلانه توزیع نکنید بدانید که خدا به حسابتان خواهد رسید.

## ◆ اقتصاد اسلامی، اقتصاد انسانی ◆

جلسه دوم (۱۹ رمضان ۷۹)

ﷻ اگر کسی در جامعه اسلامی، مالیات شرعی و رسمی را هم بدهد، آیا با توجه به روایاتی که گفته شد باز هم مسئولیت‌های شرعی دیگری دارد؟ و اگر نسبت به محرومان کوتاهی کند، اصل دیانت او در بعضی مواقع ممکن است زیر سؤال برود؟

بنده به خودم اجازه نمی‌دهم که راجع به دیندار بودن یا نبودن کسی قضاوت کنم، چون خود ما محکوم به همین احکام هستیم و دین درستی نداریم ولی عرض من این بود: ما که همه، محبّ علی(ع) و آل علی(ع) هستیم، حداقل با کلمات و مفاهیم دینی آشنا شویم و از سکوی محبّت به سمت سکوی تشیع، یک گام جلو برویم. بنده بیشتر مایلم آیات و روایات

را بخوانم و قضاوت را به عهده خود مردم بگذارم. این آیات و روایات را از قرآن کریم و منابع محکم و معتبر شیعه نقل می‌کنم و اهل سنت هم بخشی را که مربوط به پیامبر اکرم (ص) یا تفسیر آیات است، نقل کردند. اگر گوهر دین و دینداری، به درستی و همان‌گونه که در قرآن و روایات آمده، درک شود، خیلی راحت می‌توانیم بپذیریم که چرا حضرت امیر (ع) تعبیر کردند که سرمایه‌دارانی که دغدغه «از کجا آورده‌ای؟» ندارند، دغدغه «کجا و چگونه مصرف می‌کنی؟» هم ندارند و مشغول عیش و نوش هستند و کاری ندارند که در همین شهر و شهرهای دیگر، انسان‌های گرسنه‌ای، خانواده‌های درمانده‌ای وجود دارند که ابتدایی‌ترین نیازهای زندگیشان را نمی‌توانند تهیه بکنند، اگر کسی گوهر دین و دینداری را بشناسد آن طوری که در قرآن و روایات آمده است، روشن است که چنین تپیی نمی‌تواند در قاموس علی بن ابی طالب (ع) «دیندار» شناخته شوند. البته از نظر حقوقی و با ملاک‌های فقهی، هر کس که شهادتین بگوید مسلمان است. چون «فقه» در باب کفر و ایمان، بسیار اهل تسامح است یعنی همین که کسی شهادتین گفت، حتی اگر باطنا هیچ‌چیز را قبول ندارد، از نظر فقهی، «مسلمان» محسوب می‌شود. اما آن ایمانی که پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) از چنین سرمایه‌دارانی، نفی می‌کنند، ایمانی است که به درد آخرت می‌خورد و دیگر خیلی از ما از دایره‌اش خارج می‌افتیم. آن اسلام حقوقی البته به درد دنیا و مناسبات حقوقی دنیا می‌خورد، اما ایمانی که برای آخرت، لازم است، ایمانی نیست که فقط با گفتن شهادتین، تضمین شود بلکه باید به دستورهای قرآن و روایات تا جایی که می‌توانیم عمل کنیم. حال دین چه می‌گوید؟ در سوره حجرات (آیه ده) آمده است: «أَئِمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةً»: مؤمنین و مسلمان‌ها همه

با هم برادرند؛ برادر و خواهرند. ممکن است کسی بگوید: جمله سمبلیک شاعرانه‌ای گفته شده تا قافیه عبارت، درست شود برای این که به زیبایی تلاوت شود! اما ما باید بفهمیم که بار مهم معنایی در آیه است. یعنی طبق قاموس قرآنی، همه مسلمان‌ها، همه کسانی که در این جامعه زندگی می‌کنند، برادرند. و اگر «برادرند» پس باید به احکام برادری عمل کنند. احکام برادری چیست؟ اوایل انقلاب همه به یکدیگر، خواهر و برادر می‌گفتند، متأسفانه این برادر گفتن‌ها هم برفتناد و همه، «شهروند» شده‌ایم و دیگر کسی به کسی، برادر و خواهر نمی‌گوید. اما در اسلام، برادری، احکامی دارد. یکی از احکامش این است که برادر نمی‌تواند گرسنگی برادر و خواهر خود را ببیند. اگر کسی توانست تحمل کند که در شهرش، در فامیلش، بستگانش، بین دوستانش و سایرین، کسانی گرسنه‌اند و مایحتاج اولیه زندگیشان را نمی‌توانند تأمین کنند، مع ذلک از کنار این‌ها بی‌دغدغه گذشت، در حالی که سرمایه هم دارد، این شخص به احکام «برادری» عمل نکرده است. بنابراین از مصداق «أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ اخوة» خارج است. یعنی چه؟ یعنی مؤمن نیست، چون علامت ایمان، همین اخوت و برادری است. آیه، به صراحت این را می‌گوید. حضرت امیرالمؤمنین (ع) در ذیل آیه فرمودند: «لایشیع المؤمن و اخوة الجائع» نمی‌شود یک مؤمن، سیر بخوابد، حال آن که برادرش گرسنه است. ایشان این گونه مؤمن و ایمان را تعریف می‌کنند. شما می‌پرسید آن روایتی که در جلسه پیش خواندید، آیا ایمان سرمایه‌دارها را هم زیر سؤال برد؟ من زیر سؤال نبردم، امیرالمؤمنین (ع) و خود قرآن، زیر سؤال برده است. ایشان می‌فرماید که نمی‌شود مؤمنی سیر بخوابد، در حالی که برادرش گرسنه است. حضرت (ع) می‌فرماید: «لایکلف المرء اخاه

الطَّلَب اليه اذا عرف حاجته» اگر کسی را می‌شناسید که احتیاج دارد ولی منتظر بایستید تا از شما خواهش کند و گدایی کند، شما دیگر از ما نیستید. طبق فرمایش امام علی (ع) قبل از این که او مجبور شود از تو خواهش کند، به دادش برس. این علامت «ایمان» از زبان حضرت است. از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: دین چیست و دیانت به چیست؟ فرمود: دین، انصاف و ورزیدن در روابط اجتماعی است و همه مردم را برادر خود دانستن و همه را در مال خود شریک کردن و هم‌سفره دانستن، و این همان «مواسات» است. ایشان به عنوان تکلیف به همه شیعیان فرمودند: «تزاورا»: به دیدار یکدیگر بروید، «تعاطفوا»: با یکدیگر براساس عطف و مهربانی، روابط انسانی برقرار کنید و «تبادلوا»: به یکدیگر کمک مالی کنید، پول و اموالتان را در اختیار نیازمندان بگذارید، امکانات بدهید و به هم کمک کنید. «ولا تكونوا بمنزلة المنافق» و منافق نباشید. یعنی چه؟ یعنی اگر به دیدن یکدیگر نمی‌روید و به داد یکدیگر نمی‌رسید و کمک نمی‌کنید، منافقید و مؤمن نیستید. البته بنده خودم هم مشمول این احکام هستم و این روایات که می‌خوانم بیشتر به ضرر خودم است تا دیگران، ولی بالاخره باید زمانی این‌ها را بگوئیم و بشنویم.

در سوره حاقه، آیات کریمه ۳۳ و ۳۴ در توصیف بعضی از جهنمی‌ها آمده است: «انَّه كان لا يؤمن بالله العظيم» او به خدای بزرگ، ایمان ندارد «ولا يحضّ على طعام المسكين» و نسبت به گرسنگی گرسنگان، بی‌تفاوت است. یعنی بی‌تفاوت بودن نسبت به گرسنه‌ها در جامعه را در کنار کفر به خدا قرار می‌دهد و جزء عوامل جهنمی شدن می‌شمارد. خوب این‌ها قرآن است و یقه خیلی از ما را می‌گیرند. تعبیر «لا يحضّ» را هم جلسه پیش



عرض کردم، نمی‌گوید که خود فرد به فکر گرسنه‌ها نباشد، بلکه می‌گوید اگر خودت به فکر باشی باز هم کافی نیست، بلکه باید داد بزنی و جامعه را تحضیض و تحریک کنی که: مردم، به فکر گرسنه‌ها باشید!

با این حساب اگر کسی، گرسنه‌ای در جامعه ببیند و داد نزنند، مصداق کفر به خداست.

هم‌چنین در سوره تکاثر که با «الهاکم التکاثر» شروع می‌شود خطاب به بشریت می‌گوید که زیاده‌طلبی و تکاثر و کثرت‌طلبی، شما را سرگرم کرده است و این حالت لهو و فریب‌خوردگی، ادامه پیدا می‌کند تا به زیارت قبرها بروید، تا مرگ. البته آیه طور دیگری هم معنا شده که تکاثر بشر حتی تا شمردن قبرها و تفاخر به آبا و اجداد هم دامن می‌کشد و حتی آن‌جا هم زیاده‌طلبی می‌کند.

یا «ویلٌ للمطفئین»؛ قرآن می‌گوید: وای بر کم‌فروشان! وای بر کسانی که به دیگران، ستم اقتصادی می‌کنند و از راه خوردن حق دیگران، زندگی‌شان را تأمین می‌کنند! یعنی ما حسابتان را می‌رسیم و اگر در دنیا هم از خطر جستید، در آخرت، نمی‌گذاریم آسوده باشید. حضرت امیر(ع) می‌فرماید: اینان اهل سودهای سنگین هستند، مزد کارگر را به اندازه و به موقع نمی‌دهند، ربا می‌خورند، دروغ می‌گویند و احتکار می‌کنند.

قرآن در چند نقطه در توضیح فلسفه نبوت انبیا و فلسفه دین می‌فرماید: انبیا برای دو کار آمده‌اند: یکی «ان اعبدوا الله»: موحد باشید و دیگری «و اوفوا الکیل و المیزان»: ترازوهایتان را درست تنظیم کنید، پیمان‌هایتان را درست کنید، یعنی عدالت اقتصادی، در کنار توحید، پیام اصلی انبیا(ع) بوده است. من دوستان را ارجاع می‌دهم به مجلدات کتاب الحیات که این روایات

و آیات را تقسیم‌بندی کرده و آن‌ها را به بحث گذاشته است، کسانی که اهل فضل و مطالعه‌اند، به آن‌جا رجوع کنند.

چند روایت هم در این باب برایتان بخوانم: حضرت امیر(ع) می‌فرمایند: «ان الله سبحانه فرض في اموال الاغنياء اقوات الفقراء»: خداوند در ثروت سرمایه‌داران، روزی فقرا را واجب کرده و قرار داده است. یعنی همه این اموالی که در دست سرمایه‌دارهاست، متعلق به خود آنان نیست و حق ندارند آن‌ها را هرطور بخواهند مصرف کنند و به عیاشی بگذرانند، بلکه باید به خانواده‌هایی برسانند که گرسنه‌اند و نمی‌توانند نیازهای اولیه زندگی‌شان را تأمین کنند. مستحب هم نیست، بلکه واجب است. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید که بخشی از اموال سرمایه‌دارها، مال فقراست. و می‌فرماید: «فما جاع فقيراً الا بما منع غنى»: هیچ فقیر و گرسنه‌ای در جامعه نمی‌بینید مگر این که یک سرمایه‌دار، حق او را خورده است. علت گرسنگی عده‌ای، آن است که سرمایه‌داران و ثروتمندانی، مانع حق اینان شده و نگذاشته‌اند لقمه آن‌ها به دهانشان برسد. این منطق امیرالمؤمنین(ع) و منطق تشیع است. بعد حضرت(ع) - برای این که این تصور بوجود نیاید که این‌ها فقط موعظه‌های اخلاقی است - می‌فرماید: «والله سائلهم» خداوند در قیامت از آن‌ها خواهد پرسید. این هم جزء سؤال‌های شب اول قبر است که به فقرا کمک کردی یا نکردی؟ حضرت(ع) می‌گویند: «من يستأثر من الاموال يهلك» کسانی که در ثروت عمومی، انحصارطلبی می‌کنند و مافیای ثروت در جامعه تشکیل می‌دهند، هلاک می‌شوند. در همان «لا يكون دولةً بين الاغنياء منكم» هم قرآن دقیقاً به همین مافیاهای ثروت و سرمایه‌داری اشاره دارد. طبق فرمایش حضرت(ع)، کسانی که انحصارطلبی اقتصادی می‌کنند و قطب‌های سرمایه

تشکیل می‌دهند «یهلک و یهلک» اینان هم خودشان را هلاک می‌کنند که هلاکت انسانی است و هم جامعه را هلاک می‌کنند. در جای دیگر می‌فرماید که این‌ها محاربتند و با خدا و رسول (ص) اعلام جنگ داده‌اند، چون حقوق مردم را پایمال می‌کنند. یا در توصیف جامعه فاسد و اهل دنیا و سرمایه‌داران شادخوار و عیاش می‌فرماید: «کلابٌ عاویة» این‌ها سگ‌های زوزه‌کشند و در قیامت هم به شکل انسان، محشور نمی‌شوند بلکه به شکل سگ و خوک و حیوانات محشور می‌شوند، این‌ها سگ‌های زوزه‌کشند که «یأکل عزیزها ذلیلها»: قدرتمندها، ضعیف‌ها را می‌خورند. «و کبیرها صغیرها» بزرگان‌شان هم کوچک‌ترهای خود را می‌خورند، یعنی سرمایه‌دارهای گردن‌کلفت‌تر، سرمایه‌دارهای جزء را له می‌کنند. «قد اضلت اهلها عن قصد السبیل»: اصلاً این‌ها مانع راه درست هستند و راه خدا را می‌بندند. این نظام آکل و مأکولی است. یا فرمود: «جناة ایدیهم لاتکون لغير افواههم» یعنی: دسترنج زحمتکشانش و رزمندگان، مال دهان خودشان است نه دهان دیگران. این هم جمله‌ای از حضرت امیر(ع) در نهج‌البلاغه است که می‌فرماید: من این منطق را قبول ندارم و این جامعه را دینی نمی‌دانم که عده‌ای کار کنند، جهاد کنند، مبارزه کنند، ولی عده‌ای دیگر بخورند. حضرت امیر(ع) می‌فرماید، این دقیقاً خلاف منطق ماست.

﴿آیا در دین ما ثروت، حد مشخصی دارد؟ مثلاً از صد میلیون بیشتر، دیگر نمی‌توان پول داشت و مازادش را به محرومان باید داد! ممکن است کسی مالیات بدهد، انفاق هم کند، ولی باز مثلاً یک میلیارد پول دستش بماند.

حساب تولید ثروت را با مصرف آن باید جدا کنیم. در واقع، در مقام تولید، اصل این است که هر چه بیشتر تولید کند، بیشتر عبادت کرده است چون به جامعه و به بشریت خدمت می کند. خود حضرت امیر(ع) جزء بزرگ ترین تولیدکنندگان جامعه در دورانی بودند که در رأس حکومت قرار نداشتند. پس بحث ما درباب سرمایه داری، مخالفت با اصل ثروت نیست. در قرآن، از ثروت و مال، تعبیر به «خیر» شده، منتها ثروتی که درست مصرف شود. این روایاتی که علیه سرمایه و سرمایه داری می خوانم، علیه «پول» و علیه «ثروت» نیست، علیه «تولید» نیست، علیه «توسعه» نیست. این ها همه مربوط به مقام «مصرف» است، حال که تولید کردید، باید درست هم مصرف شود. شما می گوید چند میلیارد تولید کردید. اگر واقعا چند میلیارد بدون ظلم کردن به دیگران و حق کشی، تولید کردید که خوب، دست مریزاد! باید از شما تشکر کنند، اما پس از مقام تولید و کار، حال نوبت مقام مصرف است. آیا در مقام مصرف هم می توانی تمام این میلیاردها را به تنهایی صرف کنی، آن هم در جامعه ای که همسایه تو گرسنه است؟ نه، دیگر نمی توانی. اگر کسی شیعه علی بن ابی طالب(ع) و اهل بیت(ع) باشد، واقعا نمی تواند.

﴿﴾ آیا در روایات به طور مشخص آمده که حضرت امیر(ع) فرموده باشند، از این مقدار بیشتر نمی توانید داشته باشید؟

بله، البته کمیّت تابع کیفیت است. یک حدّ کمی به طور مطلق و برای همیشه تعیین نمی کنند چون نمی شود؛ نرخ پول عوض می شود، ابزار تولید،

تغییر می‌کند، جامعه عوض می‌شود، شرایط عوض می‌شود. اما یک ملاک کیفی وجود دارد که این ملاک کیفی، یک وقتی تبدیل به حد کمی می‌شود. حضرت امیر(ع) اتفاقاً در زمان خودش در دورانی - که کدام دوران از حضرت امیر(ع) بوده، الآن نمی‌دانم و باید بینم دقیقاً چه وقت بوده - ولی در شرایط اقتصادی آن روز، فرمودند: «مازاد علی اربعة آلاف فهو کنز»؛ در این شرایط، اگر کسی بیشتر از چهار هزار برای مصرف شخصی نگه دارد، این مصداق کنز است. نظر قرآن راجع به کنز چیست؟ سوره توبه، حکم کنز را بی‌تعارف بیان فرموده است: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...» همان‌گونه که می‌دانید، سوره توبه، سوره جنگ و مبارزه است. آیه علیه سرمایه‌دارها هم در این سوره آمده است. روشن است که منظور من از سرمایه‌دارها، همه پولدارها نیست، والا عرض کردم کسانی که از راه درست، پول در آورند و به فقرا کمک کنند و اهل اسراف هم نباشند، در روایات داریم که این‌ها در واقع، وکیل خدا و امین خدا هستند تا از طرف خدا به مردم کمک کنند. آن‌ها حسابشان جداست و محترمند. بحث از کسانی است که «از کجا آورده‌ای» و حلال و حرام نمی‌شناسند و در مصرفش هم لاابالی‌اند. شما می‌گویید زکاتشان را بدهند، حضرت(ع) می‌فرماید: «مازاد علی اربعة آلاف فهو کنز» اگر کسی بیش از چهار هزار داشته باشد (نه این که این مقدار تولید بکند، بلکه مصرف کند و این قدر برای ریخت‌وپاش خودش نگه دارد)، در این شرایط، این همان کنز و گنج‌اندوزی است. سپس فرمود: «ادئی زکاته اولم یوءده» یعنی چه زکاتش را داده باشد، چه نداده باشد. این دقیقاً جواب شماست، پس حتی اگر زکات رسمی و مالیات رسمی را دادی، ولی هنوز هم در جامعه، آدم‌های فقیر و

گرسنه‌ای هستند، باز هم مسئول هستی: «حَقُّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ». تازه، بسیاری از این سرمایه‌دارهایی که ما می‌شناسیم اصلاً نمی‌دانند زکات چیست؟ این‌ها مالیات قانونی‌شان را هم نمی‌دهند، چه برسد به وجوه شرعی!! طبق فرموده حضرت امیر(ع)، حتی اگر زکات و خمس هم داده باشی، باز باید مصرف شخصی خود را مهار کنی. البته باید به اندازه نیاز خود و خانواده‌ات در حدّ یک زندگی شرافتمندانه، داشته باشی. اینک فرصت نیست که بگوییم حدّ زندگی در اسلام، چه حدّ بالایی است. این‌طور نیست که بگویند همه مردم باید نان خشکی بخورند و سایه‌بانی داشته باشند و بگوییم اسلام، همین را خواسته و بیشتر از این جلو نروید و راحت زندگی نکنید. نه، اسلام این را نخواست است. خیلی بالاتر از این خواسته، منتها برای همه خواسته است. سعه‌دار یعنی خانه بزرگ، امکانات راحت، غذای تقویتی، استحمام، بهداشت، عطریات و این‌ها همه در روایات هست، منتها بحث این است که وقتی تو شش کیلو امکانات داری و همسایه‌ات ده گرم ندارد، در این شرایط اگر تو به او اعتنا نکنی، این کنز است، حتی اگر زکات را هم داده باشی. کنز چیست؟ کنز یعنی سرمایه‌اندوزان، ثروت اندوزان، آن‌ها که پول روی هم می‌گذارند و در راه خدا آن را به محرومان انفاق نمی‌کنند و به دیگران نمی‌دهند «الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» «فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» آن‌ها را به عذاب دردناک بشارت بده. خداوند رسماً تهدید می‌کند و می‌فرماید: در قیامت هم حسابتان با من است. البته رقم چهارهزار مربوط به آن شرایط بوده و عوض می‌شود. مثلاً در روایتی از امام باقر(ع) آمده است که: شیعه نیست کسی که در این شرایط، صد هزار یا پنجاه هزار برای خودش نگاه دارد. بعد فرمود، حتی می‌خواهم بگویم سی هزار

و بگذار بگویم در این وضعیت، ده هزار هم از حلال به دست نمی‌آید. این روایت از امام باقر(ع) است و من از شما سؤال می‌کنم در شرایط اقتصادی فعلی ما، کسانی که ماهی پنجاه میلیون، بیست میلیون و گاهی بیشتر درمی‌آورند، آیا واقعا از راه حلال است؟ وقتی پیگیری کنید پشت قضیه، رانت‌خواری است، ارتباطات است، پارتی است، نفوذ و مسائل دیگر است. این آن مصداقی است که حضرت امیر(ع) فرمود. یا امام صادق(ع)، در زمان خود رقم دیگری فرموده‌اند: «لیس من شیعتنا من له مئة ألف و لاخمسون الفاً و لا أربعون ألف» صحبت از صد هزار، پنجاه هزار است، پس یک حد کمی ثابت برای همیشه نیست.

یک حد کیفی است و کمیت آن بستگی به شرایط جامعه دارد. در جامعه فعلی ما هم می‌توان حدی وضع کرد. مثلاً در این شرایط، اگر کسی صد میلیون هم تولید کرد دستش درد نکند، ولی حق ندارد صد میلیون تومان در ماه، مصرف کند. باید این را در جامعه، توزیع کند، به گونه‌ای که انسان‌های محروم هم مصرف کنند. من نمی‌خواهم بگویم خط تشویق مفت‌خورها را راه بیندازیم. نه؛ آن‌ها که کار نکنند حقی هم ندارند. اسلام با گداپرووری و تکنتی، به شدت مخالف است و آن فقرایی که اسلام می‌گوید کمکشان کنید، کسانی هستند که صبح در هوای تاریک، از خانه بیرون می‌زنند و شب که هوا تاریک است به خانه برمی‌گردند، روزی دو نوبت کار می‌کنند و باز هم نمی‌توانند خانواده‌شان را تأمین کنند یعنی آدم‌های تن‌پرور و راحت‌طلبی نیستند، به اینان باید کمک کرد و نیز به بیماران و نیازمندان دیگری که در جامعه هستند.

﴿اصطلاح معروفی است که می‌گویند: پول، پول می‌آورد. بعضی می‌گویند: قسمتش این است که ثروتمند باشد و قسمت دیگری این است که فقیر باشد. مثلا پدرم آدم پولداری بوده، از او به من رسیده، حالا این پول، چرخش خودش را دارد و سود خودش را می‌آورد و به من می‌رسد. این را چگونه تعبیر می‌فرمایید؟ اصلا خدا خواسته که ما فقیر بشویم، یا خدا به ما داده است. ما که گناهی نکرده‌ایم.﴾

مثلا می‌خواهند بگویند تقدیر است. اولاً این برداشت از مفهوم «تقدیر»، برداشت نادرستی است. ثانياً اگر فرض کنیم که درست باشد، همان خدایی که می‌گویی تو را غنی و او را فقیر کرده، همان خدا به تو امر کرده که باید به فقرا کمک کنی. چرا بخش نخست خواست خدا را قبول داری و این بخش دوم را قبول نداری؟!﴾

﴿لا اله الا الله اش را قبول دارد، الا الله اش را قبول ندارد.﴾

بله، حالا فرض کنیم خدا فقر او و غنای تو را خواست و البته به یک معنا، همین‌طور هم است، یعنی هیچ اتفاقی در عالم تکوین نمی‌افتد مگر این که خدا بخواهد، اما این «خدا بخواهد»، «خدا بخواهد» تکوینی است، نه «خدا بخواهد» تشریحی. هر اتفاقی که در عالم بیفتد حتی وقتی یزید هم سر سیدالشهدا (ع) را می‌برد، به یک معنا، خدا خواسته است یعنی تکوینا خدا امکانش را به او داده است. اما آیا تشریحا هم خدا خواسته است؟ آیا خدا اجازه چنین کاری را هم داده است؟ پس باید «خدا خواسته» تکوینی با «خدا خواسته» تشریحی تفکیک شود. «خدا خواسته» به معنی تکوینی،



فرض کنیم درست باشد و به یک معنی، درست است و البته این که راضی به تقدیرتان باشید، اصلاً به این معنی نیست که راضی به ظلم باشید و تکلیفی ندارید، بلکه این رضایت به تقدیر الهی، یک مفهوم قلبی است و در واقع به نوع جهانی و به فلسفه آفرینش برمی‌گردد، نه به این که در دنیا حق خود را نگیر و کاری نکن. نباید از تقدیر الهی، چنین برداشتی و نتیجه‌ای گرفته شود.

دیگر این که همان خدا و همان دینی که این تقدیر را قایل شده است، از آن طرف هم از عدالت اجتماعی و مواسات و انفاق می‌گوید. حضرت امیر(ع) می‌فرماید: «لَمُسْرِفٌ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ» آدمی که اهل اسراف و مورد غضب خداست، سه کار می‌کند. مسرف یعنی کسی که بیشتر از نیاز واقعی خودش مصرف می‌کند و به دیگران نمی‌دهد. می‌گویند: «يَأْكُلُ مَا لَيْسَ لَهُ، يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ، يَلْبَسُ مَا لَيْسَ لَهُ». آنچه او می‌خورد، مال خودش نیست، آنچه او می‌خرد، مال او نیست، آنچه او می‌پوشد، مال او نیست، با این که ظاهراً مال خودش است ولی شرعاً مال او نیست و این‌ها را خداوند در قیامت، غضب و دزدی، حساب خواهد کرد. چون بیش از نیاز خودش مصرف کرده در حالی که انسانی دیگر، کمتر از نیازش را نیز ندارد با آن که صبح تا شب می‌دود. آن خدایی که شما می‌گویید قسمت کرده که شما فقیر و ما غنی باشیم، همان خدا، همان دین، همان امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: «لَوْلَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ...». چرا من خلافت و رهبری را قبول کردم؟ برای آن که خداوند پیمان گرفته از آگاهان. که چه؟ «لَا يَقَارُوا» یعنی آرام نگیرند، سازش نکنند. مقارّه به معنی سازش کردن و کوتاه آمدن است. خدا از علما پیمان گرفته که سازش نکنند

بر شکم‌بارگی ستمگران (کِظَّةَ ظالم) و گرسنگی مظلومان (سَغَبَ مظلوم). پس همان خدایی که این اموال را به تو داده، این احکام را هم از تو خواسته است. اما از این که خدا یکی را غنی و دیگری را فقیر کرده است؛ از این هم برداشت نادرستی می‌شود. ما شیعه معتقدیم که «خدا عادل است». خدا عادل است یعنی چه؟ این که جزء اعتقادات اصلی ماست. یعنی نه در عالم تکوین، از خداوند، ظلمی سرزده و نه در عالم تشریح و دین.

اگر خدا خواسته کسی غنی باشد، ولو از راه حرام درآورد و بخورد تا بترکد و دیگرانی هم از گرسنگی بمیرند، و اگر خدا خواسته که او هرچه هم تلاش کند، نتواند خود را از راه حلال تأمین کند و دیگری همیشه از حرام باید تأمین بشود، اگر بگویید خدا این را خواسته، معنی‌اش آن است که خداوند، ظلم را خواسته است، در حالی که شیعه، معتقد است که خداوند، عادل است و خدای عادل نمی‌تواند ظلم را بخواهد و بی‌عدالتی را امضا کند. پس این نگاه به قضا و تقدیر، دیدگاه قضا و قدری شیعه نیست. شیعه به قضا و قدر و تقدیر الهی کاملاً معتقد است و آن، یک سرّ بسیار مهم و مستودع در اصل خلقت است، اما معنی‌اش آن نیست که این آقایان می‌گویند. قرآن می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ» هر جا فساد می‌بینید، بی‌عدالتی می‌بینید، به پای خدا ننویسید، چون در دریا و خشکی، هر جا فساد هست «بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ» کار خودتان است، کار آدم‌هاست، خدا ظالم نیست. پس خدا، قسمت ظالمانه نکرده است، خداوند، قسمت عادلانه کرده است و همان خدا می‌گوید: «اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - در راه خدا بدهید و انفاق کنید - وَلَا تَلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ» و جامعه را به دست خودتان به نابودی نکشانید. این خودکشی اجتماعی است که یک جا ثروت

جمع بشود و یک جا برهوت مالی باشد. چنانچه باید به همه جای بدن خون برسد، جامعه نیز همین طور است و به همه جای آن باید پول برسد، نه این که در یک جا ثروت انباشته شود و یک جا هیچ خون نرسد. این نظامی است که امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت(ع) خواسته‌اند و فقهای شیعه نیز همین را گفته‌اند. این آیه هم اتفاقاً جواب شماست. چون ظاهراً از حضرت امیر(ع) هم این سؤال پرسیده شده و ایشان در جواب این را گفته‌اند. این روایت واقعاً جواب سؤال شماست. فرض کنید از امیرالمؤمنین(ع) پرسیدند که: خدا، سرمایه‌دار را سرمایه‌دار، و فقیر را فقیر کرد، بگذار او از گرسنگی بمیرد و این هم از سیری بترکد، چون خدا خواسته است!! اما امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ» خداوند همه را آفرید «و خَلَقَ مَعَهُمْ أَرْزَاقَهُمْ حَلَالًا طَيِّبًا» و هر کسی را که خداوند آفرید، رزق و روزی او را هم از راه حلال آفرید، یعنی هر کسی که به دنیا می‌آید، روزی‌اش هم از طرف خدا خلق شده و «قَسَمَ أَرْزَاقَهُ» خدا رزق را بالسویه و عادلانه تقسیم کرده است. حالا سؤال: اگر کسی بگوید فرزند من در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمده و از ابتدا گرسنگی کشیده، تا آخر که مرده، پس کجاست این «روزی» که حضرت(ع) می‌گویند خدا روزی همه را تقدیر کرده است؟ جوابش این است: کاری که به عهده خداست، انجام شده است، دیگر اگر این روزی به او نرسیده باشد، یکی از چند علت را دارد: یا خود او تنبلی کرده و اهل کار و تلاش نیست، از زیر کار دررو و مفت خور است و روزی آدم مفت خور نباید هم به او برسد. یک عده البته این گونه هستند و من نمی‌خواهم بگویم هر کسی گرسنه است، حتماً به او ظلم شده است، چون ما آدمهای فقیر و گرسنه‌ای داریم که خودشان به خودشان ظلم می‌کنند. این هم هست، اما

خیلی اوقات هم واقعا این طور نیست، چون گاهی ممکن است که جامعه نگذاشته که روزی شان به آن‌ها برسد و جامعه، مقصّر است، ثروتمندان جامعه و یا حکومت، مقصّرند. طبق فرموده حضرت امیر(ع)، اگر کسی، صبح تا شب، حتمّالی می کند، باز هم گرسنه است، نگویید خدا به او ظلم کرده، چون خداوند، روزی او را با خود او آفریده است، بلکه بگویید کسانی در جامعه به او ظلم می کنند، سرمایه دارها به او ظلم می کنند، یا حکومت، کوتاهی می کند. از امام صادق(ع) و هم از پیامبر(ص) نقل شده است: «إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَقَرُوا و لا اِحتاجوا و لا جاعوا و لا عرواُ الاّ بذنوبِ الاغنياء»: مردم فقیر نشدند، محتاج نشدند، گرسنه نشدند، برهنه نشدند، مگر به خاطر گناه و ظلم و فساد سرمایه دارها. پس طبقاتی، حقّ این‌ها را از حلقومشان بیرون می کشند که خودشان با ماشین چهل میلیونی، با دو سگ در کنار آقازاده‌هایشان در خیابان، ویراژ می روند. این‌ها از کجا آمده است؟ حکومت، مسئول است. امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: حکومت مسئول است، سرمایه دارها مسئولند، باید رسیدگی کنند، مردم و همه مؤمنان هم مسئول‌اند، باید نهی از منکر و امر به معروف کنند.

**تأمل** نظر اسلام راجع به فقر چیست؟ اسلام دعوت به زهد و دوری از مال دنیا می کند. فرق بین زهد و فقر چیست؟ وقتی مردم را دعوت به زهد می کند، آیا دعوت به فقر نمی کند؟ از طرفی هم آیات و احادیث بسیاری مبنی بر رسیدگی به فقرا وجود دارد. آیا این‌ها تناقض ندارند؟

نه، هیچ تناقضی ندارند. این سؤال گاهی مطرح می‌شود که آیا زهد، همان فقر است؟ خیر، زهد به معنی فقر نیست. زهد به معنی وارستگی است. زهد، یک صفت قلبی و شخصیتی است، اما فقر، یک صفت بیرونی و فقر مادی است. زاهد باش، یعنی وابسته به چیزی نباش، اسیر پول، نوکر رئیس و نوکر سرمایه‌دار نباش. زهد، یعنی مستقل باش و به حرمت و کرامت خود اعتماد کن و اعتبار انسانی و ایمانی خودت را حفظ کن. قلبت بنده چیزی نباشد. وارسته باش، وابسته نباش. اما فقر، معنی‌اش این نیست. البته زهد، ظاهراً ممکن است گاهی به فقر، شبیه باشد ولی زهد، فقر اختیاری است. فقری که از سر بزرگواری و کرامت و گذشت است. در واقع، فقر نیست. اگر در برخی روایات، از فقر، تجلیل شده است و مثلاً پیامبر(ص) فرموده‌اند: «الْفَقْرُ فَخْرِي» فقر، افتخار من است، یا مثلاً خود حضرت امیر(ع) و اهل بیت(علیهم السلام)، فقیرانه زندگی می‌کرده‌اند، مراد، زندگی زاهدانه است، نه این که نداشته‌اند. والا در روایات آمده که حضرت امیر(ع)، غلات تولیدی‌شان در سال ده‌ها هزار دینار بود و همه آن را به فقرا، انفاق کردند. در حالی که راوی می‌گوید همان روزها من دیدم ایشان آمده‌اند تا در بازار، شمشیرشان را بفروشند. گفتم شمشیر فروختن، ننگ عرب است، شما چرا شمشیرتان را می‌فروشید؟ حضرت امیر(ع) خندید و فرمود: «لَوْ كَانَ الْعِشَاءُ عِنْدِي مَا بَعْتُهُ» اگر شام امشب‌مان را داشتیم، شمشیرم را نمی‌فروختم. ایشان که فقیر نبود، شصت هزار دینار، درآمد تولیدشان بود، ولی همه را بین فقرا تقسیم می‌کند برای این که زاهد است. این زهد در مقام مصرف است. زهد، ضد تولید نیست. چنین نیست که آدم زاهد بنشیند گوشه‌خانه و کار نکند. نه، امیرالمؤمنین(ع) زاهد است و در عین حال، بزرگ‌ترین تولیدکننده است.

انگل نیست. بزرگ‌ترین مجاهد خط اول جبهه سیاست و جنگ هم هست. زاهد یعنی کسی که در مقام مصرف، پرخور نباشد و این با فقر، فرق می‌کند. در اسلام، تعریف کاملی از زهد، ارائه شده و البته به فقرا هم گفته شده است جایی که به شما ظلم می‌شود حقتان را مطالبه کنید، یعنی وظیفه دارید. «مَنْ قُتِلَ دُونَ حَقِّهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» پیامبر (ص) فرمود: حقتان را مطالبه کنید، حتی اگر شهید شوید. پس کسی که حقتش را - البته از راه درست و مشروع و قانونی - مطالبه کند و کشته شود، شهید فی سبیل الله است. از آن طرف هم خطاب به فقرا، گفته شده که شما چه به خاطر ظلم دیگران - البته باید با ظلم مبارزه کنید - و چه به خاطر مشکلات دیگر، اگر دچار فقر شدید ضعف نشان ندهید، ایمان خود را از دست ندهید، تسلیم نشوید و صبر کنید. «صبر کن» بدین معنی نیست که گوشه خانه بنشین و کاری نکن، یا اگر به تو ظلم شده، حق خود را مطالبه نکن. «صبر کن» یعنی وقار و کرامت انسانی خود را به خاطر شکمت فدا نکن. پیامبر (ص) فرمود: «مَنْ تَوَاضَعَ لِعَنِّي...» اگر کسی در حضور ثروتمندی، به خاطر ثروتش خضوع و تواضع کند، دوسوم دینش بر باد رفته است. می‌گویند اگر بینم فقیری نزد آدم سرمایه‌داری به خاطر ثروت او و به خاطر شکم خودش، تملق بکند، دیگر از من نیست و دوسوم دینش بر باد رفته است. پس از یک سو، اسلام به مردم و به فقرا می‌گوید که تلاش برای کسب روزی و تأمین زن و فرزندتان را یک اجبار فیزیکی و یک عمل حیوانی، تلقی نکنید، بلکه آن را یک عبادت بدانید. می‌گوید: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی آنان که صبح از خانه می‌آیند برای این که نان حلال برای خانواده تأمین کنند، گمان نکنید که یک عمل مادی انجام می‌دهند، بلکه این یک عمل مقدس است و

اینان مجاهد در راه خدا هستند و فکر کنند که در خط مقدم جبهه در راه خدا می‌جنگند، و در جای دیگری می‌گویند: «كَالْمُشْحَطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی کسی که به خاطر نان حلال، رنج می‌برد و به خاطر خانواده‌اش، صبح تا شب تلاش می‌کند، مثل کسی است که خودش در جبهه و در راه خدا و در رکاب پیامبر(ص) ریخته شود، گویی هر روز شهید می‌شود. از طرفی، دعوت به کار و تلاش شده و از آن طرف هم علیه فقر سخن گفته‌اند. در روایتی از حضرت علی(ع) نقل شده است: «الْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ»: قبر، از فقر بهتر است. پس یک جا از فقر به آن معنا دفاع می‌کنند و یک جا هم علیه فقر به این معنا موضع‌گیری می‌کنند و می‌گویند: قبر، فقر است. روایت از حضرت امیر(ع) است: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ» فقر، مرگ سرخ است. یعنی فقر در حکم قتل و کشته شدن است. البته آدم‌هایی که تربیت شده باشند، اگر فقیر هم باشند، ایمانشان را حفظ می‌کنند، ولی تعداد آن‌ها کم است. ما اینگونه نیستیم، اگر مشکل مالی پدید آید و مقداری به ما فشار بیاورد، دین و ایمانمان را کنار می‌گذاریم، عقلمان هم تعطیل می‌شود و همه ارزش‌ها ناگهان در ذهن ما معلق می‌شود. روایات و واقعیت‌های اجتماعی، هر دو می‌گویند که توده مردم همین گونه‌اند. وقتی دچار فقر شوند، در برابر وسوسه‌ها خیلی تاب نمی‌آورند: «الْفَقْرُ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ»: دینشان سست می‌شود، یقینشان تعلیق می‌شود، و دچار ضعف عقل می‌شوند. دیگر نمی‌توانند به درستی محاسبه کنند و حق و باطل را تشخیص بدهند و پای حق بایستند.

﴿﴾ تشکیل جامعه دینی یک امر نسبی است یا تدریجی؟ جامعه دینی مفهوم نسبی دارد یا مطلق؟ از دیدگاه امام علی(ع)، حکومت

در برابر مردم، از لحاظ اجتماعی و از لحاظ اقتصادی چه مسئولیتی دارد؟

این پرسش بسیار بنیادین است؛ تشکیل یک جامعه دینی، یک بار و برای همیشه اصلاً معنی ندارد. یک بار و برای همیشه می‌شود بنیان یک جامعه دینی یا حکومت دینی را گذاشت، اما چون جامعه و حکومت دینی بالاخره توسط افراد بشر اجرا می‌شود آن‌هم افراد غیرمعصوم - یک امر تدریجی است، مثل ساختمانی که در هر دوره، می‌توان کاملترش کرد و یا می‌شود خرابترش کرد. مفهوم حکومت دینی را باید در سپهر اندیشه دینی، مورد مذاقه قرار داد. فلسفه‌های بسیاری در دنیا هست که فضای خالی زیادی دارند و پر از نقطه‌چین است یعنی بسیاری از سؤالات مهم انسانی را بی‌جواب می‌گذارد. ولی گفتمان اسلامی چنین نیست و اگر دین از حکومت هم بحث کرده، حکومت را در راستای مصالح بنیادی‌تر انسانی، طرح و حل کرده است. چون دین، یک حقیقت تنومند و ریشه‌دار است و بقایش غیرطبیعی نیست، یک پدیده موقتی نیست تا روزهایش را بشمارند و لذا وقتی از دین و حکومت دینی، حرف می‌زنیم، نمی‌خواهیم فقط یک سلسله اندیشه‌های انتزاعی را ردوبدل کنیم که عده‌ای بگویند آقا، اندیشه‌هایت را برای خودت نگه دار. نه، واقعاً بحث از احکام خدا و عدالت است که امیرالمؤمنین (ع)، فاطمه زهرا (س) و اولادشان (ع) همگی برای آن شهید شدند. شهادت، آغاز راحتی امیرالمؤمنین (ع) و فوز بزرگ برای ایشان بود، به چند دلیل و از جمله به این دلیل که بار خردکننده تکلیف تاریخی که بر دوش حاکمان اسلامی است و باید حقش را درست ادا کنند، حضرت امیر (ع) با شهادت خویش از



آن خلاص می‌شود. مسئولان حکومت ما هم باید در ارزش‌های اسلامی، زبده مردم و چکیده جامعه باشند. ما باید افکار عمومی را بسیج کنیم، باید کمیته‌های هوشیاری اسلامی، همه‌جا در ایران تشکیل شود و مردم مواظب عملکرد دولتمردان باشند. حکومت دینی، ضابطه دارد، هر کدام از دولتمردان، از این ضوابط پا را آن طرف گذاشتند، قابل سؤال، قابل استیضاح، قابل نقد و قابل محاکمه‌اند. این گونه نیست که کسانی داخل حکومت شده و بگویند حکومت، دینی است و ما داریم حکومت می‌کنیم، بنابراین دیگر شما مردم به دنبال کار و زندگی‌تان بروید، ما هم بر شما حکومت می‌کنیم. چنین نیست. باید لحظه به لحظه بر آن‌ها نظارت بشود که مطابق روایات و آیات، عمل می‌کنند یا نه؟ مردم به نصّ صریح امیرالمؤمنین (ع) حقّ نظارت و حقّ سؤال دارند و مقام معظم رهبری در سخنانشان پیوسته بر این قضیه پافشاری می‌کنند. رهبر نظام به‌جای این که محافظه‌کاری کند و به جای این که ضعف‌ها و بعضی مفاسدی را که احیاناً در حکومت هست، پوشش بدهد، دعوت به نقد می‌کند. ایشان به مردم می‌گویند که باید مسئولان را نهی از منکر کنید. بزرگ‌ترین نهی از منکر و امر به معروف هم، نهی از منکر خطاب به مسئولان حکومتی در هر سه قوه است، وقتی که خلاف عدالت و خلاف اسلام عمل می‌کنند مردم باید ملاک‌های دینی را بشناسند تا بتوانند داوری کنند که کدام یک از مسئولان، واقعا دینی عمل می‌کنند و کدامشان نمی‌کنند؟ البته من نمی‌خواهم کسانی را با علی بن ابی‌طالب (ع) مقایسه کنم. نه، استانداردهای علی بن ابی‌طالب (ع)، استانداردهای بالای اسلام است و بسیار عالی است. قرائت عبارات نهج‌البلاغه - برای کسانی که در علوم سیاسی آموزش کلاسیک دیده‌اند - واقعا تکان‌دهنده است. ایده‌آل‌های بسیار

جدیدی است. بسیار به روز است، از روز جلوتر است. در نهج البلاغه فقط فن بلاغت و دیالکتیک نیست، زبان علی (ع)، ذهن علی (ع) و عمل علی (ع) هم قافیه دارد و منظم است، زیرا در یک مکتب، آموزش دیده است و حرف‌های معمولی حضرت امیر (ع) که در مقیاس کوچکی صادر شده، در مقیاس‌های خیلی بزرگ‌تر هم صحیح است و فونکسیون دارد. متأسفانه خواندن این متون مثل هزاران متن دیگر چون عهدنامه مالک اشتر، در محافل کلاسیک دانشگاهی ما هنوز هم میوه ممنوعه است. البته رسماً نمی‌گویند، ولی عملاً چنین است. متون ترجمه‌شده غرب در علوم سیاسی همه، خط قرمز و متون مقدس در دانشگاه‌های ما شده‌اند و آن‌ها را نجویده قورت می‌دهیم و اصلاً برای تفکر استقلالی با مراجعه به نهج البلاغه فضا نداریم تا یک فلسفه سیاسی - دینی منظم در دانشگاه‌های ما تدوین شود. بعد از بیست سال که از انقلاب گذشته است، با این نظام آموزش، من فکر می‌کنم این قافله تا به حشر لنگ است. البته حوزه‌های ما هم متأسفانه در حقّ علی بن ابی طالب و اهل بیت (ع) از این حیث کوتاهی کرده‌اند که دیدگاه‌های ایشان را در باب حکومت و اجتماع، بعد از بیست سال که حکومتی به نام جمهوری اسلامی تشکیل شده، تبیین نکرده‌اند. ما نظام اسلامی داریم، و چهارچوب و مبانی و اهداف این نظام، درست است، اما هنوز نمی‌توانیم بگوییم دولت اسلامی یعنی یک قوه قضائیه اسلامی و قوه مجریه اسلامی و قوه مقننه اسلامی داریم. نمی‌توانیم بگوییم همه مسئولان این حکومت، اسلامی می‌اندیشند و دینی، عمل می‌کنند و نمی‌توانیم بگوییم جامعه ما عیناً جامعه‌ای است که اسلام خواسته است. ما به آن‌جا نرسیده‌ایم، در مسیریم و باید اصلاح کنیم. البته اصلاحات پشت به نهج البلاغه و رو به کعبه آمال

لیبرال سرمایه‌داری هم اصلاحات نیست، فسادات است. اصلاحات، همین است که به عهدنامه و روایات، عمل شود. آیا جامعه دینی یک جامعه نسبی است یا مطلق؟

تشکیل یک جامعه اسلامی، هم واقعیت است و هم آرمان. سطوحی از آن، واقعیت است و سطوح بالاتری از آن، آرمان است که آن نیز دو دسته است:

بخشی، آرمان‌های دست‌یافتنی است که باید به آن‌ها رسید و بخشی هم البته دور از دسترس ماست و مراتبی از آن در دسترس بشر غیرمعصوم نیست و باید منتظر بمانیم حضرت حجّت (عج) بیایند و حکومت دینی جهانی آخرالزمان، آن بخش را تحقق دهد. ما اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم و در عین حال، ارزشی باشیم، باید این‌گونه فکر کنیم که در دوران غیبت باید با الگوهای ناقص‌تر حکومت دینی سر کنیم. و این ناقص بودن البته به معنی کم‌اهمیت بودن آن یا کم بودن اختیارات حکومت و وظایف حکومت نیست. بدیهی است که در هر جامعه‌ای، سطحی از اسلامیت، قابل تصور است و مراد بنده، قرائت‌های متضاد و جعلی از حکومت دینی هم نیست که همه آن‌ها را درست بدانیم. مراد، مراتب مختلفی از اعمال عدالت و شریعت اسلامی از حیث صحت عمل و حجم عمل است. ما نمی‌توانیم نظریه «یا همه یا هیچ» را بپذیریم. یعنی یا حکومت صددرصد اسلامی یا حکومت اصلاً غیراسلامی. نه، این ایده غلطی است. نظریه «یا همه یا هیچ»، نظریه مشروع و معقولی نیست. نمی‌توان گفت که حکومت، باید یا حکومت معصوم باشد و یا حکومت طاغوت باشد و هیچ یک از قانون‌های اسلام، اجرا نشود. وقتی

حکومت معصوم نیست، حکومت عادل غیر معصوم، بهتر از حکومت طاغوت است و تشکیل حکومت، وظیفه است.

امام هم بر همین اساس قیام کرد. امام نگفتند ما صددرصد احکام اسلام را می‌توانیم اجرا کنیم، بلکه گفتند ما اگر به شصت درصد آن می‌توانیم عمل کنیم، باید برای همان شصت درصد، قیام کنیم و آنچه می‌توانیم انجام بدهیم. نگوییم «یا هیچ یا همه» یعنی یا امام زمان (عج) بیاید و یا هیچ اقدامی نکنیم. نه، ما تا آن‌جا که می‌توانیم باید کار خود را بکنیم. در عین حال ادعا هم نمی‌توانیم بکنیم که الگوی کامل حکومت دینی و جامعه دینی را اعمال کرده‌ایم چرا که مراتبی دارد و باید همواره ارتقا یافت. مفهوم حکومت دینی، مطلق و روشن است و هزار قرائت جعلی ندارد. حکومت دینی، یک قرائت دارد و آن همان است که در عهدنامه مالک اشتر و امثال آن آمده و قرائت دیگری ندارد و اگر هست، نظر اسلام و تشیع نیست. اما نحوه تشکیل و اجرا و تحقق عینی آن، نسبی و متنوع است، مراتب دارد، تدریجی است، به‌نحو «یک بار برای همیشه» نیست و سیر تکاملی می‌تواند داشته باشد. ممکن است پدیده‌ای پنج سال پیش، غیر اسلامی محسوب می‌شد، ولی الان مجبور باشیم از باب تزاحم، تحمل کنیم، چون مراتب پایین‌تر است یا به عکس. این البته، کار اجتهادی می‌طلبد و نباید به توجیه مفاسد موجود در جامعه منجر شود. در برابر ظلم‌ها یا مفاسدی که در جامعه یا حکومت پیش می‌آید، می‌شود سه نوع عکس‌العمل نشان داد: بعضی می‌گویند اصلاً ظلم و فساد در جامعه ما نیست، اینان، خود را فریب می‌دهند. مردم شعور دارند و می‌بینند که هست. حضرت امیر(ع) در عهدنامه به مالک اشتر می‌گویند: «الْأَسُّ يُنْظَرُونَ مِنْ أُمُورِكِ» مردم نگاه می‌کنند، تو حکومت می‌کنی و مردم

نظارت می‌کنند، شما تحت نظارت مردم هستید. «مثل ما کنت تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاةِ قَبْلَكَ» همان‌گونه که تو حاکمان پیشین را تحت نظر داشتی. «يَقُولُونَ فَيْكَمَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ» مراقب باش، همان حرف‌هایی که تو راجع به حاکمان قبل می‌زدی، مردم راجع به تو خواهند زد. پس مردم می‌بینند که گاه خلاف عدالت و خلاف احکام اسلام در ادارات حکومتی و وزارتخانه‌ها و... می‌شود. راه‌حل دوم، راه‌حل دشمنان است که تبلیغ می‌کنند که فساد و ظلم‌هایی اگر می‌بینید علت، آن است که این حکومت، دینی است و راه‌حل هم این است که حکومت، غیردینی باشد. اما موضع علوی این است که نه به خودمان دروغ بگوییم و نه ریشه حکومت دینی را بزنیم. براساس موضع علوی، باید گفت که خلاف دین و خلاف عدالت در جامعه و حکومت صورت می‌گیرد، بعضی رشوه می‌گیرند، اختلاس می‌کنند، باندا بازی می‌کنند، رانت‌خواری می‌کنند، این‌ها هست، منتها بدانید که هر جا خرابکاری هست، به دین، عمل نمی‌شود، نه این که چون به دین، عمل شده، چنین شده است و لذا راه‌حل نیز در «دینی‌تر کردن حکومت» است. پس تحقق خارجی جامعه و حکومت دینی، به اصطلاح حکما «مقول بالتشکیک» است، مراتب دارد و تدریجی است، البته یک حداقل داریم، نصابی داریم که پایین‌تر از آن را دیگر، حکومت و جامعه دینی نمی‌توان نامید. بلکه باید گفت دینی‌نماست. اما یک طرف قضایا، خود اسلام است و یک طرف هم مجریان و دولتی‌ها و مسئولان هستند. مع‌ذلک اکیدا پیشنهاد می‌کنم که برای اجتناب از رلاتیویزم و نسبی‌گرایی باید مرزی بین جامعه و حکومت دینی با جامعه و حکومت غیردینی مشخص شود تا مسئولان در دولت و وزارتخانه‌ها و مجلس و قوه قضائیه، نتوانند هر کاری که کردند، بگویند این هم یک مرتبه

از «دینی بودن» است. نه، ما باید حد نصایی نشان دهیم که مادون آن دیگر مرتبه‌ای از دینی بودن نیست. مرزها باید مشخص شود، آنچه سرشت خود اسلام است، باید مرز ما با غیر ما باشد، و البته از حداقلّ اسلامیت تا حداکثر اسلامیت ممکن در این دوران، راه زیادی است که باید طی شود. ظرفیت آدمی در این قضیه، دخالت دارد. منتها سؤال این است که چرا؟ ما مسئله آزمون و خطا را می‌پذیریم. تشکیل حکومت اسلامی نیز واقعا یک پروژه سعی و خطا دارد. این را می‌پذیریم، اما نمی‌توانیم بپذیریم که بعد از بیست سال هنوز مطمئن نباشیم که بعضی از مسئولیت‌های کلیدی در این جامعه به دست کسانی است که معلوم نیست آموزش دینی دیده‌اند یا ندیده‌اند؟ و یک بار در عمرشان نهج‌البلاغه خوانده‌اند یا نخوانده‌اند؟ امتحان شده‌اند یا نشده‌اند؟ تفکر دینی دارند یا ندارند؟ آیا عمل دینی دارند؟ چرا بعد از بیست سال، رهبری نظام مجبور شود بصراحت به مسئولان حکومتی بگوید که؛ قوم و خویش بازی نکنید، رانت خواری نکنید، آمار دروغ از کارهایتان ندهید، منت بر سر مردم نگذارید و تکبر نداشته باشید، آمرانه با مردم برخورد نکنید، زندگی‌های اشرافی نداشته باشید و مثل سرمایه‌دارها زندگی نکنید، مردم از شما یاد می‌گیرند؛ «الناس علی دین ملوکهم»، یک واقعیت جامعه‌شناختی است. این مسئله اشرافیت و تجمل‌گرایی از داخل حکومت به داخل جامعه، سرریز کرد. تا وقتی که امثال رجائی و ابوترابی و چمران در حکومت باشند، لاقط متدینین و طبقه متوسط، حواسشان جمع است. می‌گویند رئیس جمهورمان هم در خیابان‌ها دست‌فروشی کرده، خانه‌اش را می‌بینیم، زندگی‌اش را هم می‌دانیم. ولی وقتی مردم، اعتمادشان را از دست بدهند که وزیر، چگونه زندگی می‌کند؟ مدیرکل چگونه است؟ استاندار و

و کیل و قاضی دادگستری و رئیس دادگستری شهر کجا زندگی می‌کنند؟  
 اوضاع خطرناک می‌شود. من یک بار عرض کرده‌ام که شک کردن در  
 انقلاب، از خود انقلابیون شروع می‌شود. تا خود انقلابیون در انقلاب، شک  
 نکنند بقیه جرأت نمی‌کنند شک کنند و انقلابی که با «یقین»، شروع شده  
 است با «شک» نمی‌تواند ادامه پیدا کند. فرهنگ‌سازی برای مردم هم با  
 سخنرانی، عملی نمی‌شود. عمل مسئولان، فرهنگ می‌سازد، نه حرف‌هایشان.  
 پیامبر اکرم (ص) فرمودند: دو گروه، در جامعه هستند که اگر صالح  
 باشند، امید به اصلاح جامعه هست، ولی اگر خود عیب داشته باشند، امیدی  
 نیست: «الْحُكَّامُ وَالْعُلَمَاءُ» یعنی نخبگان و روشنفکران و آگاهان جامعه که  
 به خصوص شامل علمای دین می‌شود و حاکمان که جامعه دینی را اداره  
 می‌کنند. فرمودند که این دو قشر باید سالم باشند تا امیدی به اصلاح جامعه  
 باشد. اصلاح به این معنی، اختیاری هم نیست. مسئولان حکومتی، خودشان  
 باید بفهمند که ملت ما و خانواده سیصد هزار شهید حق دارند از آنان مطالبه  
 کنند، از دولت، از مجلس، از قوه قضائیه مطالبه کنند که باید براساس  
 نهج‌البلاغه عمل کنید. زیرا بچه‌ها در منطقه، با شعار علی(ع) و آل علی(ع)  
 جنگیدند و شهید شدند و به عشق پیغمبر(ص) رفتند. در عملیات بدر، بچه‌ها  
 سی ساعت در هورالهوریزه پارو زدند وقتی خط را گرفتند، حدود ۷۲ ساعت  
 زیر بمباران گاز خردل بودند. مقاومت بچه‌ها، همه به عشق تشکیل حکومت  
 علوی بود. در عملیات بدر، وقتی یک عده از بچه‌ها و شهدا و مجروحان  
 آن‌جا ماندند و بقیه برگشتند به عقب، دوباره گفتند که اگر می‌توانید، بلند  
 شوید به محور برگردیم، نیرو لازم است. دوباره بچه‌ها به نام امیرالمؤمنین(ع)  
 و به نام اهل‌بیت(ع) بلند شدند و آمدند. این بچه‌ها که شیمیایی شدند و الان

شانزده سال است که نمی‌توانند یک نفس راحت بکشند، بچه‌هایی که مطابق آمار، در ۹۶ درصد از وصیتنامه‌هایشان کلمه «ولایت فقیه» آمده‌است، به خاطر حکومت دینی و اجرای احکام، شهید شدند. روشن باشد به خاطر اجرای این روایت‌ها سیصد هزار خون ریخت. در عملیات کربلای چهار، بچه‌های غواص که وارد آب می‌شدند، من کنار آب بودم. بچه‌ها به سجده می‌رفتند و وارد آب می‌شدند. اخوی ما هم جزو آنها بود. هیچ کدام آن شب برنگشتند و همه مفقود شدند. من به برادرم گفتم، فلانی این‌جا محور عمل چگونه است؟ محکم گفت: «ما را می‌زنند، ولی ان‌شاءالله بچه‌های موج دوم که پشت سر ما می‌آیند، جزیره را می‌گیرند»، به همین راحتی! بعد هم بچه‌های ستون غواص وارد آب می‌شدند و این بسیجی‌ها، دم گرفتند «لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و داخل آب شدند. این ستون در باتلاق‌های هورالهوریزه و جزیره بوآرین فرو رفت و هیچ کدام برنگشتند، ولی وصیت‌نامه‌هایشان هست. آنها نوشته‌اند که ما برای اجرای عهدنامه مالک‌اشتر رفتیم و شهید شدیم. در عملیات والفجر هشت، مین منور منفجر شد، یک بچه بسیجی «یا علی» گفت و خود را روی مین منور با هزار درجه حرارت انداخت و ذغال شد تا منطقه روشن نشود و بچه‌ها لو نروند و خط بشکند. این‌ها شریف‌ترین بچه‌های این مملکت بودند. آنها رفتند و عرض من این است که مسئولان حکومت که این امانت الهی بردوش آنهاست (بنا به گفته حضرت امیر(ع) حکومت، امانت خدا و مردم است) باید قدر این‌ها را بدانند. بحث، وعده و شعار انتخاباتی و میتینگ و مسابقه سخنرانی نیست، وقتی عمل به عهدنامه مالک‌اشتر نشود اگر مسئولان به زبانشان غسل بمالند و شیرین‌ترین حرف‌ها را بزنند، گوش مردم تلخ می‌شود. هرچه هم شیرین صحبت کنید، مردم تلخ



می شنوند. من این عرایض را جز در چنین شبی که شب شهادت امیرالمؤمنین (ع) است به خود اجازه نمی‌دهم بگویم ولی این‌ها را گفتم چون دیگر بعید می‌دانم این حرف‌ها را بشود گفت و به یاد برادرانی افتادم که در والفجر هشت، آموزش غواصی می‌دیدند، آن‌ها در زمستان شبی شش - هفت ساعت در آب سرد بودند و وقتی که از آب بیرون می‌آمدند پنجه‌هایشان از شدت سرما قفل می‌شد و بعضی که شهید شدند، گاهی با چهل درجه تب داخل آب می‌شدند و یکی‌شان می‌گفت که در آب هم عرق می‌کنم ولی وقتی می‌گفتند امشب استراحت کن، پاسخ می‌داد که مسئله آزاد کردن کل بشریت و اجرای احکام دین است. آنان این‌گونه بودند. از آب اروند که بچه‌ها می‌خواستند عبور کنند، یکی از برادرهای غواص به دیگری - که هر دو شهید شدند - گفت جایی که ما آموزش دیده‌ایم، عرض آب این قدر نبود، شدت آب هم این قدر نبود، اینجا کوسه دارد امشب چه می‌شود؟ آن دهاتی نوزده ساله پاسخ داد که: تو ابتدا توحید خود را اصلاح کن چون اگر این طرف اروند، دلت آرام است و آن طرف اروند، ناراحت هستی معلوم می‌شود که خدای این طرف اروند را خدای آن طرف اروند نمی‌دانی. به او گفت ما امشب وارد آب می‌شویم و اگر عراقی‌ها ما را نزنند، کوسه‌ها می‌زنند و اگر کوسه‌ها نزنند آن‌ها می‌زنند، اگر هیچ کدام نزنند ما لابه‌لای تله‌های انفجاری گرفتار می‌شویم ولی من امشب وارد آب می‌شوم تا به امام خیر بدهند که بچه‌ها به آب زنند. امام باید از ما راضی باشد. می‌گفت اصلاً برایم مهم نیست که از آب بیرون بیایم، برای من مهم است که داخل آب بشوم. مگر چند نمونه از این بچه‌ها در کل تاریخ ایران بوده‌اند که ما با خون این بچه‌ها این قدر راحت معامله می‌کنیم؟

ﷺ آقای رحیم پور اجازه دهید درود بفرستیم به شهیدان سرافراز  
 مبین اسلامی، مردان مردی که اروند خروشان، قله‌های سر به فلک  
 کشیده غرب، دشت تفتیده جنوب، خبر از عاشقی و جوانمردی‌شان  
 می‌دهد. آخرین سؤال امشب من این است که حضرت علی (ع)  
 نسبت به حکومت قبلی چه انتقاداتی داشتند؟

حضرت امیر(ع) نسبت به حکومت‌های پیش از خود، حالت انتقادی  
 داشته‌اند. در اصل مشروعیت از ابتدا نظری داشتند و به طور خاص در مورد  
 خلیفه سوم به خصوص سال‌های آخر حکومتش اشکالات اساسی مطرح بود  
 که در مدارک برادران اهل سنت هم هست که حتی آن مراعات‌هایی هم  
 که خلیفه اول و دوم می‌کردند ایشان نمی‌کرد. چون خلیفه اول و دوم  
 ساده‌زیستی را رعایت می‌کردند، ولی خلیفه سوم به خصوص در سال‌های  
 آخر، به قوم و خویش بازی و رانت‌خواری میدان داد. بعد، انقلاب شد. در  
 این انقلاب، هم جریان‌های فاسد و منحرف و هم جریان‌های خوارج و هم  
 خطّ طلحه و زبیر و عایشه و هم عده‌ای از اصحاب پیامبر(ص) جریان‌های  
 مختلفی با انگیزه‌های مختلفی دست داشتند. اما جریان سالمی مثل جریان  
 مالک‌اشتر و کمیل هم بود. انقلاب که شروع شد، عثمان به حضرت امیر(ع)  
 گفت: تو وساطت کن و به مردم بگو که به من فرصت بدهند. من بعضی  
 موارد را درست می‌کنم. من قبول دارم که اشتباه کردم، ولی اصلاح می‌کنم.  
 به مردم گفت: هر کدام از کارگزارانی را که من این طرف و آن طرف  
 گذاشته‌ام و مردم، آن‌ها را نمی‌خواهند بگویند. هرچه شما از طرف مردم  
 بگویی من قبول دارم. حضرت امیر(ع) به او فرمود: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مُرٌّ»

حقیقت، تلخ و سنگین است «وَأَنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ» و حرف یاوه زدن و حرف یاوه شنیدن هم آسان است. «أَنْتَ رَجُلٌ إِذَا صُدِّقْتَ سَخَطْتَ وَ إِذَا كُذِّبْتَ رَضِيتَ» تو آدمی هستی که وقتی به تو راست بگویند و انتقاد بکنند، عصبانی می‌شوی و وقتی به تو دروغ بگویند که همه چیز عالی است، و آسوده بخواب که اوضاع رو به راه است خوشحال می‌شوی. «وَقَدْ بَلَغَ النَّاسَ عَنكَ أُمُورٌ تَرَكُّهَا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَيْهَا» بالاخره در این سال‌ها خبرها به مردم رسید، مردم می‌فهمند که بعضی در داخل حکومت، چگونه عمل کردند. فرمودند: «فَاتَّقِ اللَّهَ» تقوی داشته باش، از خدا بترس. «وَتُوبَ إِلَيْهِ» توبه کن و مفسدی را که در حکومت است اصلاح کن. «مِمَّا يَكْرَهُهُ النَّاسُ» یعنی آن چیزهایی که مردم از آن متنفر و عصبانی‌اند و حق و ناحق‌هایی که شده جبران کن. امام(ع) فرمودند:

«أَلَا تَنْهَى سَفَهَاءَ بَنِي أُمِيهِ؟» چرا نهی نمی‌کنی و مانع نمی‌شوی از آن که این سفها، یک مشت احمق از باند بنی‌امیه بر حیثیت و آبروی مسلمان‌ها و جان و مالشان مسلط شده‌اند؟ فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ ظَلَمَ عَامِلٌ مِنْ عُمَّالِكَ حَيْثُ تَغْرَبُ الشَّمْسُ لَكَانَ أَثْمُهُ مُشْتَرَكًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَكَ» به خدا اگر یکی از کارگزاران تو به مردم ستم کند و بر خلاف دین خدا و رسولش عمل کند گناه آن بین تو و او مشترک است و نمی‌توانی از خودت رفع مسئولیت کنی. معنی‌اش این است که وزرا، و کلا، مسئولان قوه قضائیه و رؤسای سه قوه هم در کوچک‌ترین بی‌عدالتی که در جامعه اتفاق بیفتد، طبق نص صریح امیرالمؤمنین(ع)، باید احساس مسئولیت بکنند و بگویند ما هم شریکیم و تا جایی که می‌توانند مانع شوند و جبران کنند.



## ◆ انقلاب در حکومت، بازگشت به اصول ◆

جلسه سوّم (۲۰ رمضان ۷۹)

با شهادت امام علی(ع)، خداوند، امانت بزرگ خودش علی بن ابی طالب(ع) را از بشریت پس گرفت و این شب را نه فقط به شیعیان علی(ع) و دوستانشان، و نه فقط به همه بشریت بلکه حتی به دشمنان علی(ع) باید تسلیت گفت، چون علی(ع) برای دشمنانش هم رحمت بود؛ برای آنها که بیش از چهل سال، این مجاهد خستگی ناپذیر راه خدا را مزاحم خود می دیدند و چه قبل از حکومت او و چه در دوره حکومت او، زهر عدالت ایشان را چشیده بودند و همواره آرزو می کردند یک روز دنیای بدون علی(ع) را شاهد باشند. فکر می کنم حتی آنها هم پس از شهادت ایشان، احساس کردند که جهان بدون علی(ع)، خالی از معنا شده است.

﴿﴾ وقتی امام علی (ع) حکومت را به دست گرفتند، انتقاداتی نسبت به حکومت قبلی، بلکه حکومت‌های قبلی، به خصوص خلیفه سوّم داشتند. انتقادات حضرت علی (ع) به حکومت قبلی و وضعیت پیشین چه بود؟

تشکیل جامعه دینی یا حکومت دینی از حیث تئوریک لااقل در گفتمان اسلام- شیعی، ابهام و اجمالی ندارد، ولی در مقام تحقق عینی و خارجی، البته مراتب دارد. تحقق خارجی آن، تابع امکانات عینی و اجتماعی است. در زمان خود پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) هم این گونه بود. در دوره‌های مهمّ از دوران صدر اسلام، صاحبان حقّ ولایت و حکومت امکان تشکیل حکومت را پیدا نکردند و بخشی از آن‌ها که این امکان را یافتند، باز برای تشکیل این حاکمیت و ساختن جامعه دینی، باید مراحل تدریجی را طی می‌کردند. آن‌جا هم به یک معنا با این که امام معصوم در راس جامعه بود، این روند آزمون و خطا درباره کارگزارانشان و آدم‌های دیگری که معصوم نبودند وجود داشت. شما در نهج‌البلاغه، مکرر می‌بینید که حضرت علی (ع)، استاندار، قاضی و یا کارگزاران مختلفی را منصوب می‌کردند و بعد آن شخص فاسد می‌شد و حضرت او را عزل می‌کردند، احضار می‌کردند، مجازات می‌کردند یا او فرار می‌کرد و از معاویه، پناهندگی سیاسی می‌گرفت. بنابراین ساختن جامعه و حکومت دینی، یک پروژه لاینقطع است و احتیاج به مهندسی اجتماعی دایمی و اجتهاد مستمر دارد و ضربی از خطاپذیری هم در آن باید به رسمیت شناخته شود بخصوص در دوران غیرمعصوم. اما راجع به سوّالی که مطرح شد مقدمه‌ای عرض کنم که هم فضای دوران امیرالمؤمنین (ع) بعد از خلیفه سوّم مقداری روشن‌تر شود و هم

اشاره‌ای باشد به مخالفت‌هایی که با اصول‌گرایی علوی، نه تنها در آن دوران، بلکه در این دوران نیز با ادبیات و واژگانی دیگر می‌شود.

امام علی بن ابی طالب (ع) در وضعیتی به حکومت رسید که مردم به دروغ شنیدن و دروغ گفتن به تدریج عادت کرده بودند و وقتی کسی با آن‌ها راست می‌گفت و صمیمی و صادقانه صحبت می‌کرد، در او شک می‌کردند، پذیرش امیرالمؤمنین (ع) در آن اولین سخنرانی و خطابه بعد از خلافتش، اصلاً برای افکار عمومی و جامعه‌ای که به دروغ شنیدن و دروغ گفتن عادت کرده بودند، آسان نبود و امیرالمؤمنین (ع)، میراث‌بر حکومتی شد که مرده به دنیا آمده بود. در منطق عدّه‌ای، روش حرف زدن با مردم فقط زاییده یک اقتضای سیاسی بود، یعنی وقتی با مردم سخن می‌گفتند، نعل وارونه می‌زدند و قصدشان تفهیم و تفاهم و طرح مسائل صادقانه با مردم نبود. اگر از دین هم حرف می‌زدند، برای این بود که جنسشان جور باشد. بالاخره در جامعه مذهبی که نمی‌شود از مذهب، هیچ نگفت. لذا اسلام، یک بمب خنثی شده‌ای بود که قبلاً چیزی بوده و حالا دیگر نیست. قبلاً خطری برای صاحبان زر و زور داشته و حالا دیگر ندارد.

خوب، این طرز فکر از طرفی هم تناقض‌های خودش را داشت، چون با محکّمات اسلام، ناسازگار بود و نمی‌شد ادامه داد. معلوم بود که جامعه اسلامی نمی‌تواند تا ابد در آن چنبره تناقض باقی بماند. یعنی یک واژه غلط مذهبی و ارزشی، مصرف شود و واقعیت در جهت معکوس با نظر، حرکت کند. مسئله هم مسئله فوق‌العاده مهمّی بود و مطلقاً از ناحیه امیرالمؤمنین (ع) قابل تساهل نبود. ایشان باید اعتراض می‌کردند و کردند.

امیرالمؤمنین (ع) گاه با انسان‌واره‌هایی رو به رو بود که با خرافات، زندگی می‌کردند؛ خرافاتی که در واقع متعلق به دوره جاهلیت قبل از اسلام بود و بعد از دو دهه دوباره به افکار عمومی برگشته و در داخل حاکمیت هم نفوذ کرده بود. امام با کسانی مواجه بود که از بردگی و جهل خود به روش خودشان دفاع می‌کردند و می‌دانید همان طور که آدم خرافاتی، دلایلش هم خرافاتی است، آدم‌های فاسدی هم بودند که دلایلشان برای مخالفت با علی (ع)، مثل خودشان فاسد بود و این‌گونه بود که ائتلافی نوشته یا نانوخته بین حزب نادانان و حزب فریبکاران اتفاق افتاد یعنی ائتلاف روباه و الاغ در واقع، کار را بر مصلحان و بر امیرالمؤمنین (ع) تنگ کرد. از یک طرف هم تبیین مواضع اسلام ناب علوی، آسان نبود، یعنی باید منطقی و ویژه خودش را پیدا می‌کرد. چون هر حرفی را در هر شرایطی و راجع به هر مضمونی نمی‌شد زد، بالاخره کلمه، بو دارد، طعم دارد، مزه دارد، رنگ دارد. هر کلمه، باری دارد، بعضی کلمه‌ها سردند، بعضی‌ها گرمند، بعضی کلمه‌ها شیرین هستند، بعضی ترش، بعضی کلمه‌ها شجاعند، بعضی بزدل. با هر کلمه‌ای هر معنایی را نمی‌شد ادا کرد و امیرالمؤمنین (ع) در بین همه این تنگناها باید ادای تکلیف می‌کرد و فضا در آن دوران به روی علی بن ابی طالب (ع) بسته بود، با آن که ایشان وصی رسول الله (ص) و در غدیر خم، منصوب خداوند (نه منصوب پیامبر) بود و اگر یک حکومت انتصابی به معنی انتصاب الهی داشته باشیم، حکومت علی بن ابی طالب (ع) است که پیامبر (ص) فرمود: خدا به من امر کرد که او پس از من ولایت دارد و دشمن او دشمن من و ولی او ولی من است. معذک، همین انتصابی‌ترین حکومت در تاریخ اسلام، مردمی‌ترین حکومت در تاریخ اسلام بلکه بشر بود و اگر



کم کم اطراف علی بن ابی طالب (ع) خلوت شده بود، برای آن بود که آن جا حلوا خیرات نمی کردند. اطراف علی بن ابی طالب (ع) هر چه بود، شهادت و اهانت بود و یک مشت آدم‌هایی در آن دوران بودند - چنانچه الان هم هستند - که در یک فضای دو در سه، فکر می کردند و اصلاً آن افق وسیع نگاه علی بن ابی طالب (ع) به آینده و به همه بشریت را نداشتند. چون امیرالمؤمنین (ع) فقط برای زمان خودش مبارزه نمی کرد، بلکه برای همه تاریخ و برای همه بشریت مبارزه می کرد. در روایت داریم که اگر به وصیت پیامبر (ص) در غدیر، عمل شده بود و علی بن ابی طالب (ع) به موقع به ولایت رسیده بود، امروز سرنوشت کل بشر، طور دیگری بود، سرنوشت کل مسلمانان، طور دیگری بود. خوب این گونه آدم‌ها هم بودند، کسانی که در فضای دو در سه، بلکه تنگ‌تر فکر می کردند و اصلاً فکر می کردند امیرالمؤمنین (ع) برای قدرت و مقام مبارزه می کند. خود حضرت امیر (ع) فرمود: اگر من سکوت کنم می گویند ترسید، اگر داد بزنم می گویند دنبال قدرت است. هم چنین فرمود: از شانزده سالگی تا کنون که بیش از ۶۰ سال از عمرم می گذرد، در جبهه و در خط مقدم، درگیر هستم و برای برقراری احکام خدا و اجرای عدالت آن قدر سرنیزه و تیغ به سر و صورت من خورده که چهره‌ام عوض شده است. ایشان یک جانباز به تمام معنی بودند و زیر بار همه این فشارها و جنگ‌های روانی عمل می کردند. از طرفی یک گونه آدم‌ها هم بودند که اصلاً امیرالمؤمنین (ع) را نمی فهمیدند و فکر می کردند که می فهمند؛ کسانی که اگر می توانستند چشم اندازشان را گسترش بدهند، می دیدند که کل قضیه، محتاج به تجدید نظر است. در یک چنین فضای خطیری است که علی بن ابی طالب (ع)، کیفرخواستی علیه همه ظلم‌ها چه از

نوع آماتورش چه از نوع حرفه‌ای‌اش صادر کردند و این کیفرخواست امیرالمؤمنین (ع) علیه دستگاه‌های ظالم، دیگر به پیشانی تاریخ حقوق سیاسی، چسبیده و نمی‌شود جدایش کرد و قابل حذف از تاریخ نیست. ولی سخنان حضرت امیر (ع) که فقط یک نمونه‌اش، عهدنامه مالک‌اشتر است در لحظات تحریک‌پذیری یا غلیان روح یک آدم معمولی سیاسی صادر نشده بلکه این‌ها حاصل یک فرآیند عظیم الهی - انسانی است که جز در اقیانوس روح انسان معصوم، تولید نمی‌شود. می‌گویند مردان بزرگ در دوران غربت چنان ماهرانه سکوت می‌کنند که انگار زبان مادری‌شان سکوت بوده، ولی امیرالمؤمنین (ع) علاوه بر این، مشکل دیگری هم داشت و آن این که حتی وقتی هم حرف می‌زد، عده‌ای حرف‌های ایشان را متوجه نمی‌شدند و معلوم است کسانی که سرشان آکنده از دروغ و ریا بود، پاسخ‌های امیرالمؤمنین (ع) را نمی‌شنیدند و اگر می‌شنیدند، باز ارضا نشده، باقی می‌ماندند. آن‌ها هیچ درکی از ایمان علوی نداشتند که می‌تواند کل جهان را اشباع و معمای بزرگ زندگی و مرگ را حل کند، یعنی ایمان امیرالمؤمنین (ع) را شیعیان واقعی او در آن دوران و در این دوران نمی‌فهمیدند. پس همه کسانی که با علی (ع) جنگیدند، معاند بالفعل نبودند؛ عده معتناهی از کسانی که با امیرالمؤمنین (ع) جنگیدند، آدم‌های بی‌تشخیص و صغیری بودند و یا آدم‌های ضعیف‌التفسی که حق و باطل را می‌فهمیدند، ولی حاضر نبودند مسئولیت آن را بپذیرند. چون افراد ضعیف، منفعلند و این افعال در واقع، دندان لُق خودشان است. «انفعال» از بیرون به آدم اصابت نمی‌کند. افعال در درون آدم‌های مردد، متولد می‌شود، همان‌جا تخم‌گذاری می‌کند و همان‌جا تکثیر می‌شود.

پیشتر روشن شد که ملاک تعریف یک حکومت دینی، تطابق با معیارهای دینی است. هر حکومتی که به عهدنامه مالک‌اشتر عمل می‌کند، به همان میزان، دینی است و اگر عمل نمی‌کند، به همان میزان، غیردینی است. حال اگر معذور هم باشد بحث دیگری است، ولی ملاک‌ها همین است؛ متونی مثل عهدنامه مالک‌اشتر هم مهر خصوصی یا محرمانه نخورده و به دست ما رسیده است منتها متأسفانه عده‌ای همواره خواسته‌اند و الان هم می‌خواهند که در این جامعه و در این حکومت، دکنترین عهدنامه مالک‌اشتر بایگانی شود و یکی از روش‌های آن‌ها هم از حیث انتفاع و اقتداء، برانداختن الگوهای صدر اسلام است. می‌گویند این‌ها تاریخ است و اتفاقات هزار سال پیش، به ما چه مربوط؟ فقط مرثیه‌ای بخوانیم و عزاداری بکنیم و ثوابی ببریم. حال آن که اگر ما بحث «علی(ع) و مرگ» را مطرح می‌کنیم و باید هم بکنیم، بحث «علی(ع) و زندگی» را هم باید مطرح کنیم. امیرالمؤمنین(ع) درس‌هایی را که برای زندگی فردی و اجتماعی دارد، به مراتب بیشتر و مهم‌تر است و نمی‌دانم چرا جامعه ما که شیعی‌ترین جامعه دنیا از حیث شناسنامه‌ای است، این درس‌ها را این‌قدر مسکوت گذاشته و راجع به آن خیلی بحث و گفت‌وگو نمی‌شود. کسانی هم تئوریزه می‌کنند که دوران حکومت علوی و اصول‌گرایی و این قبیل حرف‌ها گذشته، حرفش را نزنید. تنها عزاداری بکنیم و عبور کنیم والا این‌ها درسی برای حکومت و برای زندگی نیست. اینان غافلند از این که آن جامعه‌ای که امیرالمؤمنین(ع) ساخت و داشت می‌ساخت، جامعه‌ای نبود که صرفاً با امر و نهی شدید بارآمده باشد و فرصت تفکر پیدا نکرده باشد تا به محض قطع سلسله یک آمریت، به حال خودش رها شود و یا مأمور امر آمران دیگر شود.

امیرالمؤمنین (ع) به دنبال تربیت یک ملت بود؛ ملتی که راه خدا را، راه خودش بداند، ولو با چشم مجروح و با پای شکسته، این راه را تا آخر برود. ما در ایران هم داریم کسانی که شب‌های شهادت این امام، سیاه می‌پوشند و شاید علاقه هم به امیرالمؤمنین (ع) دارند، ولی معتقدند که علی بن ابی طالب (ع)، امام واجب‌الاطاعه ما نیست، بلکه قطعه‌ای متعلق به تاریخ گذشته است و این مراسم هم یک یادمان است پس فقط یادی و ذکر خیری کنیم و همین. اینان در واقع دانسته یا ندانسته، مروّجان همان گفتمان سرمایه‌داری لیبرال هستند که به تقلید از آقامعلم‌هایشان در غرب، علیه جامعه اصول‌گرا و نظام ایدئولوژیک علوی حرف می‌زنند، در حالی که اصلاً شناخت درستی از جامعه‌ای که علی (ع) می‌خواست بسازد، ندارند. این ساخت فکری تا حدودی هم به تقلید از ماشین تبلیغاتی لیبرالیزم جنگ سرد در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ در آمریکا و اروپای غربی است که ادعای مرگ ایدئولوژی می‌کردند، این‌ها هم اصول انقلابی و حاکمیت علوی را در نقطه مقابل عقلانیت و واقع‌بینی تجربی، علم می‌کنند. هدفشان چیست؟ هدفشان کوبیدن الگوهای دینی برای جامعه‌سازی است، تا به ما بگویند که هیچ‌الگویی پیش چشم شما نیست.

روششان چیست؟ این است که ابتدا به اصول‌گرایی، به آرمان‌گرایی علوی، معنایی ضرورتاً موهن می‌دهند، یعنی ایدئولوژی علوی را تعمداً به نحوی غیردقیق و سیاه تعریف می‌کنند که شنونده، بدون درک درست موضوع، حکم به محمولی که آن‌ها می‌خواهند بکند و در واقع، شنونده هم در خصومت گوینده این حرف‌ها علیه اصول ایدئولوژیک سهیم شود. این کاراگری که دشمنان حکومت دینی از «حکومت دینی» و «اصول‌گرایی علوی» ارائه می‌دهند، بیشتر به خودشان شبیه است تا به حکومت

امیرالمؤمنین(ع) و اصول‌گرایی علوی، یعنی بیشتر به درد اقامه علیه خودشان می‌خورد. ما باید بدانیم که این مبارزه با اصول‌گرایی، یک پروژه جهانی است و در ایران هم تعقیب می‌شود و کارش را در ایران با شکستن الگوهای معصوم در حکومت و سیاست و با ساختارشکنی سکولار شروع کرده است و یک عده هم متأسفانه ناآگاهانه در داخل این طرح جامع قرار گرفته‌اند و باز متأسفانه فقط تعداد کمی از بازیگران این صحنه می‌توانند درک کنند که چگونه دارند مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند.

اما فضایی که برای امیرالمؤمنین(ع) قبل از خلافت ایشان ساختند، بعد هم منتفی نشد و تا آخر خلافت ایشان و تا لحظه شهادت ایشان باقی بود. حضرت امیر(ع) نامه سرگشاده‌ای دارند مربوط به ماه‌های آخر حکومت ایشان که مصر و شمال آفریقا سقوط کرد و به دست نیروهای معاویه و اموی‌ها افتاد. در آن زمان، بعضی از اصحاب حضرت امیر(ع) در حالی که ایشان از سقوط مصر خیلی ناراحت بودند، از ایشان پرسیدند که با خلیفه اول و دوم بر سر چه مسائلی اصطکاک داشتید؟ حضرت گفتند: حالا وقت این حرف‌هاست؟ نیروهای معاویه آمده‌اند مصر و شمال آفریقا را گرفته‌اند و در منطقه پیشروی می‌کنند، آمده‌اید از من می‌پرسید که بیست و چند سال قبل چه شده بود؟ بعد فرمودند که من نه به شما، بلکه جواب مکتوبی به همه مسلمان‌ها و هر کسی که این نامه را بخواند می‌دهم. این نامه سرگشاده حضرت به کل امت اسلام پس از سقوط مصر است که در واقع نامه‌ای به تاریخ است و خود ایشان می‌گویند: «مَنْ عَبْدَ اللَّهِ» که در واقع بَثَّ شکوایی از بنده خداست، خیلی دردناک است می‌گویند: «مَنْ عَبْدَ اللَّهِ عَلِي اميرالمؤمنين الى مَنْ قَرَأَ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ» این نامه‌ای است از

بنده خدا علی امیرالمؤمنین (ع) به هر کسی که این نامه را بخواند، این در واقع یک نامه سرگشاده و افشاگرانه است، آنجا می گوید که بر من چه گذشت. «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ» درود بر شما، بعد توضیح می دهد که ما اکنون با چه کسانی می جنگیم که این قدر در جبهه ها سستی می کنید؟ فرمود: داریم با «طُلُقَاءِ و ابناء الطُّلُقَاءِ» می جنگیم، با کفار و مخالفان انقلاب پیامبر (ص) که در صدر اسلام با ما مبارزه کردند و شکست خوردند و تسلیم شدند و پیغمبر (ص) آن‌ها را آزاد کرد، حال ما با همان آزاد شده پیغمبر (ص) و فرزندان آن‌ها و نسل بعدشان داریم می جنگیم. این‌ها جبهه معاویه، کسانی هستند که به ریا و دروغ، اسلام آوردند، به دروغ گفتند که ما انقلاب را قبول کردیم و بعد از ۲۵ سال، حال دوباره با امیرالمؤمنین (ع) درگیر شده‌اند. این‌ها همان کسانی هستند که ۲۵ سال پیش، خودشان و پدرانشان به زور، تسلیم نهضت شدند. اینان، دشمنان قرآن و سنن الهی‌اند که تاکتیک عوض کرده‌اند.

حضرت (ع) می فرماید: «أهل البدع و الاحداث» یعنی اینان اهل بدعت گذاری هستند. اینان دین را قبول می کنند برای این که عوضش بکنند. ما داریم با چه کسانی می جنگیم؟ با «اکلة الرشاء» رشوه خواران و «عبدة الدنيا» با بندگان دنیا. ما با این‌ها می جنگیم. جبهه مقابل ما این‌ها هستند که حکومت را براساس رشوه و بندگی دنیا بنا کردند. فرمود «البایع دینه بدئیه» این‌ها دین به دنیا فروش هستند، این‌ها مشروب می خورند. «یعرف بالنساذ فی الدین و الفعل السیئی» این‌ها شناخته شده‌اند به این که آدم‌های فاسد و بی دینی هستند، دینشان درست نیست و بدکار هستند. «فهؤلاء قادتهم» بیاید رهبرانشان را نگاه کنید تا این جبهه را بشناسید. بنگرید که چه کسانی این خط را هدایت می کنند؟ می فرماید: «هؤلاء الذین لو وئوا علیکم

لَاظْهَرُوا فِيكُمْ الْفَسَادَ وَالْكَبِيرَ وَالْفُجُورَ وَالتَّسَلُّطَ بِالْجَبْرِ» یعنی اینان کسانی هستند که اگر پیروز بشوند و بر شما ولایت پیدا کنند و اگر حکومت من براندازی شود و سقوط بکنم و این‌ها بر سر کار بیایند، فساد را که تا حال مخفی بود، علنی می‌کنند. تاکنون فساد در خانه‌های آن‌ها بود، اما از این پس آن را به خیابان‌ها می‌آورند، اهل تکبر هستند، اهل فجور هستند، اهل تسلط بالجبْر یعنی دیکتاتوری‌اند، اهل استبداد هستند، اهل فساد در ارض هستند، اهل تبعیت هوای نفس هستند. بعد خطاب به اصحابشان می‌گویند: «فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ وَالتُّجَبَاءُ» بین شما آدم‌های بزرگ، فقها و علما هستند، آدم‌های نجیب، حکما، حافظان قرآن، متهجدان در سحر هستند.

«أَفَلَا تَسْخَطُونَ؟» چرا شما عصبانی نمی‌شوید؟ چرا ایستاده‌اید و همین‌طور مرا نگاه می‌کنید؟ چرا حرکت نمی‌کنید؟ «أَفَلَا تَهْتَمُّونَ؟» چرا همت و اهتمام نمی‌کنید؟ معلوم می‌شود دوره‌ای بوده که دیگر هرچه حضرت امیر(ع) داد می‌زده، کسی گوش نمی‌داده و همه می‌گفتند: عجب! صحیح می‌فرمایید، ولی حالا شما خودتان را خیلی ناراحت نکنید، می‌گذرد. خوب، حضرت با چنین آدم‌هایی رو به رو بوده‌اند. ایشان در آخر یکی از سخنرانی‌هایشان بر سر منبر گریه می‌کنند. می‌گویند که چرا به خود نمی‌آیید؟ چرا تکان نمی‌خورید «أَنْ يُنَازِعَكُمْ الْوَلَايَةَ عَلَيكُمْ سَفَهَاتِكُمْ» آیا نمی‌فهمید که یک مشت احمق دارند بر شما حاکم می‌شوند؟ آیا نمی‌فهمید که سفهای جامعه بر شما حاکم خواهند شد؟ «وَالْإِشْرَارُ الْأَرَاذِلُ»، یک عده اشرار و آدم‌های رذل دارند بر شما مسلط می‌شوند چرا نشسته‌اید و نگاه می‌کنید و به من کمک نمی‌دهید؟ بعد فرمود: «فَاسْمِعُوا قَوْلِي إِذَا أَقُولُ» گوش کنید به حرفم وقتی حرف می‌زنم. «أَطِيعُوا أَمْرِي إِذَا أَمَرْتُ»: وقتی دستور می‌دهم اطاعت

کنید، من چه قدر دستور بدهم که در هوا معلق می ماند؟ به خدا اگر به تنهایی با همه دشمنان درگیر شوم، وحشت ندارم «لَا اسْتَوْحِشْتُ» فرمود: به شما بگویم؛ من هیچ تردیدی در این صف بندی ندارم. «أَنْتِي مِنْ ضَالَّتِهِمُ الَّتِي هُمْ فِيهَا وَالْهُدَى الذِّي نَحْنُ عَلَيْهِ لَعَلِي ثَقَّةٌ وَبَيْنَهُ» من در این که آنان باطل هستند و من بر حق هستم، ذره ای تردید ندارم و مثل روز برایم روشن است که حق و باطل کجاست. حال آن که طرف مقابل کیست؟ طرف مقابل، کافر و مشرک نیست. رهبرش معاویه است که برادرزن پیغمبر (ص) و از کتاب وحی و اصحاب پیغمبر (ص) محسوب می شود و در جبهه اش بسیاری از اصحاب یا فرزندان اصحاب پیغمبر (ص) و بزرگان جامعه اسلامی در کنار او هستند. این تازه معاویه است که احتیاج به توضیح ندارد، چه رسد به طلحه و زبیر و دیگران که فضایل و سوابق زیادی داشتند. پس تشخیص برای عده ای سخت بوده است که علی (ع) درست می گوید یا آن ها؟ همه از خویشان پیغمبرند، اصحاب پیغمبرند.

حضرت (ع) می فرماید: مردم بدانید: «أَنْتِي أَلِي لِقَاءِ رَبِّي لِمُشْتَاقٍ» من مشتاق مرگ و منتظر شهادت هستم و تمام تأسف و حزن من نه بابت خودم، بلکه بابت شماست و بر شما می ترسم. تعبیر بسیار زیباست: «أَنْتِي أَلِي لِقَاءِ رَبِّي لِمُشْتَاقٍ وَ لِحُسْنِ ثَوَابِ رَبِّي لِمُنْتَظَرٍ» من تنها منتظر پاداش خدا و آماده مرگ و منتظر شهادت هستم، اما همه نگرانی من به خاطر شماست: «مَنْ أَنْ يَلِي أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاءِهَا وَ فِجَارِهَا» من می ترسم یک مشت آدم سفیه و نادان و یک مشت آدم فاسق و فاجر بر شما حاکم شوند. «وَأَوْ يَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا» و می ترسم اموال عمومی را که «مال الله» یعنی مال خدا و مال همه مردم است یعنی اموال عمومی را بین خودشان دست به دست کنند



و بخورند و بندگان خدا را تبدیل به بردگان خود کنند. این‌ها در واقع فلسفه مبارزات و حکومت اسلامی است. فرمود: می‌ترسم آنان به صالحان و انسان‌های درستکار، اعلام جنگ کنند و آن‌ها را قلع و قمع کنند. «وَالصَّالِحِينَ حَرَبًا وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا» آدم‌های فاسق را در جامعه، سازماندهی و منسجم کنند و با کمک این‌ها به سراغ آدم‌های صالح بیایند. «فَوَاللَّهِ إِنِّي لَعَلَى الْحَقِّ» به خدا سوگند من بر حق هستم. «وَإِنِّي لِلشَّهَادَةِ مُحِبٌّ» و عاشق شهادت هستم.

ایشان یک بار هم بر سر منبر گریه کردند؛ زمانی که دیدند همه ایستاده‌اند و فقط نگاه می‌کنند ناگهان حضرت، وسط سخنرانی‌شان سکوت کردند، سکوت، سکوت و سپس سرشان را پایین انداختند. بعد ناگهان دیدند که شانه‌های امیرالمؤمنین (ع) می‌لرزد. ایشان گریه می‌کردند، اول آرام بود و بعد هق هق علی (ع) بلند شد. بلند بلند گریه می‌کند، روی منبر و وسط سخنرانی گریه می‌کند. فرمود: «مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَائِهِمْ أَنْ لَا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ» ضرر نکردند آن برادران ما که خونشان ریخته شد و شهید شدند از این که امروز زنده نیستند و این روزهای سیاه را نمی‌بینند، خوشا به حال آن‌ها که شهید شدند. آن‌ها دیگر نیستند که «بُسِيقُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرِّتْقَ» غصه بخورند و رنج بکشند و مثل شمع آب بشوند، خوشا آنان که شهید شدند و نماندند مثل من که این همه رنج ببرند. بعد می‌گوید: «قَدْ وَاللَّهِ لَقُوا اللَّهَ» به خدا سوگند آنان به لقای خدا رفتند و خداوند، اجرشان را داد و به امنیت و دارالآمن الهی رسیدند. جمله بسیار دردناکی است. فرمود: «إِنَّ إِخْوَانِي؟» کجایند برادران من. و اصحابشان را که شهید شده بودند یکی یکی

اسم بردند. گفت کجایند برادرانم که بر مسیر حق بودند؟ عمار کو؟ کو ذوالشهادتین؟ این ابن التبهان؟ این نظرائهم من اخوانهم؟ کو امثال این برادران؟ «الذین تعاهدوا علی المّیة» آن‌ها که زیر پرچم من پیمان مرگ بسته بودند و دشمنان، سرهایشان را نزد آدم‌های فاسد هدیه می‌بردند. یعنی هر لحظه آماده شهادت بودند. حضرت آن قدر روی منبر گریه کرد که صورت و محاسنش خیس شد. بعد فرمود: «لَوْهَ عَلِیِ اخوانی» آه برادرانم! «الذین تلّووا القرآن و احکموه» آن‌ها که اهل تلاوت قرآن بودند و قرآن را حاکم می‌کردند، آن‌ها که فریضه و واجبات الهی را اقامه می‌کردند، آن‌ها که سنت خدا را احیا می‌کردند و بدعت را می‌میراندند.

«وَدَعُوا إِلَى الْجِهَادِ فَأَجَابُوا» و وقتی به جهاد و مبارزه دعوتشان می‌کردم، فوراً بلند می‌شدند. «و تَقَوَّا بِالْقَائِدِ» به رهبرشان اعتماد داشتند «فَاتَّبَعُوهُ» و اطاعت می‌کردند. این‌ها دردهای امیرالمؤمنین (ع) در اواخر حکومتش است و این وضعیت ایشان بود. اما از انتقادهایی که به خلیفه سوم می‌کردند، فقط یک نمونه را این‌جا عرض کنم: شورش که شد، جمعیت اطراف دارالاماره ریخت و دارالخلافه را محاصره کرد.

لله بیخشید، هر کدام از این مطالبی که می‌فرمایید مثلاً همین نامه سرگشاده یا همان که حضرت امیر (ع) بر منبر خود گریه می‌کنند این‌ها همه پیام دارد و جا دارد که هر کدام را بحث جداگانه بکنیم و خیلی جالب است.

و خیلی هم دردناک است. بله آن‌جا جمعیت فشار می‌آورد. خلیفه حدود یک ماه مقاومت می‌کند. این محاصره و درگیری‌ها طول می‌کشد، مدتی

متار که می‌شود، دوباره درگیری می‌شود، بالاخره قرار می‌شود که خلیفه سوّم، در رفتار پیشین تجدید نظر کند و تعهداتی بدهد که مفاسدی را در جامعه و حکومت جبران کند، مردم می‌گویند که ما علی(ع) را قبول داریم که با خلیفه از طرف ما صحبت کند و تعهد بگیرد که این مفاسد را اصلاح کند. حضرت به خلیفه گفتند: چیزی بنویس و تعهد کن که کارها را درست می‌کنی. چون در مواردی بر خلاف سنت پیغمبر و قرآن عمل شده است. خلیفه گفت: تو بنویس، من امضا می‌کنم. می‌دانید که اگر امیرالمؤمنین(ع) داماد پیغمبر(ص) بود، عثمان هم دو بار داماد پیغمبر(ص) بود، و از هم‌زمان سی‌ساله بودند. خلیفه گفت: تو هرچه بنویسی که مردم راضی بشوند، من امضا می‌کنم. این در واقع عذرخواهی از مردم و تعهد به آنهاست که متن آن را حضرت امیر(ع) نوشتند با این مضمون:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِنَّ لَكُمْ عَلَيَّ أَنْ أَعْمَلَ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»  
 خلیفه به مردم می‌گوید که حقّ شما به گردن من است که از این پس دیگر به کتاب خدا و طبق قرآن و سنت پیغمبر(ص) حکومت کنم. قبول دارم که مواردی خلاف کتاب و سنت عمل شده، آنها را اصلاح می‌کنم. امیرالمؤمنین(ع) به نفع مردم تعهد می‌گیرد که چه؟ «إِنَّ الْمَحْرُومَ يُعْطَى» به محرومان جامعه باید رسیدگی شود، چون در جامعه اسلامی، انسان فقیر، گرسنه و بی‌خانمان نباید باشد. «إِنَّ الْمَحْرُومَ يُعْطَى» محرومان باید تأمین شوند «وَالْخَائِفُ يَوْمَنَ وَالْمَنْفِيُّ يُرَدُّ» آنها که به خاطر نهبی از منکر، تبعید شدند و تحت فشار قرار گرفتند مثل مالک‌اشتر، ابوذر و کمیل بن زیاد که تبعید شدند و یا کسانی که زندانی شدند و با آنها برخورد شده، همه کسانی که شیعیان امیرالمؤمنین(ع) بودند، اصحاب پیغمبر(ص) بودند و به خاطر امر به معروف و

نهی از منکر، تهدید یا تبعید شدند، این‌ها باید جبران شود. «وَأَنَّ الْمَالَ يُرَدُّ إِلَى أَهْلِ الْحَقِّ» کسانی که از اموال بیت‌المال سوء استفاده کردند، اختلاس کردند، همه اموال باید به مردم و به صاحبان حق برگردد. این‌ها را تعهد کن تا حکومت به راستی اسلامی شود «وَأَنَّ يُعْزَلَ» بعد هم عزل کسانی چون عبدالله بن سعد ابی سرح، حاکم مصر، و حاکمانی را که فاسدشده بودند، مطالبه کردند. حضرت امیر(ع) فرمود: کارگزاران فاسد شده را عزل کن و کسانی را بر سر کار آور که در چهارچوب کتاب و سنت عمل کنند. «وَأَنَّ يُؤْتَىٰ عَلَيْهِمْ مِنْ يَرِضُوهُ» و مردم هم راضی باشند. از مردم پرسیدند: چه کسی حاکم مصر باشد؟ مردم گفتند: محمد بن ابی بکر را می‌خواهیم. عثمان هم پذیرفت. «لَكُمْ ذَلِكَ»: حاکم را عوض کردم، تو برو حاکم شو. باز مردم راضی نشدند. گفتند: این تعهد کتبی کافی نیست باید علی(ع) ضمانت کند. علی(ع) باید امضا کند و ضامن خلیفه شود تا ما قبول کنیم. لذا حضرت زیر آن نامه نوشت: «أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ضَمِينٌ لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْأَوْفَاءِ لَهُمْ بِمَا فِي هَذَا الْكِتَابِ» علی بن ابی طالب(ع) ضمانت می‌کند برای مؤمنین به آن چیزی که در این عهدنامه آمده وفا و عمل شود. امیرالمؤمنین(ع) امضا گذاشت تا مردم قبول کردند به خلیفه مهلت بدهند که کارها را درست کند. بعد هم شاهد گرفتند: «شَهِدَ عَلِيٌّ ذَلِكَ... زَيْبِرُ، طَلْحَةُ، سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍ، زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ...» همه زیر نامه را امضا کردند که ما شاهد این قرارداد و تعهدنامه بودیم. به تاریخ ذی‌الحِجَّة سال ۳۵.

البته مردم بعدها دیدند که امیرالمؤمنین(ع) چگونه حکومت کرد و مزه حکومت دینی را چشیدند. از امام باقر(ع) در روایتی می‌پرسند که پدر شما چگونه حکومت کرد که هنوز که هنوز است هر کس نام حکومت علی(ع)

را می آورد زیر زبانش مزه می کند؟ امام باقر(ع) فرمود: «لَقَدْ وَلِيَ عَلِيٌّ خَمْسَ سِنِينَ وَ مَا وَضَعَ أَجْرَةَ عَلِيٍّ أَجْرَهُ» می گوید: پدر ما، علی، نزدیک به پنج سال ولایت کرد و در تمام آن دوران، یک آجر روی آجر برای خودش نگذاشت. در تمام دوران حکومت، یک خشت روی خشت برای خود نگذاشت. پدر ما، علی(ع)، این گونه حکومت کرد «وَلَا أَقْطَعَ قَطِيعاً» و از بیت المال برای خویشان و دوستانش و حزبش حاتم بخشی نکرد. «وَلَا أَوْزَتْ بِيضَاءَ وَلَا حَمَاءَ» از خود، طلا و نقره‌ای ارث نگذاشت. این در حالی بود که بعضی از اصحاب پیغمبر(ص) که یاران سابق امیرالمؤمنین(ع) بودند و سوابقی در جنگ و انقلاب داشتند هم چون طلحه و زبیر، وقتی که مردند و قرار شد اموالشان را میان ورثه‌شان، تقسیم کنند، آن قدر طلا داشتند که باید با تبر می شکستند و معلوم است که چرا با علی(ع) درگیر شدند. شما حساسیت امیرالمؤمنین(ع) را در باب رشوه یا چیزی که نزدیک به رشوه است، ملاحظه کنید. این قضیه در نهج البلاغه آمده است. خود حضرت امیر(ع) نقل می کند که کسی برای من چیزی آورد، ظرفی سربسته که معلوم بود معجون خوش مزه‌ای در آن است. حضرت این جا با تنفر صحبت می کند، می گوید: انگار با آب دهان مار و با زهر مار، سر آن ظرف را مهر کرده بودند. با تنفر نسبت به این هدیه حرف می زند. می گوید: آورد جلوی من گذاشت. از او پرسیدم که این چیست برای حاکم اسلامی آورده‌ای؟ «صَدَقَةٌ أَوْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟» این صدقه است که برای من آورده‌ای یا زکات یا صلّه؟ هر کدام باشد برای ما حرام است و به من تعلق نمی گیرد. برای من چه آورده‌ای؟ گفت: «هدیه» هدیه‌ای است که خدمتتان آورده‌ام. چه قدر مقدس‌بازی در می آورید؟ حضرت امیر(ع) چه جواب داد؟ گفت: خدا مرگت بدهد.

آمده‌ای سر من کلاه شرعی بگذاری و از راه مذهب وارد شوی؟ اسمش را رشوه نمی‌گذاری، اسمش را هدیه می‌گذاری؟ و برای این که کارش یک‌سره شود فرمود: به خدا سوگند اگر هفت سرزمین را همین الان به‌نام من کنند و قیمتش فقط این باشد که دانه گندمی را از دهان مورچه بگیرم، این معامله را نخواهم کرد و در حد گرفتن یک دانه گندم از دهان مورچه‌ای هم معصیت نمی‌کنم. حال تو آمدی با یک ظرف خوراکی مرا بخری؟ از این قبیل موارد در روایات، زیاد است.

این‌جا لازم است تذکری بدهم که وقتی ما راجع به خلیفه سوّم و خلفای قبل بحث می‌کنیم، به آن معنا نیست که زحمات و تلاش‌هایی را که آن‌ها در دوران پیامبر اکرم (ص) کشیده بودند، انکار کنیم. من بنا را بر این می‌گذارم که برادران اهل سنت ما نسبت به این قضیه توجیه هستند که قصد ما این‌جا اهانت به کسی العیاذبالله نیست، ولی بالاخره نکته‌ای است و بین امیرالمؤمنین (ع) با خلیفه سوّم و خلفای قبل، اختلاف نظری بود و این دیگر چیزی نیست که کسی کتمان کند، بحث تاریخی است و اسنادش هم روشن است. واقعا اختلاف نظر و اختلاف سیره وجود داشته است والا قصد توهین به خلفای قبل از حضرت امیر (ع) را نداریم، منتها مسیری که ما معتقدیم، مسیر علی بن ابی طالب (ع) است ضمن احترام به زحماتی که دیگران در راه دین کشیده‌اند.

آیا حضرت علیه السلام، خودشان حکومت دینی را تعریف کرده‌اند؟

بله، سرتاسر زندگی و رفتار حضرت امیر(ع) در واقع، تعریف حکومت دینی بود و راجع به حکومت دینی هم مکرراً تعریف‌هایی ارائه داده‌اند. من فقط به یک نمونه اشاره می‌کنم. ایشان در همان ابتدای عهدنامه مالک‌اشتر وظایف حکومت دینی را می‌شمارند و چهار رکن را مطرح می‌کنند که حکومت دینی، حکومتی است که این چهار رسالت را بگزارد. فلسفه سیاست و قدرت در اسلام از جمله، این چهارتاست. در تعریف امیرالمؤمنین(ع) حکومتی دینی است که به این چهار وظیفه تا جایی که می‌تواند عمل کند. حضرت(ع) می‌فرماید: «هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدِ اللَّهِ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ(ع)» این امریه و فرمان بنده خدا علی(ع) است. جالب است که در اوامر حکومتی‌شان، نخستین صفتی که برای خود می‌آورد «عبدالله» است. می‌گوید: این دستور بنده خدا، سپس امیرالمؤمنین است. یعنی عبدالله و عبودیت را قبل از امیرالمؤمنین و امارت و آمریت قرار می‌دهد، زیرا «آمریت» کاملاً به «عبودیت» مربوط است. در منطق علی بن ابی طالب(ع) که منطق قرآن و سنت پیغمبر(ص) است، کسی «حق آمریت و ولایت» دارد که بیش از دیگران «عبودیت» دارد و لذا حکومت دینی دقیقاً ضد استبدادی است. کسی حق حکومت بر مردم دارد که «عبد خدا» باشد. چه کسی عبد خداست؟ کسی که حقوق مردم را رعایت کند لذا استبداد دینی، ذاتاً منتفی است. استبداد دینی در منطق امیرالمؤمنین(ع) معنی ندارد، مگر این که کسانی با سوء استفاده از دین و تظاهر به دین، استبداد بورزند که این نفاق است و در واقع، ایمان نیست. در همان آغاز عهدنامه، حضرت امیر(ع) به مالک می‌فرماید: تو را برای چهار کار می‌فرستم که چهار رکن تعریف حکومت دینی و چهار وظیفه حاکمان دینی در همه دوران‌هاست. فرمود: تو

را اولاً برای «جَبَايَةُ الْخِرَاجِ» جمع کردن مالیات‌های حکومتی می‌فرستیم. یعنی مالیات را از سرمایه‌دارها به نفع فقرا و محرومان بگیر. به تعبیر امروز، توزیع عادلانه ثروت و پر کردن فاصله‌های طبقاتی، یک وظیفه حکومت اسلامی یعنی اجرای عدالت اقتصادی است.

**دوم:** «عِمَارَةُ الْبِلَادِ» تو را مأموریت می‌دهم برای این که سرزمین‌های اسلامی را آباد کنی. پس وظیفه دینی حکومت، آباد کردن جامعه اسلامی و پیشبرد امور جامعه اسلامی در همه علوم، صنایع، دانشگاه‌ها، پزشکی، کشاورزی و همه مسائل معاش و نیازهای دنیوی و طبیعی مردم است. حکومت اسلامی باید در همه این حوزه‌ها جلودار در صحنه جهانی باشد. «عِمَارَةُ الْبِلَادِ» به معنای آباد کردن سرزمین‌های اسلامی است، چون جامعه مخروبه، جامعه عقب افتاده، جامعه وابسته و محتاج و مصرف‌کننده، جامعه دینی نیست و در تعریف امام، یکی از وظایف حکومت دینی، آن است که سرزمین‌های اسلامی را آباد کند و سطح زندگی و رفاه عمومی را ارتقا دهد.

**سوم:** «جِهَادِ عَدُوِّهَا» یعنی مبارزه با دشمنان اسلام و مسلمین، تأمین امنیت داخلی، تأمین امنیت خارجی و استقلال و عزت جامعه اسلامی است.

**چهارم** که بسیار مهم است: «اِسْتِصْلَاحِ اَهْلِهَا» تربیت فرهنگی و اخلاقی و معنوی مردم و اصلاح جامعه هم جزء وظایف حکومت دینی است. این که بعضی می‌گویند حکومت نباید در مسائل اخلاقی و معنوی دخالت کند و باید بی‌طرف بماند، حرفی غلط و غیردینی است. دولت اسلامی در مسائل فرهنگی نباید «دولت بی‌طرف» باشد و یک سند شرعی‌اش همین است که حضرت امیر(ع) می‌فرماید تو وظیفه داری برای تربیت و اصلاح فرهنگ و افکار عمومی در جامعه، برنامه‌ریزی کنی و نمی‌توانی بگویی که فرهنگ،



ربطی به من ندارد و اگر دخالت کنی می‌گویند دین، دولتی می‌شود! نه، یکی از وظایف دولت دینی این است و این، غیر از دین دولتی است.

ﷺ با توجه به این که حضرت علی(ع) در زمینه مصرف بیت‌المال و حقوق مردم هم خیلی حساسیت نشان می‌دادند، لطفاً درباره بیت‌المال و حقوق مردم هم توضیح بفرمایید.

در این باب هم روایت زیاد است و من فقط به یک یا دو نمونه اکتفا می‌کنم. حضرت امیر(ع)، شبکه بازرسی مخفی و علنی در حکومت داشتند. در نهج‌البلاغه آمده است که: «أَخْبَرَنِي عَيْنِي بِفُلَانٍ يَأْخُبُنِي عِيُونِي» یعنی چشمان من (نیروهای بازرسی مخفی) به من خبر دادند که تو آن‌جا چه می‌کنی. مثل موردی که درباره عثمان بن حنیف، حاکم بصره، اتفاق افتاد. نیروهای اطلاعاتی حضرت چه دقیق به حضرت گزارش می‌کنند که عثمان بن حنیف استاندار بصره، به میهمانی سرمایه‌دارهای بصره رفته و بر سفره چرب نشسته است، در حالی که در این میهمانی، فقرا را راه نمی‌دادند و فقط سرمایه‌دارها در مجلس حاضر بوده‌اند. تا این گزارش به حضرت می‌رسد، فوراً برخورد شدید می‌کند. به او می‌نویسد که من فکر نمی‌کردم تو این قدر تربیت نشده باشی که دعوت کسانی را بپذیری که فقرا را بر سر سفره‌شان راه نمی‌دهند و تنها ثروتمندان بر سر این سفره حاضر بوده‌اند. شنیده‌ام بر چنین سفره‌ای نشستی و برایت خوراکی می‌آوردند و تو پی‌درپی می‌خوردی.

یا خیر می‌دهند که در بازار اهواز، متصدی امور اقتصادی منطقه، اموال مردم را بالا می‌کشد، رشوه و اختلاس می‌کند و بین مردم اهواز پچ‌پچ راه

افتاده که این حکومت دینی چه حکومتی است؟ حکومت علی(ع) چه حکومتی است که مسئول حکومتی اش رشوه می گیرد؟ حضرت امیر(ع) فوراً به فرماندار ناحیه اهواز دستور حکومتی صادر می کند. ملاحظه کنید که برخورد قاطع، سریع و خشن با کسانی که به حقوق مردم تجاوز می کنند و اهل اختلاس و ظلم به مردمند، چگونه است؟ حضرت به فرماندار ناحیه دستور می دهند که در مورد ناظر مالی بازار اهواز که خیانت کرده، چنین کن: بلافاصله او را عزل کن، مسامحه و مماشات نکن و او را چنان که هست، بی کم و بیش به مردم معرفی کن. این هم نکته مهمی است، چون منطق بعضی - ولو با حسن نیت - این است که حالا اگر کسی در حکومت، رشوه خورد؛ صدایش را درنیاورید چون اگر علنی شود، مردم بدبین می شوند. این عکس منطق علی(ع) است که می گوید: اتفاقاً اگر صدایش را درنیاوری، مردم بدبین می شوند. شفاف به مردم بگو و معرفی اش کن. فرمود: او را به مردم معرفی کن و آبرویش را بریز. چرا؟ برای این که او آبروی حکومت دینی را نزد مردم ریخته است. فرمودند: او را حبس کن و اگر در مجازات او کوتاهی کنی، خودت را عزل و خوار می کنم، این حکم خداست و باید اجرا کنی. قاطعیت را ببینید. فرمودند او را در نماز جمعه پیش چشم مردم اهواز، شلاق بزن تا مردم ببینند. او را در کوچه های اهواز بگردان تا همه ببینند و هر کس مدرکی دارد، طلبش را از او بستاند. حدود الهی، مهم است و حقوق مردم هم جزو حدود خداست و حضرت امیر(ع) که غیرت الله است، این قدر محکم می ایستد. می گوید: پایش را در زنجیر کن و به جز وقت نماز زنجیرش را باز نکن. زنجیرش کن برای این که حیثیت دین و حکومت دینی را ضایع کرده و مردم را به دین و

حکومت دینی، بدین کرده است. فرمودند: ملاقاتی نداشته باشد تا راه پاسخ‌گویی به دادگاه را به او نیاموزند و او را به آزادی امیدوار نکنند. ملاقات ممنوع باشد تا نکند قبل از دادگاه به او بگویند که هوای تو را داریم، این گونه بگو، آن گونه نگو. ما خلاصت می‌کنیم. حضرت، کارگزار خائن را حبس انفرادی و بایکوت می‌کنند و می‌گویند وقتی زندانیان را برای هواخوری بیرون می‌بری، او را نبر، مگر بررسی که مریض شود و اگر کشتش داشت یک نوبت دیگر هم در نماز جمعه ۳۵ ضربه شلاق بزن.

این حساسیت راجع به بیت‌المال و اموال عمومی است. امیرالمؤمنین (ع) این گونه عمل می‌کرد که می‌گفتند خشن است. بله، نسبت به دفاع از حقوق مردم، خشن بود. اصحاب ایشان می‌گویند که هر وقت علی (ع) را در جبهه گم می‌کردیم، می‌گشتیم ببینیم که کجا بیشتر خون دشمنان خدا ریخته و سازماندهی صفوف دشمن از هم گسسته است، می‌فهمیدیم علی (ع) آن‌جاست، ولی همین علی بن ابی‌طالب (ع) در دو جا ضعف نشان می‌دهد و پاهایش می‌لرزد: یکی موقع اذان است که تا صدای اذان می‌آمد، زانوان علی می‌لرزد و رنگش می‌پرد، و دیگر وقتی که یک یتیم یا انسان محرومی را می‌دید، به خود می‌لرزد و کم می‌آورد. این نیز در واقع، ضعف نیست و عین قوت است. او وقتی می‌دید کسی در حکومت، اموال عمومی و حقوق همسر شهید، زن بیوه و یتیم شهید و خانواده‌های فقرا و محرومانی را که بچه‌هایشان گاهی یک ماه می‌گذرد و نمی‌توانند یک وعده گوشت بخورند، بالا می‌کشد؛ وقتی می‌دید به آن‌ها خیانت روا می‌شود؛ آن وقت خشمگین می‌شد، چون شنیده بود که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: در جامعه اسلامی اگر خانواده‌ای را دیدید که چهل روز بر او گذشت و نمی‌تواند یک وعده

گوشت بخرد «لَيْسَ تَقْرَضُ عَلَى اللَّهِ وَتُيَاكَلُ الْلَحْمُ» باید دولت به آن‌ها وام بدهد تا گوشت بخزند و بخورند. پیامبر (ص) فرمود: در جامعه اسلامی، دولت اگر می‌تواند نباید بگذارد حتی یک خانواده مسلمان، بدهکار از دنیا برود و خانواده‌اش بعد از او تحقیر بشوند.

یک نمونه دیگر هم عرض کنم: یکی از نزدیک‌ترین دوستان و بستگان و یاران امیرالمؤمنین (ع) که ایشان هم متأسفانه به علی (ع) خیانت کرد، پسرعموی ایشان بود که از افراد برجسته بود و حضرت به او اعتماد داشت. او را حاکم بصره کرد و بعد خبر رسید که وی گفته حالا که فلانی و فلانی بالا کشیدند، ما هم این کار را بکنیم. حضرت با او هم تعارف نکردند. ایشان هرگاه مطلع می‌شد، فوراً بر خورد می‌کرد. امام در نامه تنیدی خطاب به او نوشت: «أَنْتِ كُنْتِ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي» من تو را شریک خودم در این امانت الهی قرار داده بودم. حکومت، امانت خدا و مردم است. امانه‌الله و امانه‌الناس است. من تو را شریک در این مسئولیت و امانت کردم و تو به من خیانت کردی: «خُنْتُ مَعَ الْخَائِنِينَ»، «فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ» دیدی بسیاری اطراف من را خلوت کرده‌اند و به من پشت می‌کنند. دیدی اوضاع برگشته و همه مرا تنها گذاشته‌اند، تو هم گفتی معلوم می‌شود دیگر اواخر حکومت علی (ع) است و ضعیف می‌شود، عده‌ای می‌خورند ما هم بخوریم! حضرت می‌گوید: تو هم به من خیانت کردی؟ این آدم، سابقه جهاد، سوابق خوبی داشته که امام فرمود: معلوم می‌شود از آن مبارزات و جهادهای گذشته هم خدا را اراده نکرده بودی و تبت خدایی نداشتی. چگونه می‌شود برای خدا جنگیده باشی و خواسته باشی جانست را تقدیم کنی، ولی اینک از مال توانی بگذری؟ معلوم می‌شود آن وقت هم

عیبی داشتی که اکنون روشن می‌شود. گویا بینه آشکاری از طرف خداوند نداشتی «وَكَاثِبٌ اِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الِامَّةَ» مثل این که می‌خواهی کلاه این امت را برداری و دنیایشان را به نفع خود مصادره کنی و می‌خواهی در بهره‌گیری از اموال عمومی فریبشان بدهی. اینک که مجال خیانت یافتی، شتاب کردی و آنچه توانستی از مالی که برای بیوه زنان و یتیمان و محرومان نهاده بودند ربودی، چنانکه گرگ، بز زخم‌خورده را به نیش می‌کشد. تو اموال مردم را به نیش کشیدی و به حجاز بردی بی‌آن که احساس گناه کنی. با اموال مردم چنان کردی که گویی ارث پدر و مادرت بود. سبحان‌الله. «أَوَمَا تَوَمَّنْ بِالْمَعَادِ؟» آیا تو به معاد اعتقاد نداری؟ «أَوَمَا تَوَمَّنْ بِتَقَاشِ الْحَسَابِ؟» تو از روز حساب نمی‌ترسی؟ ای کسی که تو را عاقل می‌دانستیم، چگونه اموالی را که می‌دانی حرام است و مال تو نیست، بالا می‌کشی؟ چگونه مال مساکین، مؤمنین، مجاهدین و رزمندگان را صرف خود می‌کنی؟! بعد فرمودند: از خدا بترس و اموال عمومی را برگردان. «فَأَنكِ اِنْ لَمْ تُفَعَلِ لِضَرِيكَ بِسِيفِي...» اگر این اموال را برنگردانی با شمشیری تو را می‌زنم که هر کسی را با این شمشیر زدم، به جهنم رفت. با تو درگیر می‌شوم و بر سر بیت‌المال مسامحه نمی‌کنم.

«وَاللَّهِ لَوْ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ...» و به‌خدا سوگند اگر حسن و حسین هم کاری را که تو کردی می‌کردند، با ایشان نیز همین برخورد را می‌کردم. نمونه دیگر این که سوده، زنی بسیار بافضیلت بود که حتی بعد از شهادت حضرت امیر(ع)، وقتی معاویه او را احضار می‌کند و می‌گوید راجع به علی(ع) بگو و من را با علی(ع) مقایسه کن. این خانم می‌گوید: من نمی‌توانم علی و حسن و حسین را با تو مقایسه کنم، اما غلام علی، بر تو و امثال تو و

کلّ اولاد تو فضیلت دارد. یک بار در دوران حکومت حضرت امیر(ع)، پس از آن که حضرت، نماز جمعه را خواندند، این خانم آمد و کنار حضرت امیر(ع) نشست و گفت: آقا، شما این جا نشسته‌اید، اما مسئولی را که برای شهر ما نصب کرده‌اید، خائن است و چه و چه می‌کند. حضرت(ع) گزارش ویژه‌ای پرسیدند و تأیید شد و وقتی یقین کرد که سوده درست می‌گوید، رو به قبله کرد و در حضور این خانم و حضّار، استغفار کرد و گریست و حکم عزل او را همان‌جا نوشت و به خانم سوده داد و به آن خانم گفت: خود تو از طرف ما مأمور هستی که حکم عزلش را ببری، او دیگر مأمور ما نیست و بعد هم باید محاکمه شود. حضرت نسبت به حقوق مردم و حقّ النَّاس که جزو مقدّسات و محترّات فقه شیعه است، حساس بود. همه فقهای شیعه بر مسئله حقّ النَّاس تأکید اکید کرده و گفته‌اند که خداوند از حقّ الله می‌گذرد، ولی از حقّ النَّاس نمی‌گذرد. حقّ النَّاس، همین حقوق بشر است منتها حقوق بشر در تعریف الهی و انبیایی آن، نه در تعریف لیبرالی و سرمایه‌داری و غربی.

﴿﴾ حضرت در همان ابتدا حکومت خود را چگونه ترسیم کردند؟ مانیفست ایشان چه بود؟

حضرت از همان ابتدای حکومت با کسی تعارف نداشت، اصلاً دوپهلوی حرف نمی‌زد و بسیار شفاف سخن می‌گفت. می‌دانید بعد از خلیفه دوّم وقتی در شورای رهبری که ایشان هم عضو بودند، بحث خلافت مطرح شد نامزد اوّل برای رهبری ایشان بودند. عبدالرحمن بن عوف خدمت ایشان رسید و

گفت که آرای تو و عثمان، مساوی و مثلاً دوبه‌دو شده و نظر من تعیین کننده است. اگر من به شما رای بدهم، شما خلیفه می‌شوید، منتها شرطی دارم. شما اعلام کنید که به همان روش شیخین، حکومت می‌کنید و اوضاع را تغییر نمی‌دهید، همین. ایشان کافی بود مثلاً بگوید: خیلی خوب، حالا یک کاری می‌کنم. قدرت را بگیرد و سپس کار خود را بکند اما این کار را نکرد. گفت: نه، من به کتاب خدا و سنت پیغمبر(ص)، با اجتهاد خودم عمل می‌کنم. همین که مردم با حضرت بیعت کردند، با مردم هم تعارف نکرد، چون عده‌ای برای این که از مردم بیعتی بگیرند، رای بگیرند، چاپلوسی مردم را می‌کنند که شما چه و چه هستید و ما چه هستیم، نه، حضرت امیر(ع) این‌گونه با مردم حرف نمی‌زد. جایی که حدود الهی بود محکم می‌گفت؛ آن‌جا هم که حقوق مردم مطرح بود، محکم می‌ایستاد و هدفش هم واقعا خدمت به مردم بود، ولی با مردم هم ریاکاری نمی‌کرد و تملق مردم را هم نمی‌گفت. ایشان در اولین سخنرانی هنگام بیعت و خلافت گفت: «ذَعُونِي وَاتَّمَسُوا غَيْرِي» دست از سر من بردارید و بروید سراغ کسان دیگر. چون من باور نمی‌کنم که همگی تا آخر این راه با من بمانید. فکر نکنید من هم مثل دیگران که در دنیا حکومت می‌کنند، حکومت می‌کنم. این بیعتی که با من می‌کنید، عواقب دارد. فرمود: «أَنَا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْهٌ وَالْأَوَانُ» وقتی با من بیعت کردید، من ولایت را قبول کردم. البته خلافت از ابتدا، حق من بود و الان هم اگر قبول می‌کنم چنان نیست که شما فکر کنید همیشه به همین راحتی و راضی می‌مانید. نه، تیغ عدالت، عده زیادی از شما را ناراضی می‌کند و من با بعضی از شما درگیر می‌شوم، نمی‌گذارم که حقوق محرومان را بالا بکشید. این اولین سخنرانی حضرت

امیر(ع) است و عده‌ای گفته‌اند که جرعه آن سه جنگ از همین نخستین سخنرانی حضرت زده شد. بعضی گفتند: آقا، شما دیپلمات باش، این چه طرز حرف زدن در آغاز حکومت است؟ عوض این که پایه‌های حکومت خود را تثبیت کنی، به همه اعلان جنگ می‌دهی؟ ایشان فرمودند: وقتی من این مسئولیت را قبول کنم، وضعیتی شروع خواهد شد که «لَا يَقُومُ لَهَا الْقُلُوبُ وَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهَا الْعُقُولُ» دل‌هایتان می‌لرزد، عقل‌هایتان می‌جنبد، بین راه، شک می‌کنید و خط اصلی را گم می‌کنید، نمی‌توانید تشخیص بدهید و مشکل تحلیل پیدا می‌کنید، چون من مجبور می‌شوم با کسانی درگیر شوم که نزد شما آدم‌های محترمی هستند. «لَا يَثْبُتُ عَلَيْهَا الْعُقُولُ» یعنی قدرت تحلیل و تشخیص نخواهید داشت و اشتباه خواهید کرد، و بعد همین شد. فرمود: «إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتُ»: افق‌های روشن را ابرهای تیره گرفته‌اند و من آینده را روشن نمی‌بینم. این مسئولیت را قبول می‌کنم و به تکلیفم عمل می‌کنم، اما با شما نه تعارف دارم نه ریاکاری می‌کنم. حضرت امیر(ع) می‌گوید: من این‌ها را گفتم، ولی با وجود این مردم مثل یال انبوه که دور گردن کفتار حلقه می‌زند، زنجیروار اطراف من ریختند و فشار جمعیت آن‌قدر بود که حسن(ع) و حسین(ع) نزدیک بود زیر دست و پای جمعیت له شوند، لباس من پاره شد، چون جمعیت برای بیعت هجوم آورد، ولی وقتی عمل به تکلیف را آغاز کردم، عده‌ای پیمان شکستند، عده‌ای از دین بیرون رفتند و از سر لجبازی با من، با دین نیز مخالفت کردند و عده‌ای دیگر ستم کردند. حضرت در یکی از سخنرانی‌ها مسئله نظارت بر حکومت را در حکومت اسلامی شیعی روشن می‌کند. فرمود: مردم، مرا ببینید که چگونه وارد حکومت می‌شوم، اما وقتی از حکومت بیرون می‌آیم، اگر دیدید اموال من -



به طور غیرعادی و غیرمتعارف - زیاد شده است «فَأَنَا خَائِنٌ» بدانید که من خائتم. این جمله امیرالمؤمنین(ع) خیلی عجیب است. امام معصوم، انسان بزرگی که بعد از پیامبر اکرم(ص)، از همه انبیاء مقامش بالاتر است، حکومت تشکیل دهد، ولی به مردم بگوید حتی بر من نظارت کنید پس شما هم اگر دیدید که کسی از مسئولان، با اموالی در حکومت داخل می شود و با چند برابر آن از حکومت بیرون می آید، بدانید که به شما خیانت شده است. معلوم است که حضرت امیر(ع) خیانت نمی کند، بلکه به مردم درس می دهد که در جامعه اسلامی و حکومت اسلامی، نسبت به مسئولان و حکام باید حساس باشند، باید سؤال کنند و آنها نیز باید جواب بدهند. در مورد دستگاه قضایی هم نمونه ای عرض کنم. یکی از اصحاب خاص حضرت، جناب ابوالاسود دوئلی است که آدم بسیار صالحی بود و امیرالمؤمنین(ع) به ایشان اعتماد داشت و به او حکم قضاوت داد، اما بعد از مدتی او را عزل کرد. ابوالاسود، شیعه و مخلص حضرت بود، آدم سالمی هم بود، از حضرت می پرسد: «لِمَ عَزَلْتَنِي؟ وَ مَاخُنْتُ وَلَا جَنَيْتُ» من نه خیانت کردم و نه جنایت، چرا عزل شدم؟ جالب است که حضرت، شیعیان و کارگزاران خود را طوری آموزش می دهد که بیایند سؤال کنند چرا عزل شدم و چه اشتباهی کرده ام؟! حضرت هم جمله بسیار عجیبی فرمود: نه، تو خیانت یا جنایت نکردی. «لَا تَرَأَيْتُ كَلَامَكَ يَعْزَلُوا كَلَامَ خَصْمِكَ»، در دادگاه، صدای تو از صدای متهم و شاکی، بلندتر بود و قاضی در حکومت اسلامی نباید در دادگاه، داد بزند. باید آرام صحبت کنی، به گونه ای که شاکی و متهم، هر دو راحت حرفشان را بزنند. تو آدم سالمی هستی، دزد و خائن نیستی، اما در دادگاه، صدایت از صدای متهم و شاکی، بلندتر بود و تو دیگر حق قضاوت

نداری. فقها در باب قضاوت، می گویند - و سند روایی هم دارد - که قاضی وقتی می خواهد به دادگاه برود، نباید عصبانی باشد، والا شرعاً حق قضاوت ندارد. اگر قاضی، گرسنه یا تشنه یا خواب آلود است، نباید به دادگاه برود، اگر کفشش تنگ است و پای او را می زند، قضاوت نکند. باید کفشش را عوض کند بعد به دادگاه برود، نکند کفش، پایش را بزند و باعث شود که او حکم را شتابزده صادر کند. ملاک حکومت دینی، این هاست. آیا به راستی این دین از سیاست و دنیا جداست؟

**لله** با این دقت و حساسیت بالا، پس چه کسی برای حکومت می ماند؟ مگر چه تعداد مدیر با این همه صلاحیت، وجود دارد؟!

متوجه باشید که این درس حکومت است. نخستین نتیجه ای که باید از این روایات بگیریم، آن است که امیرالمؤمنین (ع) به عنوان ولی خدا و وصی پیامبر اکرم (ص) و حکومت اسلامی، دکتترین دینی را این گونه بیان می کند. ما باید بدانیم که اینها الگوست و اسلام به حقوق مردم و عدالت در دستگاه قضایی، حساس است و شرایطی سخت برای وزیر، وکیل و استاندار قرار داده است چون با حقوق و سرنوشت مردم، سروکار دارند. باید روشن شود که حکومت دینی در تعریف اسلامی و شیعی، در مورد حقوق مردم، فوق العاده حساس است، چه در قضاوت، چه در مسائل اقتصادی و بیت المال و چه در حوزه مسائل سیاسی. نکته بعدی این است که امیرالمؤمنین (ع)، وقتی خطایی می بیند، نمی تواند سکوت کند، باید برخورد کند. حال شما ممکن است بگویید، اگر قرار باشد این قدر دایره صلاحیت برای حاکمان را تنگ

بگیرید و این قدر دقیق باشید، پس به قول حضرت عالی چه کسی می ماند؟ خوب، اگر زمانی فرد اصلاح نماند، دیگر حضرت هم مجبور است به حداقل اکتفا کند و می کند اما دست از تکلیفش بر نمی دارد. سؤال این است که ما چند نفر مدیر صالح و قوی داریم؟ چه تعداد کادر تربیت شده داریم؟ من عقیده ندارم که فقط همینان که در نظام هستند بلدند حکومت کنند. من معتقدم که بسیاری نیروها در جامعه، در دانشگاه‌ها، در حوزه و در میان قشرهای مختلف و اصناف هستند که از بعضی کسانی که مسئولیت دارند، بهتر بلدند حکومت کنند. باید مشارکت عمومی باشد، باید ارتباط برقرار کنند و از این‌ها مشورت بگیرند و نظر بخواهند و آن‌ها را دخالت بدهند و همه هم بپذیریم که الگوی ما این دین باشد، قبول کنیم بعضی کارهای ما غلط است، بعد به فکر اصلاح باشیم. حضرت امیر(ع) البته گاهی مجبور بود تن به افراد متوسط هم بدهد، مثلاً شریح را به عنوان قاضی، منصوب می کند؛ همان کسی که بعدها در کربلا، فتوای قتل امام حسین(ع) را می دهد. شریح قاضی، کسی بود که حدود ۲۰ سال بعد فتوا داد حسین(ع) علیه دولت قانونی، خروج کرده و خونس هدر است، به علاوه در حکومت امیرالمؤمنین(ع) هم بودند آدم‌هایی که دزدی و اختلاس کردند، منتها حضرت برخورد می کرد. اگر جایی نمی توانست، آن بحث دیگری است، ولی باید روشن باشد که قاعده و ملاک در حکومت دینی، این است.

حضرت امیر(ع) در باب مسئولیت‌پذیری حکومت در برابر مردم و وفا به وعده‌ها و شعارهایی که مسئولان به مردم، می دهند تأکید بسیار دارند. به مردم وعده ندهید و اگر دادید، عمل کنید و اگر نتوانستید، عذر بخواهید. حضرت در یک سخنرانی، وعده‌هایی دادند و برنامه‌ای اعلام کردند و سپس

جمله‌ای گفتند: فکر نکنید که من سخنرانی کردم و احساساتی شدم، نه. «ذَمَّتِي بِمَا قَوْلُ رَهِينَةٍ» گردن من در گروی حرف‌هایی خواهد بود که زدم. «وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» و من خودم جلو می‌افتم تا در حد امکان به شعارهایم عمل کنم. این نشان می‌دهد که مسئولان حکومت اسلامی نباید به مردم وعده‌ای بدهند که اصلاً نمی‌خواهند و نمی‌توانند عمل کنند و اگر دادند و نشد، از مردم عذرخواهی کنند. حکومت دینی، موظف است اوضاع طبقاتی و سیاسی جامعه را به هم بریزد و تغییر دهد. حاکمان دینی نمی‌توانند محافظه کار باشند. حاکم علوی اصلاً ضدهٔ محافظه کاری و طرفدار عدالت است. امثال ما اگر به قدرت برسیم، شروع می‌کنیم به تملق مردم و این که اوضاع، خوب است و بهتر از این خواهد شد و این جور چیزها، یا مثلاً هوای همه را داریم، کاری می‌کنیم که همه راحت شوند و... اصلاً در هر انتخاباتی در دنیا وضع به همین منوال است؛ در غرب و شرق. اما حضرت امیر(ع) چه می‌گوید؟ می‌فرماید: سوگند به خدا در امتحان حاکمیت من، شما در هم می‌ریزید و غربال می‌شوید و همان گونه که کفگیر، دیگر را به هم می‌زند و بالایی‌ها را پایین و پایینی‌ها را بالا می‌برد، من شما را زیرورو می‌کنم و نمی‌گذارم این گونه ادامه بدهید «حَتَّى يَعُوذَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَاكُمْ وَأَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ» ایشان فرمود: «وَاللَّهِ مَا كَمَتُّ وَسُمَمَةٌ» به خدا سوگند هر چه به مردم مربوط بود، به آن‌ها گفتم و چیزی را از مردم پنهان نکردم. «وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً» به خدا سوگند در تمام دوران حکومتم حتی یک دروغ به مردم نگفتم.

ایشان در همان سخنرانی‌های ابتدای حکومتشان، خطاب به بعضی دوستان سابق خود که سابقه خوبی داشتند اما سوءاستفاده‌هایی هم کردند، فرمودند: عده‌ای از شما در دنیا و مزایای حکومت غرق شدید و شیفته زمین

و املاک و نهرهای خصوصی و اسب‌های گران و کنیزکان نازک‌بدن شدید، اما من شما را از این ننگ خارج می‌کنم. نگویید علی(ع)، حق ما را گرفت. هر کس گمان کند به خاطر سابقه‌اش یا نسبتش با پیامبر(ص)، حق مادی بیشتری از بقیه دارد، بداند که اجر جهاد و تقوا، نزد خداست و شما با هر کس که هم‌اکنون مسلمان شود و رو به قبله ما آورد، در حقوق و حدود، یکسان هستید. اما اعتراض‌ها و مبارزه‌ها علیه حکومت دینی ایشان بلافاصله آغاز شد.



## ◆ آزادی، قرائت‌ها، خودی و غیر خودی ◆

جلسه چهارم (۲۱ رمضان ۷۹)

شب ۲۱ ماه مبارک رمضان است و دیگر علی بن ابی طالب (ع) رفت و بعضی‌ها راحت شدند. خود علی (ع) هم راحت شد. این «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» که حضرت هنگام ضربت خوردن فرمود، یک معنی‌اش هم آن بود که دیگر تکلیف ما تمام شد. ایشان بارها پیش از این نیز گفته بود که از دست این مردم، خسته شده‌ام، سرانجام به جوار خدا رفتند و می‌دانید که ایشان مخفیانه دفن شدند و تا سال‌های سال، کسی حتی از محل دفن و مَضْجَعِ شریف ایشان مطلع نبود، جز بعضی از خَصِیصِین؛ اصحاب و شیعیان و اولادشان.

بعد از علی (ع)، طرفداران ایشان دو دسته شدند: عده‌ای بریدند و از سر ترس یا طمع به تدریج تجدید نظر کردند و دیر یا زود دچار استحاله شدند و عده‌ای هم کسانی بودند که عقل استواری داشتند و به ایمان خود مطمئن

بودند و با هر بادی که به بادبان‌شان می‌وزید، تغییر مسیر نمی‌دادند و از ترس مردم، به خدا پشت نمی‌کردند و بعد از علی (ع)، در راه علی (ع) استوار ماندند. اینان تربیت‌شده مکتب علی بن ابی طالب (ع) بودند که از تصمیم‌گرفتن نترسیدند و در کشاکش سودهای اقتصادی و سیاسی، چرب و شیرین قدرت و ثروت، زیر زبانشان مزه نکرد و دست از راه علی (ع) برنداشتند. این‌ها آدم‌هایی نبودند که ده - بیست سال بعد از علی (ع)، همان حرف‌هایی را بزنند که دشمنان علی (ع) قبلاً می‌زدند و کسانی نبودند که بعد از ده - بیست سال از علی بگذرند و علیه گذشته خودشان تبلیغات کنند. حضرت امیر (ع) اواخر عمرشان خطاب به دو دسته، یکی اکثریتی که تابع جو می‌شدند و یکی هم اقلیتی که خط و خطوط را درست می‌شناختند، دو پیغام داشتند: ایشان اواخر عمر شریفشان درباره اغلب مردم کوفه فرمودند: من متأسفم که گرفتار شما هستم. شما گوش دارید و نمی‌شنوید، زبان دارید و لال هستید. فرمود: شما نه در برخوردارهایتان، حریت و صداقت دارید و نه در گرفتاری‌ها و جنگ‌ها و مبارزه، قابل اعتماد هستید. گاهی ایشان مردم را به جهاد و جنگ، فرا می‌خواند: «فَسَكُّنُوا مَلِيًّا» یعنی همه خفقان می‌گرفتند و سکوت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌دادند که می‌آیند یا نمی‌آیند. و نمی‌آمدند. به گونه‌ای که حضرت (ع) یک بار در یکی از سخنرانی‌ها فرمودند که بالاخره در این جنگ‌ها، من یا ظالم هستم یا مظلوم، و در هر دو صورت شما باید در جبهه، حاضر باشید، یا با من و یا علیه من، باید بجنگید. چرا بی تفاوت نشسته‌اید؟ امام علی (ع) پیش از شهادت‌شان، سپاهی صد هزار نفری را برای نبرد نهایی با معاویه آماده می‌کردند تا کار آن‌ها را یک‌سر کنند. قبل از آغاز نبرد، ایشان به شهادت رسیدند ولی به امام حسن (ع) وصیت کردند



که حتما این سپاه را سازماندهی کنید و کار معاویه را یک‌سره کنید والا او کار شما را یک‌سره خواهد کرد یعنی سرنوشت به نقطه تعیین‌کننده و نهایی رسیده است. مردم پس از شهادت ایشان، با امام حسن (ع) بیعت کردند ولی حکومت امام حسن (ع) بیش از شش ماه نپایید و در یک عملیات پیچیده براندازی سقوط کرد. معاویه کل سرزمین‌های اسلامی را گرفت و وقتی به کوفه نزدیک شد، امام حسن (ع)، مردم را به جهاد فراخواند، اما آنان سست بودند. امام (ع) سخنرانی مهمتی در مسجد دارند که امر، بین شرف و زندگی، دایر شده است! بیایید نبرد سرنوشت با معاویه را به سامان برسانیم، اما از بین جمعیت، سر و صدا بلند شد و شعار دادند: «البقیة البقیة» یعنی دیگر بس است. در این سال‌ها، هرچه کشته و شهید دادیم، هرچه جنگیدیم و مصیبت دیدیم بس است، دیگر از جنگ و شهادت، خسته شده‌ایم. گفتند که حکومت شما بر حق است و ما می‌دانیم که تو امام عادل و درست می‌گویی و آن‌ها فاسدند، ولی ما حال جنگیدن نداریم. امام حسن (ع) از منبر پایین آمدند و فرمودند: تکلیف ما عوض شد و وقتی شما نمی‌خواهید، من با چه بجنگم؟ و بعضی از سران و افسران ایشان هم قبلا خیانت کردند. مسائلی پیچیده اتفاق افتاد که در نهایت، حکومت صالح دینی، براندازی شد. این وضع توده عوام بود. از آن طرف هم حضرت امیر (ع) یک پیام برای اقلیت داشت که عضو حزب باد و تابع فضا نبودند و خط و خطوط را درست می‌شناختند. به این عده گفته بودند: بعد از این که من بروم، فاسدترین و جانی‌ترین آدم‌ها بر شما حکومت خواهند کرد. زمانی که معاویه آمد، به کل سرزمین‌های اسلامی بخش‌نامه حکومتی کردند که هر کس هر جا سخنرانی بکند - در عروسی و عزا - بعد از بسم‌الله الرحمن الرحیم، باید علی را

لعن کنند، و چیزی نزدیک به هشتاد نود سال در بخش مهمتی از سرزمین های اسلامی، همه منبرهای حکومتی با لعن علی (ع) شروع می شد. یک چنین جوسازی وسیع و شدیدی علیه علی (ع) و آل علی (ع) و اهل بیت پیغمبر (ص) ایجاد شد. حضرت به این اصحاب خاص گفته بودند بعد از ما، این اتفاقات خواهد افتاد و چنین فضایی پیش می آید ولی «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِی طَرِیقِ الْهُدٰی لِقَلَّةِ اَهْلِهِ» راه درست و راه حق، صعب العبور است و جمعیتش کم است، ولی نکند شما برسید و به خاطر کمبود همراهان، وحشت کنید، این راه را تا آخر بروید. خود حضرت امیر (ع) نقل می کند که پیامبر (ص) روزی در حضور ما به درختی دستور دادند که: اگر به خدا و رسالت من ایمان داری، با ریشه هایت از خاک بیرون آی و جلوتر بیا. درخت به اذن الله از خاک بیرون آمد و به سوی پیامبر (ص) رفت. تعبیر من این است که درخت ها هم از رسول الله (ص) اطاعت می کردند، اما امیر المؤمنین (ع) را بعضی از سربازان و نیروهای قدیمی خودش هم دیگر اطاعت نمی کردند. خود ایشان هم می گویند زمستان ها به شما می گویم به جبهه بروید، می گویند سرد است، تابستان ها می گویم، می گویند گرم است. خوب، شما که از گرما و سرما می ترسید، از مرگ و شهادت نمی ترسید؟ چنین فضایی حاکم بود. ایشان به همان خواص فرموده بودند که بعد از من، خط و خطوط، درهم خواهد شد، اما بدانید: «الضَّلَالَةُ لَا تُوَافِقُ الْهُدٰی» مبدا سعی کنید حق و باطل را با هم جمع کنید و در صف بندی های عقیدتی، اهل تساهل و تسامح باشید. راه خدا را بشناسید و صریحا موضع بگیرید و با کسی معامله نکنید، ولو همه تبعید یا شهید شوید ولی تحمل کنید و بر سر این اصول، معامله نکنید.

﴿﴾ با اجازه شما حال چند سؤال در حوزه مباحث فرهنگی و اجتماعی روز طرح می‌کنیم. رابطه دین و آزادی از نظر حضرت علی(ع) چگونه توصیف می‌شود؟ دین به مسئله آزادی اجتماعی چه نگاهی دارد؟ آیا دین با آزادی قابل جمع است و اصلاً آزادی را چگونه باید تعریف کرد؟

قبل از پاسخ به حضرت عالی برای ادای دین از خداوند برای همه عالمان، فقیهان، محدثان و بزرگانی که میراث پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت(علیهم السلام)، این روایات گران‌قدر و راهگشا را در سخت‌ترین شرایط، حفظ و طبقه‌بندی کردند تا امروز در تاریکی این عالم، مشعل‌های نورانی را به دست ما برسانند، طلب رحمت می‌کنم و هم‌چنین برای امام عزیز و شهدا طلب علو درجه می‌کنم که نظامی ساختند که در این نظام بتوان این مطالب را طرح کرد، ولو جنبه انتقادی دارد. برادران اهل سنت نسبت به عریضی که پیش از این مطرح شد، سؤال یا ابهام نداشته باشند عرض می‌کنم آنچه راجع به خلیفه سوم نقل شد، قضاوت شخصی نبود، نقل تاریخی بود و این نکات را محدثان و مورخان اهل سنت نیز نقل کرده‌اند و بعضی روایات را از منابع اهل سنت نقل کردم. خود اهل سنت قبول دارند که روش خلیفه سوم با روش خلیفه اول و دوم - به خصوص در سال‌های آخر - قدری متفاوت بوده است و در عین حال، قصد اهانت به کسی نداریم.

اما راجع به سؤال شما، روایتی از حضرت امیر(ع)، در باب آزادی نقل می‌کنیم. ایشان در سال‌های آخر حکومتشان خطاب به مردم فرمود: «لَقَدْ أَحْسَنْتُمْ جِوَارِكُمْ» من حق همسایگی و حق زندگی در کنار شما را خوب ادا

کردم و به وظیفه‌ام در برابر شما عمل کردم و همه تلاش خود را برای نجات شما به کار بستم. «أَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رِيقِ الدُّلِّ وَ حَلَقِ الضِّمِيمِ» من شما را از بندگی و ذلت و خواری و از توسری خوری و ستم کشی و تحقیر شدگی، آزاد کردم، کاری کردم که در این جامعه دینی، انسان‌ها تحقیر نشوند، مورد اهانت قرار نگیرند، ذلیل و مورد ستم نباشند. یعنی در واقع، من به عنوان حاکم، ضامن آزادی شرافتمندانه شما بودم، زیرا این نیز وظیفه حکومت دینی است.

در روایت دیگری فرمود که فلسفه بعثت و نبوت این است که خداوند، پیامبرش را برانگیخت تا مردم را از پیمان ولایت انسان‌ها و اطاعت مردم، به سوی ولایت و اطاعت خدا نجات دهد و خلاص کند: «بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ عُهُودِ وَلَايَةِ الْعِبَادِ وَطَاعَتِهِمْ إِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ»: انبیا آمدند که بشر، اسیر، بنده و برده هیچ کس و هیچ طبقه‌ای نباشد و جز از خدا فرمان نبرد. هیچ انسانی حق ندارد به انسان دیگری، از طرف خود، امر و نهی کند. فرمود: «الطَّاعَةُ لِأَمِيرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» از هیچ حاکم و حکومتی اطاعت نکنید، اگر خلاف شرع و خلاف عدالت دستوری می‌دهد، چنین حاکمی واجب‌الاطاعه نیست بلکه جایز‌الاطاعه هم نیست. اگر مسئولان، برخلاف دین خدا، امر و نهی می‌کنند، اطاعتشان لازم نیست بلکه جایز نیست و این نص صریح روایت از پیامبر اکرم (ص) و از حضرت امیر (ع) است. علی (ع) خطاب به همه بشر فرمود: «قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا فَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكِ» خدا شما را آزاد آفرید، پس عبد و برده دیگران نباشید، آزاد باشید و کرامت خودتان را حفظ کنید. حساسیت اسلام و تشیع در مورد آزادی، حریت و کرامت انسان‌ها فوق‌العاده است. اما یک نکته هم عرض کنم که گاهی مغالطه و

سوء برداشت‌هایی در این خصوص، صورت می‌گیرد. آزادی، یک امر فراحقوقی و فراقانونی نیست، همان حقوق بشر است که در گفتمان دینی و غیردینی، جداگانه باید تعریف شود و هر جا که «حقوق» هست، «حدود» نیز هست. آزادی مطلق، عبارت از «حقوق» بدون «حدود» است و این علاوه بر آن که مفهوماً متناقض است، مصداقاً هم محال است. هیچ‌کس هم در دنیا تا حال نتوانسته از آن، دفاع نظری متقنی بکند. در عمل هم کسی نتوانسته به این تئوری وفادار بماند، چون عین هرج و مرج و انهدام نظام اجتماعی است. البته در روزنامه‌ها یا هنگام انتخابات ممکن است کسانی از آن حرف بزنند، والا در آکادمی‌ها و حلقه‌های علمی، هیچ‌کس از آزادی مطلق و از «حقوق بشر» بدون «حدود بشر» - نه در شرق و نه در غرب - حرف نزده است. منتها بعضی دوستان تعبیراتی دارند مثل این که ما باید هم جانب «دین» را داشته باشیم و هم جانب «آزادی» را، یعنی رعایت حال هر دو را باید داشته باشیم. این تعبیر البته ممکن است از سر حُسن نیت باشد ولی دقیق نیست و عاری از دقت علمی است. چرا؟ زیرا اگر گفتیم، که کاری کنیم تا هم «دین» و هم «آزادی» حفظ شود، بدان معنی است که خود «دین»، حاوی و ضامن «آزادی» نیست، بلکه آزادی را از بیرون، جداگانه باید به دین الصاق کرد و این نقض غرض خود دوستان است. چون اینان می‌خواهند با حسن نیت، اثبات کنند که دین، ضد آزادی نیست، اما وقتی تعبیر می‌کنند که هم دین و هم آزادی را باید داشت، این تعبیر، اثبات نمی‌کند که دین، ضد آزادی نیست، ولی اثبات می‌کند که دین، دست کم، مغایر با آزادی و چیزی غیر از آزادی است، به این معنی که آزادی در خود دین، تضمین نمی‌شود بلکه از خارج باید به دین، ضمیمه شود و این، نقض

غرض آقایان است. اگر گفتیم که هم «آزادی» داشته باشیم و هم «دین» را، یعنی آزادی و دین به نحو طبیعی و ذاتی، جدا از هم و رقیب یکدیگر هستند و ما می‌خواهیم این‌ها را به هم گره بزنیم. رقیب هستند، ولی سعی کنیم آشتی بدهیم یا باروش مکانیکی نزدیک‌شان کنیم. اما در نگاه امیرالمؤمنین (ع)، اساساً آزادی، چه آزادی معنوی یعنی آزادگی و چه آزادی‌های اجتماعی و سیاسی و حقوق بشر، جز در خود دین و ضمن کتاب و سنت، قابل احراز و دستیابی نیست. آزادی در تعبیر حضرت امیر (ع)، امری دینی است نه امر غیردینی که به دین، سنجاق شود. از سوی دیگر، «آزادی بدون پسوند» یعنی خود کلمه آزادی، نیز اصولاً معنای علمی ندارد و نمی‌توان در مورد آن با این ابهام، بحث علمی کرد.

هیچ تعریف علمی و آکادمیک و دقیقی از «آزادی بدون پسوند» وجود ندارد چه در شرق و چه در غرب، چه قدیم، چه جدید. همه‌جا آزادی در ضمن مکاتب حقوقی، مطرح می‌شود. آزادی در ذیل تعریفی که از حقوق بشر دارید، طرح می‌شود. هر مکتبی، تعریفی از انسان داده و به همان نسبت، تعریفی از حقوق و حدود انسان و آزادی‌های او داده است. بنابراین همه مکاتب، چه دینی و چه الحادی، آزادی را تقسیم به «مشروع و غیرمشروع» کرده‌اند، مسئله این است که کدام مکتب، چه آزادی‌هایی را مشروع و چه آزادی‌هایی را نامشروع می‌داند؟ اختلاف بین مثلاً اسلام و لیبرالیسم و سایر مکاتب در این نیست که «آزادی، آری یا نه؟»، بلکه اختلاف در این است که کدام آزادی‌ها آری؟ و کدام آزادی‌ها نه؟ آنجا گاهی اشتراک نظر دارند، گاهی اختلاف نظر دارند. پس به این دلیل، آزادی، خارج از دین، خارج از حقوق و حدود دینی، معنی ندارد بلکه باید

در داخل دین معنا شود. البته در جامعه دینی چنین است، والا برای جامعه لائیک، «آزادی»، و حقوق بشر حتما امر غیردینی و برون دینی است. البته آن‌جا هم آزادی، امر فراقانونی نیست و باید در قانون، تعریفش کنند و آن‌جا هم بشر دارای «حقوق» و «حدود» است، آن‌جا نیز آزادی، هم حدود و هم پسوند دارد، منتها حدود آن مادی است نه انسانی.

اما در منطق امیرالمؤمنین(ع)، حدود آزادی، الهی و انسانی است. بنابراین در منطق حضرت امیر(ع) اگر کسی پرسید که آزادی با دین، قابل جمع است یا نه؟ و آیا شعار «هم آزادی و هم دین»، شعار درستی است؟ باید پاسخ داد که اگر مراد، آزادی‌هایی است که در ذیل مکاتب غیردینی چون لیبرالیسم تعریف شده‌اند این سؤال، غلط است، زیرا مبنای اسلام، بر عبودیت است - و نه بر اباحه‌گری و لابلالی‌گری - حال آن‌که آزادی لیبرالیسم، مبتنی بر لابلالی‌گری و نفی عبودیت الهی است. اگر بگویند که مراد، آزادی‌های دینی و مشروع است، باز هم سؤال غلط است، زیرا در واقع، پرسیده‌اند که آیا دین با آزادی‌های دینی، قابل جمع است؟ معلوم است که قابل جمع است، زیرا این آزادی‌ها ذاتا جزء حقوق دینی و خود دین هستند. بنابراین در هر دو صورت، طرح این مسئله که چه کنیم تا هم آزادی باشد و هم دین، فکر می‌کنم عاری از دقت علمی است، مگر این که با تسامح گفته شده باشد، همچون بحث‌های روزمره تبلیغاتی و روزنامه‌ها و... .

🔗 مسئله دیگری که در بورس مباحث فرهنگی - سیاسی جامعه ما هم گاهی مطرح می‌شود، این است که آیا می‌شود از دین قرائت‌های مختلف داشت؟ مسئله تأویل قرآن و تفسیر به رای که در زمان حضرت علی(ع) هم مطرح بوده است، هم از لحاظ فکری

- سیاسی و هم از لحاظ اجتماعی. مثل سوءاستفاده یا سوءتعبیرهای خوارج یا تفسیر به رای‌های معاویه در ارتباط با حضرت علی (ع)، چه پاسخی داشته است؟

بحث تأویل دین یا تأویل قرآن، بحث بسیار مهمی از همان صدر اسلام تا کنون بوده است و هم در حوزه کلام و تفسیر و هم در حوزه مسائل سیاسی، منشأ آثار مهمی بوده و هنوز هم هست. پیامبر اکرم (ص) این مسئله را از قبل پیش‌بینی کردند و در یکی از جنگ‌های صدر اسلام به حضرت امیرعلیه‌السلام فرمودند این جنگ‌هایی که ما اکنون درگیر آن هستیم، نبرد «تنزیل» است؛ نبردی برای اصل تثبیت اسلام و قرآن، نبرد با کفار و مشرکان، و جنگی رو در رو و واضح میان حق و باطل. اما وقتی خواهد رسید که من نیستم، در دوران تو نبرد «تأویل» صورت خواهد گرفت و تو با بعضی دوستان کنونی که اینک هم‌رمز تو هستند، در آن دوران بر سر تأویل قرآن و تفسیر دین، درگیر خواهی شد. مسئله تأویل و تنزیل مخصوص صدر اسلام نیست، بلکه همیشه چنین است که وقتی نهضتی پیروز و تثبیت شود، مرحله تنزیلش پایان می‌یابد و سپس دوره تحریفش آغاز می‌شود و کسانی که دیگر نمی‌توانند آشکارا با آن نبرد کنند، شروع به تأویل و تحریف آن پدیده می‌کنند. با این توجیه که برداشت ما از مسئله چنان است و قرائت‌ها مختلف است و تأویل یا تفسیرهای دیگری هم می‌توان کرد، به شکل پیچیده‌ای با آن حقیقت، در می‌افتند. البته ما یک بار و برای همه موارد نمی‌توانیم بگوییم تأویل، جایز نیست یا هست. بسته به مورد، حوزه‌هایی است که در آن‌ها اجتهاد و اختلاف نظر، جایز است آن هم مشروط به آن که استدلال قاطع عقلی یا نقلی داشته باشد، نه بدون وجه.



آن‌جا البته امکان اختلاف رای و قرائت‌های متعدد وجود دارد و همه هم محترمند، البته نه این که همه درستند، بلکه همه محترم و مأجورند، مشروط به آن که استدلال قاطع عقلی یا نقلی، آن را حمایت کند و برخلاف مبانی و محکّمات دین نباشد، نه این که کسانی بگویند ما قرائت جدید داریم، اما تحت تأثیر مکاتب انحرافی، آیات قرآن را با اهداف لیبرالیستی یا مارکسیستی، تأویل و قرائت کنند و آن را «قرائت نو از دین» بنامند. چنانچه از دهه ۴۰ و ۵۰ و اوایل انقلاب، این تحریف دین با گرایش مارکسیستی می‌شد و قرآن را به گونه‌ای قرائت و تفسیر می‌کردند که با مارکسیسم، مناسب بیفتد و یا کسانی، تحت تأثیر دکترین لیبرالی به قرآن نزدیک شوند و آیات و روایات را با لیبرالیسم محک بزنند و تفسیر به رای یا اصلی - فرعی کنند و برخی از مفاهیم مذهب را کنار بگذارند، چون بر خلاف لیبرالیسم است و بقیه را هم تأویل و تفسیر به رای کنند تا با لیبرالیسم، موافق بیفتد. مثل آن بنده خدا که روی تختی خوابانند تا اگر پای او کوتاه بود، بکشند و اگر بلند بود اَرّه کنند. بعضی جریانات خواستند با دین این‌گونه برخورد کنند، تأویل و قرائت‌های نو و نواندیشی به این معنا ما نداریم.

اما به معنای اجتهاد و نوگرایی در راستای نصوص، البته نواندیشی داریم، در تشابهات و ظنیات دینی و عقلی، نوبت به اختلاف نظر و تکثر قرائت، اجتهاد و اختلاف نظر می‌رسد و جایز و بلکه به یک معنی، واجب و حتما محترم است. اما تحت عنوان نواندیشی، نمی‌توان علیه یک نصّ شرعی یا یک قطع عقلی، تفسیر به رای کرد. بخشی از دین، منقطع و قابل اجتهاد است و باید با روش درست در آن، اجتهاد صورت گیرد اما دین را نمی‌شود با هر مکتبی تطبیق داد و قابل جمع دانست و نامش را نواندیشی گذاشت.

قرائت جدید از دین، نباید به معنای تحریف دین باشد. دین، بالاخره مرزهای سلبی هم دارد. در این مورد روایتی بخوانم. حضرت امیر(ع) فرمود: مبادا قرآن را به رای خود تفسیر کنی و هرگونه بخواهی، قرآن را معنا کنی مگر از علمای حقیقی بشنوی «حتی تَفَقَّهُوا عَنِ الْعُلَمَاءِ». معنای قرآن را باید از آنان که اهل علم و دانا هستند، بشنوی و بفهمی. همچنین در روایات ملاحم، ایشان درباره اتفاقاتی در آخرالزمان که ظاهراً راجع به حضرت حج(ع) است می فرماید: ایشان وقتی می آیند: «يَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذْ عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ» یعنی در شرایطی که بسیاری، قرآن را بر اساس رای خود معنا می کنند و از قرآن آویزان می شوند تا معتقدات یا منافع خود را توجیه کنند، ایشان می آیند و قضیه را معکوس و اصلاح می کنند، به همه می گویند آرایتان را با قرآن تطبیق بدهید، نه قرآن و دین را با آرای خودتان. در روایتی دیگر حضرت فرمود: قرآن مکتوب، صامت است و «لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ» زبان ندارد، اما «لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ» یعنی حتماً مفسر می خواهد و مفسرش هم فقط مردان الهی هستند. سپس فرمود: «نَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ» ما اهل بیت معصومین(ع) باید قرآن را تفسیر کنیم. پس در مواردی هم که اختلاف نظر است، هر تفسیری نمی توان کرد.

﴿ نظر حضرت(ع) در مورد ارتباط دین با عقل و با امور دنیوی

چیست؟

ظاهراً در این چند جلسه تقریباً همه روایاتی که مطرح شد، جواب همین پرسش بوده است. اولاً توجه کنیم که به علت برخی واردات ترجمه‌ای از غرب در مباحث آکادمیک دین‌شناسی در حوزه جامعه‌شناسی

دین، روان‌شناسی دین، فلسفه دین و...، عده‌ای وقتی از دین سخن می‌گویند، دین را اولاً در ردیف جادو و توت‌م و اساطیر و از این قبیل بررسی می‌کنند و وقتی از دین بحث می‌کنند تقریباً همه این پیش‌انگاری‌ها را مسلم می‌گیرند. کسانی هم تحت عنوان کلام جدید و قرائت‌های غربی از دین، کلام مسیحی نیم‌قرن اخیر را ترجمه می‌کنند و می‌خواهند با اسلام و تشیع همان کاری را بکنند که با مسیحیت و بودیزم و... شده است. در این تفکر که از غرب، سرازیر شده، دین امری کاملاً غیرعقلانی است، فقط یک احساس و یک حادثه درونی است، چیزی مثل «روان‌درمانی» یا داروی آرام‌بخش که مردم، مشکلات زندگی را با بعضی توجیحات و توهمات مذهبی و اساطیری، تحمل کنند یا حداکثر دین را در حوزه «فراروان‌شناختی» مثل تله‌پاتی و... می‌شمارند و اصلاً آن‌گونه که دین در نهج‌البلاغه، معنی شده در متون جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین و فلسفه دین مطرح نشده است. عده‌ای می‌خواهند با مفاد قرآن و نهج‌البلاغه همان بکنند که دیگران با سایر ادیان کردند اما اینجا هم خودشان دچار مشکل می‌شوند و هم جامعه را دچار مشکل می‌کنند. هم‌چنین در مباحثی که راجع به دین در غرب می‌شود، دین اصلاً به امور حکومت، زندگی، اجتماعات، حقوق و تکالیف مردم کاری ندارد و واقعا جدا از سیاست و حکومت و حیات مدنی و اجتماعی است، حوزه دین جدا از حوزه عقل و جدا از حوزه علم است. پس دین اولاً فردی است و ثانیاً یک احساس است که نه به «عقل»، کاری دارد و نه به «عدل» و نه به امور استدلالی و نه به امور اجتماعی و نه به علوم تجربی.

اما در اسلام، «عقل» و «عدل» از ارکان دین به شمار می‌آیند، یعنی بدون عقل نمی‌توان به دین رسید و بدون دین هم حق «عقل» به درستی ادا

نمی‌شود. در فرهنگ اسلام و تشیع، بدون اجرای عدل و عدالت، ما جامعه دینی نداریم و تنها نامش دینی است و از طرفی، بدون اجرای دین هم عدالت اجرا نمی‌شود. روایتی است که ایشان در باب فلسفه دین و فلسفه نبوت می‌فرماید: «بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ لِيُثِرُوا لَهُمُ دَقَائِنَ الْعُقُولِ». خداوند، انبیا را یکی از پی دیگری فرستاد برای چه؟ سه فلسفه در این جا مطرح شده است: یکی برای آن که عقل مردم را بیدار و فعال کنند. یعنی انبیا آمده‌اند تا گنجینه‌های عقلانی بشر را استخراج و فعال کنند. کسانی که می‌گویند دین، غیرعقلانی یا ضدعقل است، مخالف با تعریف امیرالمؤمنین (ع) از فلسفه دین می‌اندیشند، چون در منطق اسلام، انبیا آمدند تا عقلا را بیدار کنند. آن‌ها برای تعطیل عقل نیامدند، صرفاً برای اینکه چند مسئله خارج از حوزه عقل را طرح کنند نیز نیامدند، بلکه تمام عقاید دینی، مستقیم یا با واسطه، به نوعی با عقل، اثبات می‌شود و عقلانی است. بعضی محتویاتش هم البته فوق عقل و فراعقل است، ولی آن هم مبانی و ریشه‌های عقلانی دارد که قابل استدلال عقلانی‌اند. در این روایت، حضرت در واقع می‌گویند انبیا و ادیان، حق حیات به گردن «عقل» دارند. از یک طرف، روایاتی می‌گویند که انبیا، «عقل بیرونی»‌اند و عقل، «پیامبر درونی» است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، یعنی انبیا و عقل، هر دو یک کار می‌کنند و یک پروژه را پیش می‌برند و اصلاً عقل در فرهنگ تشیع، یکی از منابع چهارگانه دین است. تشیع، در کنار «قرآن و سنت»، از «عقل»، بحث می‌کند. از آن طرف هم روایاتی داریم که پیامبر (ص) فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» یعنی بدانید کسی که عقل درستی ندارد، دین درستی هم ندارد. این بسیار جالب است که پیامبر (ص) از کسانی که نفی عقل و عقلانیت شود، نفی دیانت هم می‌کنند و

می‌گویند که اصولاً جایی که عقل نیست، دین هم نمی‌تواند باشد. عده‌ای نزد پیامبر(ص) کسی را توصیف کردند که فلاتی خیلی آدم خوبی است، اهل تهجد و دعاست و مقدس است.

پیامبر(ص) وقتی خوب حرف‌ها را شنیدند، فرمودند: «كَيْفَ عَقْلُهُ؟» عقلش چه‌طور است؟ گفتند عقلش البته یک مقدار مثلاً از استاندارد ممکن پایین‌تر است، ولی آدم مقدسی است. پیامبر(ص) دوباره فرمودند: «كَيْفَ عَقْلُهُ؟» عقلش چه‌طور است؟ یعنی این آدم به درد نمی‌خورد. البته در همان حدی که عبادت می‌کند، مأجور است ولی این آدم، آدمی نیست که انبیا می‌خواهند بسازند چون انبیا، به دنبال بیدار کردن عقل و عقلانیت در انسان‌ها نیز هستند. در فرهنگ تشیع، «عقل» در برابر «دین» نیست، این تضاد «عقل و دین» یا تضاد «علم و دین»، هیچ‌یک متعلق به فرهنگ اسلام و تشیع نیست، این‌ها همه از غرب آمده و متعلق به فرهنگ مسیحی بوده است. والا در تاریخ تمدن اسلامی می‌بینید که اصولاً عقل و علم، علوم تجربی و مفاهیم عقلی، همه در زیر سایه اسلام و تحت‌الحمايه اسلام رشد کردند و اسلام، استارت علوم جدید و تمدن جدید را زده است. چه‌قدر تشویق به علم در دین ماست؟ دوّمین فلسفه نبوت در همان روایت حضرت امیر(ع) این است که انبیا آمدند تا: «يُرُوهُمْ الْآيَاتِ الْمُنْدَرَّةَ مِنْ سَقْفِ مَرْفُوعٍ...»: این به بحث «علوم تجربی» مربوط است، یعنی انبیا آمدند تا به بشر بیاموزند که چگونه آیات طبیعی را رؤیت کند که همین مطالعات علمی و تجربی را شامل می‌شود. با استناد به چنین روایاتی و به تاریخ علم و تمدن، اصولاً باید گفت استارت علوم تجربی هم از ناحیه انبیا بوده است.

بخش سوّم این روایت به عنوان فلسفه دین، این است که می‌فرماید: خدا انبیا را فرستاد برای «معایش تحییهم» یعنی آمدند که راه‌های زندگی و معیشت دنیا را هم به مردم بیاموزند. حکومت و اقتصاد هم به دین، مربوط است و هرگز از دین، جدا نیست. پس «عقلانیت»، «علم» و «زندگی دنیوی»، همگی در فلسفه دین لحاظ شده است. روایت دیگری هم که بسیار قابل توجه مردم و نخبگان و مسئولان حکومتی باید باشد آن است که حضرت امیر(ع) فرمودند: «إِذَا بُنِيَ الْمُلْكُ عَلَى قَوَاعِدِ الْعَدْلِ» وقتی که سازمان دولت بر پایه‌های عدالت بنا شود و «دُعَى بِدَعَائِمِ الْعَقْلِ» و براساس خردگرایی و عقلانیت، مهندسی شود یعنی اگر حکومتی بتواند با مسئله «عدالت» و مسئله «عقلانیت» بدرستی کنار بیاید، خداوند آن نظام و طرفدارانش را تقویت می‌کند و دشمنانش را خاذل و تضعیف می‌کند.

👉 نگاه حضرت علی(ع) به مسئله قانون و قانون‌گرایی چگونه است؟  
مسئله تبعیض در قانون و نیز مسئله فراقانونی بودن یا مصونیت قانونی؟  
آیا حضرت در این خصوص هم نکاتی فرموده‌اند؟

بله، سؤال بسیار مهمی است. در اسلام و تشیع، مطلقاً چیزی به عنوان «فراقانونی» به این معنا که کسانی یا نهادها و افرادی باشند که هر کار دلشان بخواهد بکنند و تابع هیچ ضابطه و قاعده و قانونی نباشند، نداریم و هیچ‌یک از فقهای ما چنین چیزی نگفته‌اند. امام(رض) هم مطلقاً به چنین معنایی معتقد نبودند. البته توضیح خواهم داد که یک معنا از «فراقانونی» هست که بکلی تفسیر دیگری دارد و به نظر بنده، در مورد آن هم تعبیر

فراقانونی نباید کرد. منتها گاهی چون این تعبیر شده است من توضیح خواهم داد.

در خصوص «تبعیض در قانون»، روایتی از حضرت امیر(ع) را نقل می‌کنم که خطاب به خلیفه دوم است که گاهی به ایشان رجوع و مشورت می‌کرد، کمک می‌خواست و حضرت هم کمک می‌کردند و به ابوبکر و عمر مشورت می‌دادند، به عثمان هم انتقاد می‌کردند و هم مشورت می‌دادند. حضرت امیر(ع) به خلیفه دوم فرمودند که سه روش را اگر در حکومت خود پیش بگیری، بس است:

نخست- «إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ» یعنی قانون خدا را نسبت به دور و نزدیک، به یک اندازه و بدون تبعیض، اجرا کن و دو مورد دیگر هم یکی تقسیم عادلانه اموال است و دیگری حکم کردن به قرآن در خوشی و عصبانیت. پس اسلام به شدت با مسئله تبعیض در اجرای قانون، مخالف است. قبلا هم عرض کردم که حضرت امیر(ع) به کار گزار خائن فرمودند که این خیانت که به بیت‌المال کردی به خدا سوگند اگر حسن و حسین نیز می‌کردند، آن‌ها را هم با شمشیر می‌زدم. یا موردی که نقل می‌کنند یکی از دختران ایشان، ام کلثوم، یک‌بار از سر غفلت که البته خطا و تخلف قانونی هم نکرده بود، گردن‌بندی را از ابن ابی‌رافع، مسئول بیت‌المال، برای سه‌روز عاریه گرفته بود و ضامن هم شده بود که سالم برگرداند و این غیرقانونی نبود، اما به محض آن که حضرت(ع) خبردار می‌شوند، برخورد می‌کنند. ام کلثوم گمان می‌کرد کار اشتباهی نکرده است و توضیح داد که من فکر کردم کار درستی است. حضرت(ع) فرمودند: چون نمی‌دانستی بر تو می‌بخشم، والا اگر این کار آگاهانه صورت گرفته بود، نخستین زنی که در

حکومت من دستش قطع می‌شد تو بودی و بعد خطاب به دختر خود فرمودند که آیا همه زنان و دختران شهر، چنین گردنبندی می‌توانند ببندند؟ گفت: نه. فرمودند پس تو هم که دختر خلیفه هستی، چنین حقی نداری.

از این موارد زیاد است و در جامعه اسلامی نباید قانون را در مورد ضعیفان اجرا کرد و در مورد قدرتمندان و ثروتمندان، تساهل و تسامح به خرج داد. وقتی پیامبر(ص) حکومت تشکیل دادند دختر رئیس یکی از قبایل بسیار مهم که حضورش در جبهه اسلام بسیار استراتژیک بود، سرقتی مرتکب شده بود. حال باید حدّ الهی جاری می‌شد و دستش را قطع می‌کردند. ده - بیست شرایط قطع دست را داشت. اما «لای»ها و گروه‌های فشار به اطرافیان پیامبر(ص) و خود ایشان می‌گفتند که اگر با این دختر برخورد شود، ممکن است این قبیله و هم‌پیمانانشان عصبانی شوند و از اسلام خارج و مرتدّ بشوند و حتی با ما درگیر شوند. هر چه کردند، پیامبر(ص) فرمود: محال است. از پیامبر(ص) نقل شده که فرمود «امت‌ها و تمدن‌های پیشین، زایل و منهدم شدند برای آن که قانون را در مورد ضعفا اجرا می‌کردند و در مورد، قدرتمندها و ثروتمندها اجرا نمی‌کردند.»

وقتی در جامعه‌ای، آفتابه‌دزد را مجازات کنند ولی از کنار دزدی‌های کلان بگذرند یا سر و ته آن را به هم بیاورند، به نصّ امیرالمؤمنین(ع)، به نصّ پیامبر اکرم(ص)، این جامعه، هنوز جامعه دینی نیست و در خطر انهدام و سقوط است و پایه‌ها و ارکان آن جامعه، متزلزل است. پس «فوق قانون» به این معنا که کسانی در جامعه اسلامی یا حکومت، هر کاری که بخواهند بکنند مطلقاً نداریم حتی در رأس حکومت، خود پیامبر اکرم(ص)، بیش از همه مردم، تابع قانون اسلام بود و ولیّ امر هم بیش از همه مردم در مسائل



شخصی، تابع قانون الهی باید باشد. اما این جا مسئله دیگری هست که گاهی خلط می‌شود، و آن اختیارات حکومتی است که بحث «ولایت مطلقه فقیه» امام راحل هم در این رابطه طرح شد. «ولایت مطلقه»، تنها یک شباهت لفظی با «حکومت مطلقه فردی» در علوم سیاسی دارد که آن‌جا حکومت مطلقه در برابر حکومت مشروطه است اما این «ولایت مطلقه» که امام گفتند به معنی «حکومت مطلقه فردی» در برابر مشروطه نیست چون خود امام فرمودند که ولایت مطلقه فقیه، حکومت مشروطه اسلامی است. «ولایت مطلقه» یعنی این که حکومت در شرایط خاص و بحرانی که بن‌بستی پیش می‌آید و قانون‌های عادی نمی‌توانند مشکل را حل کنند یا مسئله مهم‌تر و مصلحت مهم‌تر اجتماعی پیش می‌آید، موقتا آن ماده قانون را به‌خاطر قانون اهم یا مصلحت اهم و مهم‌تر اجتماعی به تأخیر بیندازند و این قبل از آن که یک مسئله شرعی باشد، مسئله‌ای عقلی است و در همه حکومت‌های عالم به این معنا، ولایت مطلقه، جاری است، یعنی اختیارات فراقانونی برای شرایط بحرانی را قبول دارند. حتی جان‌لاک که پدر «جامعه مدنی» در لیبرالیزم کلاسیک است، تصریح می‌کند که حکومت‌های مشروع در شرایط خاصی باید به «قانون نانوشته» عمل کنند که عبارت از مصالح اجتماعی و موقتی است. مثالی بزنم که ولایت مطلقه روشن‌تر شود و منظور ما از «فراقانونی» به معنای درست آن آشکار گردد. ولی فقیه، فراقانون به معنای اول نیست، اما به معنایی که اکنون گفتم، هست. مثالی می‌زنم: گاهی که سرچهارراه، گره ترافیک، کور می‌شود شما می‌بینید که در این شرایط خاص، موقتا با آن که چراغ، قرمز است، افسر راهنمایی اجازه عبور می‌دهد و در طرف دیگر که چراغ، سبز است، فرمان توقف می‌دهد.

یعنی علی الظاهر «فراقانونی» عمل می‌کند و موقتا قانون را تعطیل کرده است، چرا؟ به‌خاطر مصلحت مهم‌تری. چون گره این ترافیک با اجرای قانون عادی، حل نمی‌شود و باید خود او وارد عمل شود. آن «فراقانونی» که اسلام، قبول دارد و همه مکاتب در همه حکومت‌های دنیا هم قبول دارند، این معناست و امری عقلایی است. منتها این تعطیل قانون عادی، اولاً موقتی است نه دائمی، و ثانیاً به‌خاطر منافع شخصی نیست، بلکه از سر مصالح اجتماعی است. در انقلاب ما هم ولایت مطلقه به این معنا به‌خاطر مصلحت جامعه چندبار در زمان امام و زمان کنونی، اعمال شد. همه، از باب رعایت مصالح اجتماعی بوده است. یکی همین انتخابات مجلس ششم در تهران بود. اختیارات فراقانونی در ولایت مطلقه به این معنا، برای مهار کردن مشکلات جامعه و رعایت مصالح اجتماعی است که در شرایط خاص، موقتا قانونی به‌خاطر مصلحت مهم‌تر اجرا نشود والا فراقانونی بودن به این معنا که اشخاص یا نهادهایی باشند که در حکومت، هر تصمیمی دلشان بخواهد بگیرند، چنین چیزی در حکومت اسلامی و فرهنگ تشیع نیست و این حکومت برخلاف شرع و حکومت طاغوت و جور می‌شود. این اختیارات فراقانونی هم در واقع، قانونی است و در قانون اسلام و قانون عقل و قانون اساسی، تصریح شده است.

﴿تفسیر حضرت امیر(ع) و نگاه دینی ایشان را در خصوص این که تکلیف مقدم بر حق است یا حق مقدم بر تکلیف، هم تحلیل بفرمایید.﴾

نحوه ورود مباحثی چون «تقدّم حقّ بر تکلیف» به بورس مباحث سیاسی، یکی از مغالطه‌های سیاسی و روزنامه‌ای بود که متأسفانه در مملکت رایج شد. اصولاً حقّ و تکلیف، نه از نظر مفهومی، بدون یکدیگر معنا دارند و نه از نظر مصداق در خارج، بدون یکدیگر قابل تحقق هستند. چون حقّ شما به گردن من، همان تکلیف من در برابر شما خواهد بود و به عکس. این‌ها دو روی یک سکه‌اند و معنی ندارد که حقّ باشد و تکلیف نباشد یا تکلیف باشد و حقّ نباشد. رواج این مغالطه‌ها ناشی از دو افراط بوده است و از صدر اسلام هم این دو بیماری بوده‌اند: یکی از ناحیه کسانی که نسبت به تکالیف شرعی، حساس هستند، اما در مورد حقوق شرعی انسان‌ها و حقوق مردم کمتر حساسند، یعنی گمان می‌کنند که حقوق مردم، امری غیر دینی است و مقدس نیست. از آن طرف هم یک جریان ماتریالیستی و مادی داریم که بویژه از غرب، وارد شده و همان اومانیزم الحادی است که برای بشر، فقط «حقوق» قایل است و وظیفه و تکلیف الهی، قایل نیست. یعنی همین که از مسئولیت انسان در برابر خدا و مسئولیت الهی او در برابر دیگران و مسئولیت اخلاقی بحثی به میان بیاید، می‌گویند تجاوز به حقوق بشر شده و اصولاً «تکلیف» را «ضدّ حقوق»، تلقی می‌کنند، حال آن که «تکلیف»، ضامن «حقوق» است و کسانی که با تکلیف، مبارزه می‌کنند، در واقع با گوهر انسانیت انسان مبارزه می‌کنند؛ همان گوهری که آیه کریمه «الْجِبَالُ فَآئِنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» به آن اشاره دارد: کوه‌ها ابا کردند و نپذیرفتند، ولیکن انسان پذیرفت. این، همان گوهر تکلیف است، والا «حقوق» را که حیوانات هم دارند و باید هم داشته باشند. در اسلام، گیاهان و حیوانات هم حقوق دارند. حقوق بشر در دین ما امر بسیار مقدسی است، به

همان دلیل که تکالیف، مقدّس اند یعنی حقوق و تکالیف، هر دو از طرف خدا آمده و فقهای ما نسبت به حقّ الناس، بسیار حسّاسند و حقوق مردم را محترم و شرعاً مقدّس می‌دانند، نه فقط حقوق بشر، بلکه حقوق حیوانات هم مهمّ است. من روایتی از حضرت امیر(ع) بخوانم: ایشان مأمور فرستاد که برود زکات بگیرد. فرمود: این مال زکات را که می‌آوری شترها را بین راه مراقبت کن. توجه بفرمایید که راجع به حقوق شترها چه می‌گویید؟ می‌فرماید: وقتی شترها را می‌آوری مبدا بین ماده شتر با فرزند شیرخوار او جدایی بیفتد، مواظب باش که بچه و مادر از هم جدا نشوند، مادر را آنقدر ندوشید که شیری برای فرزندش نماند. توجه کنید که ولیّ امر مسلمین راجع به چه چیزهایی دقیق است؟ این که بچه شتری که در دست حکومت است، نکند بین راه گرسنگی بکشد و اسلام برای حقوق او هم نگران است. نه فقط حقوق انسان‌ها و حقوق حیوانات، حتی حقوق گیاهان هم در اسلام، مهمّ است. از پیامبر(ص) نقل شده است که اگر نهالی در دست توست و می‌خواهی بکاری، اما ناگهان می‌بینی علایم قیامت آشکار شد، نهال را مینداز، بلکه بکار. حقّ آن نهال این است که کاشته شود. نگو اینک که قیامت است، کاشتن این نهال چه فایده دارد؟

پس اولیای دین نسبت به حقوق مردم بسیار حسّاس‌اند. ما البته حسّاس نیستیم. برای ما همان‌طور که تکالیف، مهم نیست، حقوق هم مهم نیست. ملاحظه کنید ایشان می‌گویند شترها را که می‌آوری زیاد ندوان و خسته‌شان نکن، بین شترها با عدالت رفتار کن، شترهای خسته را استراحت بده، اگر به آبگیری رسیدی، شترها را ندوان و آرام ببر، بگذار سیراب شوند، آن‌ها را از زمین‌های سرسبز بیاور، نه جاده‌های خشک تا بین راه گرسنگی نکشند،

ساعاتی به شترها راحت باش بده و موقعی که آب می‌آشامند یا می‌چرند، مهلتشان بده و فشار نیاور. این دین و حکومت دینی را که به فکر شترهای بین راهش نیز هست، آیا می‌شود متهم کرد که حقوق بشر برای آن مهم نیست و محترم نبوده است؟ حضرت امیر(ع) فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدَّمَةً لِحَقِّهِ». خداوند، حقوق مردم را مقدمه حقوق خودش (حقُّ الله) قرار داد. «فَمَنْ قَامَ بِحَقِّقِ عِبَادِ اللَّهِ» پس کسی که به حقوق مردم احترام بگذارد، می‌تواند به حقوق خدا و حقوق الهی هم قیام بکند، یعنی کسی که برای حقوق مردم، احترام قایل نیست، بدانید که نمی‌تواند بنده درستی برای خدا باشد و کسی که حق الناس را درست ادا نکند، حق الله را هم به نیکی ادا نمی‌کند. یا در عهدنامه مالک اشتر ایشان به مسئولان حکومتی می‌فرماید: اگر مسئولان حکومتی در حکومت اسلامی به مردم، ستم کنند، قوم و خویش بازی کنند، محاربند. این روایت راجع به تبارگرایی و آفازاده‌بازی است. فرمود: این‌ها ظلم به مردم است و کسی که به مردم ستم کند، علاوه بر مردم، خدا خود، دشمن اوست. «كَانَ اللَّهُ خُصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ» حضرت امیر(ع) دو جا در عهدنامه مالک اشتر، تعبیر محارب را به کار بردند یعنی کسی که با خدا اعلان جنگ بدهد و هر دو هم در مورد مسئولانی است که در حکومت اسلامی به حقوق مردم تجاوز و باندبازی کنند. فرمودند: «كَانَ حَرِباً لِلَّهِ». یعنی کسی که به مردم در حکومت اسلامی، ستم کند، محارب است و به خدا اعلان جنگ داده است. یک‌جا ایشان فرمودند که «حق»، موقع سخنرانی کردن و توصیف کردن، خیلی وسیع است و راجع به آن خیلی می‌شود حرف زد، اما موقع عمل، بسیار تنگ می‌شود و عمل به آن دشوار است. فرمودند: لا یجری لِأحدٍ الاّ جَری علیہ، هیچ کس حقوقی ندارد الا این

که حقوقی علیه اوست یعنی تکلیف هم دارد و هیچ کس نیست که تکلیف داشته باشد الا این که حقوق هم دارد. پس همه، حق و تکلیف دارند و هیچ کس نیست که در جامعه و حکومت اسلامی، تنها حقوق و اختیارات داشته، ولی مسئولیت و تکلیف نداشته باشد یا کسانی باشند که تکلیف داشته و حقوقی نداشته باشند. نه، حضرت امیر(ع) صریح می گویند که همه، هر دو را داریم. یک جا می فرمایند: مردم، شما حقوقی بر گردن من دارید که همان تکلیف من در برابر شماست: یکی این که من خیر شما را بخواهم و به شما خدمت کنم، دوم این که من اموال عمومی و سرمایه های ملی را بین شما و برای خود شما خرج کنم، سوم شما را آموزش بدهم. چون حکومت، مسئول رشد سطح فکر و بینش مردم و ارتقای علم و فرهنگ جامعه هم هست «تَعْلِمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا» و چهارم «تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْمَلُوا» یعنی شما را تربیت عملی و تأدیب کنم. پس یکی از حقوق مردم آن است که حاکم، تربیتشان کند. تأدیب و ادب، اشاره به مسئله فرهنگ و اخلاق عمومی است. دولت نمی تواند در مسائل فرهنگی، بی تفاوت باشد. حضرت امیر(ع) فرمودند: مردم، بدانید که خدا برای همه شما حقوق یکسان قرار داده است «اللَّهُ جَعَلَكُمْ فِي الْحَقِّ سَوَاءً» همه، حقوق مساوی دارید. این را بدانید تا سرتان کلاه نگذارند. «أَسْوَدُكُمْ وَأَحْمَرُكُمْ» سیاه، سرخ و هر که هستید حقوق مساوی دارید و خداوند رابطه بین حاکم و شما را مثل رابطه پدر و فرزند، خواسته است یا چون رابطه برادر با برادر و خواهرش؛ رابطه ای گرم و انسانی. بعد فرمود «اعلموا انَّ حَقَّكُمْ عَلَىٰ انصافكم و التَّعْدِيلِ بَيْنَكُمْ» حق شما بر گردن حاکمیت و مسئولان حکومتی، اجرای عدالت است. یعنی حاکمان، موظفند و تکلیف دارند که نسبت به شما انصاف را رعایت و عدالت را اجرا کنند، این حق

شماست. حضرت به مردم، آگاهی می‌دهند که حقوقتان را بشناسید و مطالبه کنید و نگذارید کلاهتان را در جامعه اسلامی بردارند. متأسفانه راجع به همین روایت، در مقاله‌ای از این آقایان روشنفکران خواندم که گفته بود: این‌ها می‌گویند که حاکمان، والدند و مردم، ولدند و این پدرسالاری و پاتریمونیالیسم و اقتدارگرایی است و خلاصه این که ما رابطه حاکم با مردم را از نوع رابطه پدر و فرزند نمی‌پذیریم، بلکه باید رابطه «شهروند و دولت» باشد. اینان حواسشان نیست که رابطه «پدر و فرزندی» که حضرت امیر(ع) می‌گویند، به مراتب بالاتر از رابطه «شهروند و دولت» است. رابطه «دولتمرد و شهروند»، رابطه خشک قانونی و رابطه تحکم است، اما رابطه برادری و پدر و فرزندی در حکومت، بالاتر از قانون است، یعنی علاوه بر قانون، یک رابطه انسانی و عاطفی است. می‌گوید مثل پدری که نگران فرزندش است، حاکمان و مسئولان باید با همان حرارت و صداقت، نگران مردم باشند. فرض کنید که مسئولان حکومت، همه چنین باشند که برای مردم، نگران باشند، چنان‌چه برای فرزند خودشان نگرانند. حضرت امیر(ع) یک جا می‌گویند: من شب را چگونه آرام بخوابم در حالی که احتمال می‌دهم در گوشه‌ای از سرزمین اسلامی، امشب یک خانواده، گرسنه بخوابد؟ رابطه فرزند و پدری ربطی به پاتریمونیالیسم ندارد. نباید تنها رابطه خشک قانونی باشد. ایشان به مسئولان حکومتی می‌گویند: «أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ»، به دلتان حالی کنید و بفهمانید که با مردم باید براساس رحمت، محبت و لطف، حکومت کنید و مدار حکومت اسلامی، این است و فقط با قانون و آمریت نمی‌توان جامعه را اداره کرد. فورمالیته هم نباید باشد که ظاهراً لبخند بزنند ولی باطناً تکبر داشته باشند. بلکه باید احساس درد مشترک با مردم کنند و

این احساس را وارد قلبشان کنند. از پیامبر (ص) نقل شده که ایشان روزی خطاب به مردم محروم، فرمودند: «مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَ مَعَكُمْ الْمَمَاتُ»: زندگی در کنار شما، مرگ در کنار شما.

این رابطه حاکم اسلامی با مردم است؛ زندگی و مرگ در کنار توده‌های محروم باشد. فرمود زندگی با شما، مرگ با شما. اساس حکومت، احساس درد انسانی و برادری دینی است. حضرت در عهدنامه مالک اشتر به مسئولان حکومتی می‌گویند که نسبت به مردم مثل گرگ درنده‌ای نباشید که خوردن و پاره کردن مردم و سوءاستفاده از موقعیت را غنیمت بدانید چون مردم دو گروه هستند: یا برادر دینی شما هستند، متدین و انقلابی هستند و یا اگر هم فکر شما نیستند «نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ»: انسانند و زیر سایه حکومت شما زندگی می‌کنند و حقوقشان محترم است. این سوء تفاهم در مورد کلمه «رعیت» هم پیش آمده است. می‌بینم گاهی می‌نویسند که اسلام سنتی، رابطه حاکم با مردم را رابطه ارباب و رعیت می‌داند. اینان نمی‌دانند که «رعیت» در کلام عرب و لسان روایت بدان معنی نیست که در زبان فارسی است و آن را کلمه توهین‌آمیزی مثل نوکر و در مقابل ارباب می‌دانند. چنین نیست، چون در لغت عرب، «رعیت» از ریشه «رعایت» می‌آید. رعیت یعنی کسانی که باید حقوق و حرمتشان رعایت شود. حاکم را «راعی» می‌نامیم، یعنی کسی که باید مردم را رعایت کند. پس رعیت، کلمه توهین‌آمیزی نیست، هم‌چنین معنی کلمه «ولایت» و بسیاری از کلمات دیگر، هیچ‌یک این نیست که همه مسئولیت تنها به حاکمان، منتقل می‌شود و مردم هیچ مسئولیتی ندارند و مردم صحنه مشارکت سیاسی را ترک کنند. و لذا در همان ابتدای خلافت، حضرت امیر(ع) در نخستین



سخنرانی خود خطاب به مردم فرمود: «یا ایها الناس اعینونی علی انفسکم»، مردم، به من کمک کنید، در مورد خودتان به من کمک کنید، آنجا که باید اطاعت کنید، قانون را رعایت کنید. ایشان، مردم را به مشارکت فراخواند و این یعنی که من بدون شما نمی‌توانم حکومت اسلامی و جامعه دینی بسازم، شما باید به من کمک کنید. حضرت فرمود: «یا ایها الناس» نه «یا ایها المؤمنون»، یعنی از همه مردم و همه کسانی که در جامعه دینی زندگی می‌کنند، کمک خواست. از طرفی هم پیامبر(ص) خطاب به همه مردم می‌گویند: «کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیْتِهِ» یعنی چنین نیست که تنها حاکمان، مسئولند و به مردم بگویند شما دنبال کار خودتان بروید و ما حکومت می‌کنیم. نه، همه مردم در این قضیه باید حاضر باشند و نظارت و کمک کنند.

**للہ** رابطه حاکم با مردم باید رابطه‌ای انسانی و برادرانه و نسبت پدر و فرزندی باشد، اما در ابعاد اجتماعی، با مسئله خشونت هم روبه‌رویم. حضرت امیر(ع) در این رابطه چه نظری داشتند؟

بحث خشونت هم از بحث‌هایی است که به علل سیاسی و غیرمعرفتی، مورد سوءتفاهم و القائات بدی قرار گرفت. اگر مراد از خشونت، خشونت‌های حیوانی و صدمه‌زدن به جان و مال و آبروی مردم باشد، این مصداق ظلم و بَغی و محاربه با خداست، اما اگر مراد از بحث خشونت، زیر سؤال بردن احکام دین است، نکته دیگری است. چنان که متأسفانه بعضی روزنامه‌ها در این سال‌ها نوشتند که امام حسین(ع) اگر در کربلا شهید شد،

قربانی خشونت جدش شد، چون پیغمبر در بدر، خشونت کرد و با مشرکان درافتاد و آن‌ها را کشت، آنان هم از اولاد پیامبر (ص)، در کربلا انتقام گرفتند. یکی از همین روزنامه‌ها، قصاص را حکم خشن و قرون وسطایی خواند. اگر مراد از خشونت ستیزی، این است، توطئه علیه دین خواهد بود، چون مگر چه کسی را قصاص می‌کنند؟ کسی را که علیه انسان بی‌گناهی، خشونت مرتکب شده، قصاص می‌کنند. قصاص، نوعی اعمال خشونت است، اما خشونتی است که برای محدود کردن خشونت‌های ظالمانه و مهار کردن خشونت، اعمال می‌شود. بحث جهاد و مراتب شدید نهی از منکر، خشونت حیوانی نیستند، بلکه قاطعیت در راه اجرای عدالت و مصلحت مردمند. این خشونت نیست. آری، امیرالمؤمنین (ع)، علیه کسانی که به حقوق مردم تجاوز می‌کردند، خشونت نشان می‌داد. مثل همان مورد اهواز که قبلاً عرض کردم، ایشان علیه کسانی که به حریم خدا اهانت می‌کردند، البته بعد از موعظه، خشونت می‌ورزید و تعبیر «خشن» راجع به خود حضرت امیر (ع) هم به کار رفته است. پیامبر (ص) ایشان را یک بار به یمن فرستادند و موقع حج در سفر بازگشت بودند که حضرت، کاروان را به کسی سپردند و از کاروان جدا شدند تا سریع تر خود را به پیغمبر (ص) برسانند، تا در حج با پیامبر (ص) همراه باشند، بعد به دلیلی لازم شد که ایشان برگردند و دوباره همراه کاروان شوند. حضرت برگشتند و دیدند که نیروهایشان بخشی از پارچه‌های یمنی را که متعلق به بیت‌المال بوده، بین خود تقسیم کرده‌اند تا برای لباس احرام استفاده کنند. حضرت پرسیدند: با اجازه چه کسی این کار را کردید؟ این اموال باید ابتدا به ولی امر و پیغمبر برسد و سپس توزیع شود.

سپس دستور داد هر که هرچه را برداشته، دوباره برگرداند. بعضی ناراحت شدند و نزد پیغمبر، شکایت حضرت امیر(ع) را کردند که ایشان با ما رفتار تندی داشتند و به خاطر چند تکه پارچه، با ما برخورد کردند.

پیامبر(ص) در دفاع از حضرت امیر(ع) فرمود: «علی، خَشْنُ فِی ذَاتِ اللَّهِ». علی(ع) در راه خدا و برای اجرای عدالت، خشن است، و این یک ارزش است. اما اگر مراد از خشونت، خشونت‌های حیوانی و ظلم به مردم باشد، ابادا اسلامی نیست، و غرب، خود مظهر خشونت در تاریخ است. در این صد سال اخیر، خشونت‌هایی که از طرف غرب در دنیا اعمال شده، در کل تاریخ بشر، بی سابقه بوده است. این سلاح‌های شیمیایی، بمب‌های میکروبی و هسته‌ای و دو سه جنگ بین‌المللی و... هرگز این همه کشتار در تاریخ نشده بود که این متمدن‌ها به راه انداختند. روایت زیبایی از حضرت امیر(ع) راجع به امام زمان(عج) رسیده که فرمود: وقتی حضرت حجّت(عج) می‌آیند و قیام آخرالزمان را شروع می‌کنند، عهدنامه‌ای دارند که میثاق بین ایشان و اصحابشان یعنی ۳۱۳ نفری است که در واقع، افسران نهضت جهانی اسلام و مدیران حکومت جهانی عدالت هستند. آن‌ها به اصطلاح گلوبالیزیشن مهدوی را در برابر گلوبالیزیشن سرمایه‌داری غرب مدیریت می‌کنند که جهانی شدن به سبک امام مهدی(عج) است نه به سبک سرمایه‌داری غرب. در روایت است که از این ۳۱۳ نفر، ۵۰ نفر زن هستند که انقلاب جهانی و حکومت جهانی را با کمک آن‌ها تشکیل می‌دهند و همه این بلوک‌های قدرت جهانی را سرنگون می‌کنند. این یک ملحمه کبری است، انقلابی بسیار بزرگ و خونین است، خشونت بزرگی است که همه انبیا هم وعده آن را دادند که در آخرالزمان، عدالت جهانی، در مواردی باید با خشونت

شدید و خونریزی اجرا شود چون کسانی که با مدارا و نصیحت، اصلاح نمی‌شوند، امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با شمشیر و خشونت، آنان را علاج خواهد کرد. ولی در عین حال، همین انقلابی که یک بعد خشونت‌آمیز وسیع هم از جهاتی در برابر ظالمان خواهد داشت، مع‌ذلک حضرت امیر(ع) می‌گویند جزء عهدنامه امام زمان(عج) با اصحاب اصلی و آن ۳۱۳ نفر در ابتدای قیام این است که خشونت بیجا نورزند و از آن‌ها پیمان می‌گیرد. در آن روایت آمده است: قائم ما از اصحابش پیمان می‌گیرد که در این انقلاب جهانی و حکومت جهانی، به کسی دشنام ندهند، حریمی را هتک نکنند، به خانه‌ای بی‌اجازه هجوم نبرند، کسی را به ناحق نزنند.

باید توجه داشت که یک واعظ منزوی در گوشه‌ای و برای عده‌ای پای منبر موعظه نمی‌کند، بلکه رهبر بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ و یک جنبش خونین جهانی است که می‌آید تا نظام اقتصادی و سیاسی بین‌الملل را به هم بریزد، اوست که با اعضای اصلی این انقلاب جهانی چنین سخن می‌گوید و می‌گوید که خونی از دماغی به ناحق نباید بریزد و در این انقلاب، یک فحش نباید بدهند، به خانه کسی بی‌اجازه نباید حمله کنند و فرمود: بعد از پیروزی این نهضت، مسئولان حکومت امام زمان(عج) برای خود نباید چیزی بیندوزند. این هم در همان عهدنامه است: برای خود، طلا و نقره گنج نکنند، سرمایه اندوزی خصوصی و رانت‌خواری نکنند، غذای عمومی مردم را اتبار نکنند، مال یتیم و انسان بی‌پناه را نخورند، لباس خز و حریر نپوشند، کمر بند زرین نبندند و صورت بر خاک بگذارند و در راه خدا جهاد کنند و اهل عبادت باشند.

اما بخش دوم این عهدنامه جالب‌تر است. حضرت امیر(ع) می‌گویند که متقابلاً مهدی(عج) ما هم تعهداتی می‌کند: «يَشْتَرُ عَلِيَّ نَفْسَهُ لِهَمِّ» یعنی خود مهدی(عج) هم متعهد می‌شود: «يَمْشِي حَيْثُ يَمْشُونَ» همان‌گونه رفت و آمد کند و از همان راهی برود که دیگران می‌روند، راه و روش اختصاصی نمی‌خواهد، «يَلْبَسُ كَمَا يَلْبَسُونَ» همان لباسی را می‌پوشد که دیگران می‌پوشند که در حدّ طبقه پایین مردم است و سوار بر همان مرکبی می‌شود که آنان می‌شوند «يَرْضَى بِالْقَلِيلِ» در زندگی خصوصی خود، حضرت حجّت(عج) به اندک، بسنده خواهد کرد و جامعه بشری را در شرق و غرب از عدالت خواهد آکند. همه این تعابیر در روایت آمده است.

**للّٰه** بحث دیگری که به همین سبک، مطرح شده، بحث «خودی و غیر خودی» است. حضرت علی(ع) در این خصوص چه می‌فرماید؟

اگر مراد از دغدغه «خودی و غیر خودی»، این است که آیا نیروهای یک انقلاب، حقّ دارند با مخالفان اصول و مبانی آن نهضت، ائتلاف کنند و با آنها در یک جبهه قرار بگیرند و علیه مبانی انقلاب، کاری کنند، حتماً مرز «خودی» و «غیر خودی» بسیار مرز روشن و قاطعی است. یعنی نباید با غیر خودی و کسانی که مخالف با جبهه حقّ هستند و ضدّ انقلاب‌اند، کنار آمد و مرزهای عقیدتی را محو کرد. اگر مراد این است که در حکومت اسلامی را باز بگذارید تا هر کس آمد وارد حکومت شود، ولو این که اصل این حکومت را قبول ندارد یا اصلاً شرایط حکومت را ندارد، بله، اسلام، مرز خودی

و غیر خودی را به نحو اکید مشخص کرده است و امیرالمؤمنین (ع) حتی بسیاری از اصحاب پیغمبر (ص) و دوستان قدیمی خود را غیر خودی دانست و از حکومت، حذف کرد و راهشان نداد و به همین علت هم سه جنگ داخلی میان جناح‌های ظاهرا اسلامی با ایشان در گرفت. اما اگر بحث «خودی و غیر خودی»، ناظر به حقوق مردم است، به این معنا همه، خودی بودند حتی کسانی که حکومت اسلامی را قلبا قبول نداشتند و با علی بن ابی طالب (ع) مخالف بودند، حضرت (ع) می فرمود: با من مخالف هستید، باشید ولی تا وقتی قانون نشکسته‌اید و علیه حکومت، وارد براندازی و مبارزه نشده‌اید و زندگی عادی دارید، با شما کاری ندارم، حتی حقوقشان از بیت‌المال هم محفوظ بود. خوارج تا وقتی درگیر نشدند، از بیت‌المال حقوقشان را می گرفتند، حق حیاتشان از دست نمی رفت و در جامعه دینی، از همه حقوق اجتماعی متعارف مثل بقیه مردم برخوردار بودند. یعنی یک حزب الهی و یک مخالف ولایت فقیه، در جامعه اسلامی، هر دو از نظر حقوق اجتماعی در زندگی عادی یکسان هستند. در این جا و از حیث حقوق عادی اجتماعی، خودی و غیر خودی نداریم، ولی بحث ورود غیر خودی‌ها و دگراندیشان به حکومت و ائتلاف‌های سیاسی فاسد، بحث دیگری است. من چند روایت می خوانم تا روشن شود که حضرت امیر (ع) هیچ کس را به این معنای دوّم، غیر خودی نمی دانست و همه، خودی و تحت‌الحمايه حکومت دینی بودند. قضیه آن دختر یهودی را که همه شنیده‌اید: خبر رسید نیروهای معاویه به روستاهای مرزی حمله کرده‌اند و در روستایی، خلخال از پای دختر یهودی در آورده‌اند و به او توهین کرده‌اند و او زیر سایه حکومت اسلامی زندگی می کرد، اما کسی نبود که به داد او برسد و این دختر یهودی، خدا را صدا می زده و

بی‌پناه بوده است. وقتی خبر به حضرت امیر(ع) رسید، حضرت خیلی برآشفته. ایشان اهل شعار و اغوای افکار عمومی و تملق مردم گفتن نبود و تنها به عنوان وظیفه شرعی خود، به مردم خدمت می‌کرد، یعنی حتی اگر مردم به او پشت می‌کردند، باز هم او خدمت می‌کرد و دنبال کف و هورا نبود. وقتی شنیدند، فرمودند: جا دارد که همه ما دق کنیم و بمیریم، چون یک دختر یهودی زیر سایه حکومت اسلامی زندگی کرده و به او توهین شده است و ما نبودیم که از او دفاع کنیم. از این موارد بسیار است. در مورد دیگری، مسلمانی، زمینی را از یک مسیحی به قیمت ارزان خرید و آن مسیحی بنده خدا هم ترسید از این که این‌ها مسلمان هستند و حکومت هم با این‌هاست و پدر ما را درمی‌آورند. خبر به حضرت رسید و ایشان با این مسلمان برخورد کرد و فرمود: این که او مسیحی است دلیل آن نیست که تو زمینش را ارزان بخری: «لَهُ مَا لَنَا وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا» یعنی سود او، سود ماست و ضرر او، ضرر ماست. زمینش هر چه می‌ارزد، باید به او بدهید. فرمود: حق نداری به حقوق او تجاوز کنی. آن تعبیر «تظير لك في الخلق» را هم مد نظر داشته باشید. مورد دیگری هم عرض کنم. ایشان علاوه بر بازرسی‌های مخفی، خودشان هم گاهی سرزده به حوزه‌های مختلف می‌رفتند. حضرت تازیانه به دست می‌گرفت و در بازار راه می‌افتاد، اگر می‌دید کسی احتکار کرده، گران‌فروشی کرده، او را به شلاق می‌بست و حدود الهی را جاری می‌کرد و تعزیر شرعی می‌کرد. روزی در خیابان، پیرمرد کوری را دید که گوشه خیابان گدایی می‌کند. فرمود: این چه وضعی است؟ ما در جامعه اسلامی نباید گدا داشته باشیم. چون در جامعه امیرالمؤمنین(ع)، گدایی و تکدی نبود و هر کس می‌توانست کار بکند، باید کار می‌کرد و اگر

نمی‌توانست، باید حکومت و اغنیا، کمکش می‌کردند والا این که عده‌ای کنار خیابان بنشینند و دست‌ها را دراز کنند و گدایی بکنند اصلاً در جامعه علوی و دینی، معنی نداشت. حضرت (ع) پرسید: این پیرمرد چرا گدایی می‌کند؟ گفتند: مسیحی است، مسلمان نیست. یعنی مهم نیست. حضرت (ع) عصبانی شدند و برخورد کردند که یعنی چه مسیحی است؟ او تا وقتی جوان بود و در این جامعه، کار می‌کرد، نمی‌گفتید مسیحی است و حال که پیر شده و از کار افتاده، می‌گویید مسیحی است؟ و دستور داد او را از بیت‌المال، بیمه و تا آخر عمر تأمین کردند. هم‌چنین حضرت (ع) به مأموران مالیاتی خود می‌فرمود:

«ایک آن تضرب مسلماً او یهودیاً او نصرانیاً فی درهم خراج»:  
 مبدا برای گرفتن حتی یک درهم مالیات، مسلمانی یا یک یهودی یا مسیحی را کتک بزنید و با خشونت، مالیات بگیرید.»

﴿آیا در منطق دینی امام علی (ع) مسئولان و کسانی که عنان اختیار دولت را در دست دارند، فقط باید انسان‌های خوبی باشند و احکام فردی را رعایت کنند یا اینکه تخصص هم نیاز است؟﴾

اگر کسی واقعا متعهد و دیندار باشد، مسئولیت کاری را بلد نیست نمی‌پذیرد. اگر کسی متعهد است کاری را که بلد نیست نمی‌پذیرد و حرام است که بپذیرد، مگر اضطرار باشد. اگر کسی کاری را که نمی‌داند، قبول کند، نه تنها متخصص نیست، بلکه متعهد هم نیست. اولاً در اسلام، حکومت، «مسئولیت محور» است نه «قدرت طلب»، یعنی حکومت، یک امانت است. حضرت امیر (ع) فرمود: قدرت، امانت خداست و این مردم، بندگان خداوند و



ما خادم مردم هستیم. رقابت احزاب بر سر قدرت و جناح‌بندی برای تصاحب قدرت، منفور است. حضرت (ع) فرمود: اگر دو گرگ از دو طرف به یک گله بی‌چوپان بزنند، خطرش کمتر است از این که ریاست‌طلب‌ها و قدرت‌طلبان به جان جامعه بیفتند. یا فرمود:

«مَلْعُونٌ مِّنْ تَرَأْسٍ وَ مَلْعُونٌ مِّنْ هَمِّ بَهَا»، نفرین بر ریاست‌طلبان،  
نفرین بر آنان که نقشه می‌کشند که چگونه از نردبان قدرت بالا  
بروند.

اما این که تخصص چه نقشی دارد؟ حضرت امیر(ع) فرمود: «مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ هَوِيَ أَنْ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَهُوَ خَائِنٌ» هر کس در حکومت اسلامی، مسئولیتی قبول کند اعم از مسئولیت فرهنگی، سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی یا علمی، هر کس در حکومت اسلامی، مسئولیتی و شغلی بپذیرد در حالی که شایسته‌تر از او هست، خیانت کرده است. نمی‌گوید کار بلد نیست، بلد است، اما: «هَوِيَ أَنْ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ» کسی را می‌شناسد که بهتر از او این کار را می‌شناسد، مع‌ذکب قبول کند، خائن است «فَهُوَ خَائِنٌ». در روایت دیگری فرمود: «فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی چنین کسی به خدا و به پیغمبر(ص) و به کل جامعه دینی، خیانت کرده است. پس بحث کارآمدی به این معنایی که عرض کردم از مشروعیت جدا نیست، یعنی کسی که کاری را نمی‌داند، مشروع هم نیست که آن را قبول کند و خائن است. حضرت امیر(ع) فرمود: به خدا من مشتاق شهادت هستم، ولی می‌ترسم که قدرت به دست سفها و فجار بیفتد و تنها برای همین به صحنه آمدم. شما به آیه قرآن توجه کنید که می‌فرماید: «وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا». یعنی زمام امور مالی و

اقتصادتان، چه اقتصاد خانواده، چه اقتصاد جامعه را به دست آدم‌های سفیه ندهید. «سفیه» در اینجا به معنی خُل و چل نیست، بلکه به معنای کسی است که مدیریت اقتصادی نمی‌داند، ولی مسئولیت اقتصادی قبول می‌کند. قرآن می‌فرماید: زمام امور مالی و اقتصادتان را به دست سفها و کارشناسان و غیرمتخصصان ندهید، چون «جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»: خداوند، اقتصاد را باعث سرپا ماندن خانواده و جامعه قرار داده است. در ذیل آیه، روایتی از امام حسن (ع) آمده است که از ایشان پرسیدند: مراد از «سفیه» کیست؟ امام (ع) فرمودند: «الاحمقُ فی المال» یعنی سفیه اقتصادی، آدمی است که در مدیریت اقتصادی، احمق است. قرآن از ما می‌خواهد که مدیریت اقتصادی جامعه یا خانواده را به افراد ناوارد ندهیم که آن را ضایع می‌کنند. حضرت به حاکمان اسلامی فرمودند: «اکثر مدارسَ العلماء و مناقشه الحُکماء» یعنی یک ستاد نخبگان باید در حکومت، تشکیل بدهید. به مالک‌اشتر فرمودند که تا می‌توانی، رفت و آمد خود را با علما، دانشمندان، متفکران و نخبگان زیاد کن و بدون مشورت با آنان، تصمیمی در حکومت نگیر. پس حکومت دینی، حکومت متعهدان و حکومت متخصصان است.

در پایان، نکته مهمی که راجع به آن کمتر بحث شد ولی حضرت امیر (ع) نسبت به آن خیلی حساس بودند یعنی تبارگرایی و قوم‌خویش بازی در حکومت باید عرض کنم که اکنون هم در حکومت دینی باید مراقب آن بود؛ مسئله باندبازی، تبارگرایی و رانت‌خواری به این معنا که وقتی کسی مسئولیتی قبول کند، فوراً آقازاده‌اش، پسرعمویش و دخترخاله‌اش همه نابغه شوند و همه متخصص‌ترین آدم‌ها شوند و انواع مشاغل به آن‌ها پیشنهاد شود، این بسیار غلط و خلاف شرع است. البته اگر کسانی هم صلاحیت

دارند و از خویشان یک مسئول حکومتی هستند، نباید به دلیل این که از تبار اویند، با این که صالحند، حذف شوند و از آن‌ها استفاده نشود، این هم غلط است. ملاک تقسیم مسئولیت در حکومت اسلامی، حزب‌بازی و خویش‌بازی و تبارگرایی نباید باشد. مسئله آن‌قدر مهم است که حضرت امیر(ع) حتی به مالک‌اشتر که آدم بزرگی است، اخطار می‌کنند. در حکومت ما مثل مالک‌اشتر وجود ندارد و این دستورهایی که حضرت امیر(ع) به مالک می‌دهد، نه به این دلیل است که مالک، آدم کوچکی بود. زیرا وقتی خبر شهادت مالک آمد، حضرت(ع) فرمود: «ما مالک؟» کسی چه می‌داند مالک کیست؟ و فرمود: نقشی که من برای پیامبر(ص) داشتم، مالک برای من داشت. مالک آدم بسیار بزرگی است، از اولیاء‌الله بود و علاوه بر اینکه یک افسر نابغه و استراتژیست بزرگی است و در دوره‌ای، فرمانده کل قوای حضرت امیر(ع) بود، یک عابد و زاهد بزرگ بود. نقل می‌کنند که روزی ایشان در خیابان می‌رفت، یک آدم مریضی، فحشی به ایشان داد ایشان عکس‌العملی نشان نداد و عبور کرد. کسی که در مرکز قدرت است، این قدر متواضع بود. بعضی از اطرافیان به آن فرد گفتند: فهمیدی این آقا که بود؟ گفت: نه. گفتند: مالک‌اشتر بود، سپهسالار امیرالمؤمنین(ع)! او خجالت کشید یا ترسید و دوید تا مالک را پیدا کند و از او عذرخواهی کند. کوچه به کوچه آمد و فهمید که مالک به مسجد رفته است. داخل شد و دید او نماز می‌خواند، نماز که تمام شد، آمد جلو و گفت: آقا، بیخشید سوءتفاهمی شده است. مالک گفت: من اصلاً به مسجد آمدم تا دو رکعت نماز برای تو بخوانم و برای تو استغفار کردم که آخر این چه اخلاقی است که تو داری؟! مالک واقعا ولی‌الله بود. فرماندهان سپاه

امیرالمؤمنین (ع) که به قول آقایان، مظهر خشونت هستند، رقیق‌القلب‌ترین انسان‌ها بودند. خشونت را برای عدالت به کار می‌بردند، نه علیه مردمان بی‌گناه. اما حضرت امیر (ع) حتی به مالک با این عظمت، می‌فرمایند که مسئولان حکومت اسلامی به طور طبیعی، خویشان، نزدیکان و دوستانی صمیمی دارند که این‌ها ممکن است وسوسه بشوند و استثثار کنند. استثثار، ضلّه‌ایثار است. ایثار، ترجیح دیگران بر خود است و استثثار، ترجیح خود بر دیگران و ویژه‌طلبی یا همین رانت‌خواری است. طبق فرموده حضرت، این‌ها ممکن است هوس رانت‌خواری کنند، و به حقوق دیگران و به بیت‌المال، تطاول و دست‌درازی کنند و اگر تربیت‌شده نباشند، تقوی نخواهند ورزید. حضرت فرمود: خویشان بعضی از مسئولان در معامله، انصاف هم ندارند، کم انصافند اما ریشه طمع این‌ها را قطع کن، آن‌ها نباید وسوسه شوند و در تو طمع کنند. به گونه‌ای برخورد کن که هیچ یک از خویشان و دوستانت با این امید به تو نزدیک نشوند و حاتم بخشی نکن «وَأَلَّا تَضُرَّ بِالنَّاسِ» و آلا این ضررزدن به مردم و خیانت به خداست. بعد به مصداقی اشاره می‌کنند که معلوم می‌شود آن زمان هم بوده است: «فِي شَرِبِ او عَمَلِ مُشْتَرِكٍ يَعْمَلُونَ مَوْتَهُ عَلِيٍّ غَيْرَهُ» فرمودند: مواظب باش که خویشانت با مردم، شرکت‌های مصنوعی و قلابی یا پوششی تشکیل ندهند که رنج برای مردم و نانش برای خویشان تو باشد و آن‌ها به خاطر اسم تو و نفوذ فامیل تو بخواهند در حکومت، سوءاستفاده اقتصادی بکنند. حضرت امیر (ع) در جای دیگری فرمودند کسانی که در حکومت، قوم‌و خویش بازی می‌کنند، اعلان جنگ به خدا کرده‌اند: «لَا تَصْنَعَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ»: با خدا نجنگ. کسانی که در

حکومت، قوم‌و خویش بازی و باندبازی می‌کنند محارب هستند و به خدا و رسولش اعلان جنگ داده‌اند.

اگر واقعا بخواهند اصلاحاتی انجام شود، این‌هاست، نه اصلاحاتی که دکتربین آن از رادیو بی بی سی و رادیو اسرائیل و رادیو آمریکا بیاید. آن، اصلاحات نیست، اصلاحاتی که با نفی «ولایت فقیه» و توهین به شهدا و بسیجی‌ها شروع شود و با نزدیک شدن به آمریکا ختم شود، اصلاحات نیست. اصلاحات، اصلاحات علوی است و عهدنامه مالک‌اشتر، دستورالعمل اصلاحات است. اصلاحات، با اصلاح حاکمان باید شروع شود و ابتدا حکومت‌ها باید درست شوند و به اصلاح مردم، ختم شود. اگر حکومت واقعا دینی شود، مردم واقعا دینی می‌شوند، والا نمی‌شود توقع یک طرفه داشت. مسئولان قوای سه‌گانه ما، محب امیرالمؤمنین هستند، ولی واقعا کوچک‌تر از آن هستند که بتوانند اصلاحات علوی را انجام دهند. اصلاحات علوی، قدرت، جرأت و ایمان بالایی می‌خواهد، ولی لااقل در مسیری که امیرالمؤمنین(ع) گفته است، حرکت کنیم و به خون بچه‌هایی که شهید شدند، احترام بگذاریم. حضرت امیر(ع) فرمود: ما جامعه‌ای می‌خواهیم بسازیم که پیامبر(ص) گفت، جامعه‌ای که انسان‌های ضعیف بتوانند بدون ترس، حَقشان را از قوی‌ها بگیرند. اصلاحات، آن است که حضرت امیر(ع) فرمود: «لَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْاَغْنِيَاءِ» یعنی من نگذاشتم در حکومت من، اموال عمومی فقط بین سرمایه‌دارها بچرخد و کاری کردم که ثروت عمومی به سمت طبقات پایین جامعه برود و در برابر سرمایه‌دارهای گردنکش ایستادم. دنبال اصلاحات آمریکایی نباشیم. اصلاحات علوی این است که: «ضَادُّ الْجَوْرِ بِالْعَدْلِ»، یعنی با جور، درافتید اما نه با شعار، بلکه با اجرای عدالت.

اصلاحات، آن است که حضرت امیر(ع) فرمود: خداوند پیمان گرفته است از علما که نسبت به سیری ظالمان و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند. اصلاحات، آن است که بدانیم اقتصاد بازار آزاد سرمایه‌داری، ضد مکتب امیرالمؤمنین(ع) است. حضرت امیر(ع) به مالک گفت که بیخ گلوی سرمایه‌دارهای دزد و اهل احتکار را بگیر، چون آنها اهل سختگیری با مردم در معاملات هستند، اهل بخل هستند، اهل احتکار منافع هستند. فرمود: «تَحَكُّمًا فِي الْبِيعَاتِ» یعنی این‌ها اهل نرخ‌گذاری آزاد و زورگویی و ستم اقتصادی هستند و این باب «مَضْرَّةٌ لِلْعَامَّةِ» یعنی صدمه‌زدن به توده‌های محروم و فقیر است و «عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاةِ» یعنی ننگ حاکمیت است. حضرت امیر(ع) فرمود: «تَكَلُّ بِهٖ وَ عَاقِبَةُ» سرمایه‌دارهایی را که چنین هستند مجازات کن و با آنها برخورد شدید کن والا هیچ راه حلی در کار نیست. این تعبیر هم از ایشان است که فرمود: «اسْتَعْمَلِ الْعَدْلَ وَ احْذِرِ الْحَيْفَ» اجرای عدالت کن و نگذار ظلم به مردم شود. «الْحَيْفُ يَدْعُو اِلَى السَّيْفِ» یعنی ظلم، باعث شورش اجتماعی و خشونت خواهد شد. فرمود: اگر دولت و ملت، وظایف خود را بشناسند، مردم، حق حکومت را ادا کنند و آن را اطاعت کنند و به قانون احترام بگذارند، مالیات بدهند و از این طرف هم حاکمان، حق مردم را رعایت کنند و عدالت را اجرا کنند و این قوم و خویش بازی‌ها نباشد، «عَزَّالِحَقٌّ بَيْنَهُمْ» حق، عزت می‌یابد و دین، سرپا خواهد ایستاد.

و بگذارید آخرین نکته را بگویم: حضرت، نسبت به فقرا خیلی حساس بود و به مالک اشتر فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى» یعنی مواظب طبقه پایین جامعه باش. فرمود: آنها، فقیرند، اما عده‌ای از آنها فقر خود را می‌گویند و عده‌ای نمی‌گویند و آن را پنهان می‌کنند. مقام، تو را از فقرا،

غافل نکند. نگو کارهای مهم‌تر دارم، حقّ فقرا و محرومان، کوچک نیست. نگذار فقرا در جامعه، تحقیر شوند. امور فقیران را که خبرشان به کسی نمی‌رسد و مردم متکبر از نگاه کردن به آنها هم کراهت دارند و در جامعه، تحقیر می‌شوند، خودت آنها را تحت نظر بگیر. افراد متواضع را مأمور رسیدگی به امور فقرا کن که آنها بیش از دیگران، شایسته انصاف هستند و در محضر خدا در مورد حقوق فقرا، عذرخواهی کن که هرچه خدمت کنی، کم است. چون پیامبر(ص) در آخرین سخنرانی خود همین را فرمودند و پیامبر(ص)، معلم امیرالمؤمنین(ع) است. امیرالمؤمنین(ع) با همه عظمتشان، شاگرد پیامبراکرم(ص) است که گفت: «انا عبدٌ من عبید محمد(ص)». وقتی جبرئیل به پیامبر(ص) عرض کرد که وقت رفتن است. ایشان برای آخرین سخنرانی به مسجد آمدند و فرمودند: مردم، من می‌میرم، مردم گریه می‌کردند. این همان سخنرانی است که مردم بارها با گریه خود، آن را قطع کردند. فرمود: هر کسی، حقّی به گردن من دارد، بگوید. یکی گفت: شما یک روز بدون عمد، با چوبدستی‌تان به من ضربه‌ای زدید. پیامبر(ص) فرمود: مرا می‌بخشی یا قصاص می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم قصاص کنم. جلو آمد و گفت: شانام لخت بود و شما هم باید شانۀ‌تان لخت باشد. پیامبر(ص) شانۀ خویش را لخت کردند و او آمد و شانۀ پیامبر(ص) را بوسید. سپس پیامبر(ص) فرمود: «اذکر الله الوالی من بعدی علی امتی ان یرحم جماعه المسلمین» به حاکمان حکومت اسلامی پس از خودم سفارش می‌کنم که در مورد مردم، خدا را به یاد داشته باشید و با مردم براساس رحمت و مهربانی حکومت کنید. «فأجلّ کبیرهم و رحم ضعیفهم»، به بزرگانشان احترام بگذارید و به ضعیفان‌شان رحم کنید، آرام در خانه‌هایتان ن خوابید و عده‌ای در جامعه،

گرسنه باشند. این تعبیر خیلی تکان‌دهنده است «و لم یُفقرهُم فی کفرهم» یعنی نگذارید مردم فقیر شوند تا کافر شوند. این آخرین سخنرانی پیامبر(ص) است که: نگذارید مردم فقیر شوند تا کافر شوند «و لم یغلق بابہ دونهم» و در حکومت را به روی توده‌های مردم نبندید. «فیأکل قویُّهم ضعیفهم» تا قوی‌ها، ضعیف‌ها را پشت درهای بسته حکومت نبلعند. من در پایان عرایض باید، عرض سلام به محضر امام و شهدا و اساتیدمان و همه کسانی بکنم که به گردن ما حقّ مادی و معنوی دارند. و تشکر می‌کنم از مردم شریفی که عرایض ما را تحمل کردند و امیدوارم که بتوانیم حقّ این فرمایشات سرنوشت‌ساز بزرگ اولیای دین را ادا کنیم.